

حق اليقين

جلد دوم

. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی .

[تمه باب پنجم در امامت]

مقصد نهم در اثبات رجعتست

اشاره

بدان که از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب فریقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد به دنیا برمی گردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود علیهم السلام دیده های ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکبختیهای ایشان در دنیا به ایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمی خواستند به اهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را به حال خود می گذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسأله نزاع بوده است و بسیاری از علماء و محدثین شیعه رسائل مفرد در این مسأله تألیف نموده اند چنانچه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما

نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد به آن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها به رجعت شده است بسیار است.

اول حقتعالی فرموده است (يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا) یعنی روزی که مبعوث گردانیدیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند به آیات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است (وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا) یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد به آیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند.

دویم حقتعالی فرموده است (وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ)

یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان با آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستی که مردم بودند که به آیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه علی علیه السلام است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهم السلام با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست حقا که مؤمنست و انگشتر را بر میان دو دیده کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا.

و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته می شود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر می زند و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته می شود کافر و گفته اند بعضی از قراء تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام مکرر در خطبه ها می فرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبع بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابه الارض امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الاثمه روایت کرده است از اصبع بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعیان گمان میکنید دابه الارض علی است من گفتم ما نمیگوئیم به تنهایی یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما دابه الارض را در کتب خود می یابید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردی است معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معاویه گفت الیا چه نزدیک است به علی

سیم قول حقتعالی (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ)

یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیده قرآن را هرآینه تو را برمی گرداند بسوی معاد یعنی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول است بسوی دنیا.

چهارم موافق قول خدا (وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ ... لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ)

یعنی البته اگر کشته شوید در راه خدا یا بمیرید هرآینه بسوی خدا محشور میشوید منقول است به طرق بسیار که این آیه در رجعت است و (سَبِيلِ اللَّهِ) راه ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ذریه او است هر که ایمان به این آیه داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی هست که اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت ایشان برمی گردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمی گردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرموده است در تفسیر قول حق تعالی (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت به دنیا برمی گردد تا مرگ را بچشد.

پنجم قول حق تعالی (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا)

یعنی بیاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هرآینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید به سوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید به آن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که

این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان به رسول خدا خواهند آورد و حضرت امیر عليه السلام را در رجعت یاری خواهند کرد پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم عليه السلام و هر که بعد از او است جمیع ایشان را برمی گردانند بدنیا تا قتال و جدال کنند در پیش روی حضرت امیر عليه السلام و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده است که حضرت امیر عليه السلام فرمود بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است و منفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود به کلمه ای پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریه مرا نیز از آن نور خلق کرده است پس تکلم به کلمه دیگری نمود از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و به ما حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق اشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز بود و نه دیده ای که بر ما نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلائق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان آورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و به تحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش

روی او و وفات کردم از برای خدا به آنچه گرفته است از من از پیمان و میثاق در نصرت و یاری محمد ﷺ و هنوز یاری من نکرده اند حدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند نمود و ما بین مشرق مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده باشد و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هائی که خدا ایشان را زنده کند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک گویان صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر سر دوش خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حقتعالی وفا کند به وعده ای که ایشان را داده است در قرآن که **(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ)** تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است ایشان را که ایمان آورده اند شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده اند بود آنها را که پیش از آنها بوده اند و البته متمکن گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگرداند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتن و رجعتی بعد از رجعت خواهد بود و منم صاحب رجعت ها و برگشتنها و صاحب حکمها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا

که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت و به اختیار من است عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که در نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابه الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیه سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت در روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمان ها و زمینها و هر که ما بین آسمانهاست و منم آنکه خدا بر او حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلاق در روز جزا و منم آنکه در نزد من است علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتاب های پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعدها و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب و ماه را و منم قارون این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم به آن علمی که خدا بمن سپرده است و به آن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی فرستاده است و آن رازهای پنهان را پیغمبرش بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا

گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوه الا
بالله العلی العظیم

ششم - (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)
یعنی البته می چشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر یا پست تر پیش از
عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
عذاب بزرگتر عذاب رجعت است که به شمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و
عذاب بزرگتر قیامت است و مراد از برگشتن و زنده شدن در رجعت است.

هفتم - (رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ)
یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار در
احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت است و دیگری در
قیامت و یک میرانیدن در دنیا است و دیگری در رجعت.

هشتم - (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)
یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان
آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی دادن
بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری می کنیم ایشان را علی بن ابراهیم
و سعد بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
یاری دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشده
اند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که

تأویل به رجعت فرموده اند بسیار است در این رساله به همین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

و سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حقتعالی ابا کرد و فرمود که تو را مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق فرموده است تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین عليه السلام برگردد و این آخر برگشتهای آن حضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده باشد

نیکوکاران و بدکاران زمان او برمی گردند تا حقتعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز ظاهر شود حضرت امیر المؤمنین عليه السلام برگردد با اصحابش و شیعیان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک به کوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم حربه ای از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش به او گویند که اکنون که ظفر یافتی به کجا میروی او میگوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم به او برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و

اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را به یگانگی پرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حقتعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و به چندین سند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفاء کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را به خشم آورده باشند او را بخشم آورند اگر کشته باشند به عوض بکشند پس سی ماه بعد از کشتن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حقتعالی (**إِذْ جَعَلْ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا**) یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اویند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی به شما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن خوشب که گفت

حجاج با من گفت در قرآن آیه ای هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و نمی فهمم آن آیه اینست (وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ)

یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورند بحضرت عیسی علیه السلام پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصرانی را بزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان به زمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان به حضرت عیسی علیه السلام می آورند پیش از مردن حضرت عیسی علیه السلام و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلام حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده ای و از کی شنیده ای گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته ای و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تأویل قول حقتعالی (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ) یعنی بلکه تکذیب میکنند به آنچه احاطه نکرده اند به علم آن و هنوز تأویل آن به ایشان نرسیده است حضرت فرموده است که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آن نیامده و ایشان تکذیب آنها می نمایند و میگویند نخواهد بود و به سند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حقتعالی فرموده است (فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر قومی را که حقتعالی به عذاب هلاک کرده است در رجعت برنخواهند گشت چنانچه خدا فرموده است (وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ) و در اخبار معتبره وارد شده است در تأویل این آیه (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ

جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) که این مثلی است که خدا زده است برای اهل بیت رسالت که موجب تسلی آن حضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشیدند و نظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا ﷺ حقتعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و بعد از آن همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم عجل الله فرجه و ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراغه زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تأویل آیات چنین است و میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالت اند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان روی زمین و پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکن و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم به فرعون و هامان یعنی ابا بکر و عمر و لشکرهای ایشان و اینها ایند که غصب حق آل محمد کردند **(مِنْهُمْ)** یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین عجل الله فرجه و اصحاب او را زنده کنند و کشتندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر عجل الله فرجه روایت کرده است که حضرت امام حسین عجل الله فرجه در صحرای کربلاء پیش از شهادت فرمودند که جدم رسول خدا ﷺ بمن گفت که ای فرزند تو را بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا

خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن به ایشان نخواهد رسید چنانچه آتش را حقتعالی بر حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و سلام گردانید و همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم آن قدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته می شود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام و قیام قائم ما علیه السلام پس نازل می شوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بر روی زمین فرود نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آید محمد و علی علیهما السلام و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از آنها بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از آن آنچه خدا خواهد مینمائیم پس حقتعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر حضرت رسول را به من دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونس را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه به زمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیابند بسوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده ها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که

آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود منت گذارم بر او و هر که اسلام را نخواهد خویش را بریزم و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت به او بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلاها را از او دفع نماید و حقتعالی برکت را از آسمان به زمین فرو فرستد به مرتبه ای که شاخه های درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان به عمل آید و این است معنی قول حقتعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار گردند هرآینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را به آنچه کسب کردند و بیخشد خدا به شیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی که خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند به آنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که چه میگوئی در رجعت فرمود حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که می باشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دوتای نعل که با هم موافقت و مانند پره های تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان به زیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود خلفای جور بر خود نامی گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند که این نام مخصوص علی

بن ابی طالب است و هنوز معنی این نام و تأویل او بر مردم ظاهر نشده است
 راوی گفت تأویل آن کی خواهد بود فرمود آن وقتی خواهد بود که حق تعالی
 جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه
 حق تعالی فرموده است (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ) تا آخر آیه که گذشت پس
 در آن روز میدهد رسول خدا ﷺ علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر
 جمع خلائق خواهد بود و خلائق همه در زیر علم آن حضرت خواهند بود و او
 امیر و پادشاه همه خواهد بود این است تأویل امیر المؤمنین و معنی آن و در
 کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که ابان بن ابی عباس گفت رفتم
 بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر
 و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از
 ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب ع در کوفه پس گفت این علم خاصی
 است که باید این امت بدانند و رد کنند علم خصوصیات آن را بخدا پس آنچه از
 ایشان شنیده بودم به آن حضرت عرض کردم همه را تصدیق نمود و آیات بسیار
 را از قرآن تفسیر کرد به رجعت تفسیر واضح شافی تا آنکه چنان شدم که یقین
 من به قیامت زیاده نیست از یقین به رجعت پرسیدم که حوض رسول خدا
ﷺ در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم
 کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود دور خواهم
 کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه
 خواهم برگردانید پس از آن حضرت از دابه الارض پرسیدم حضرت مضایقه
 فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که آن دابه ایست که طعام میخورد و در
 بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست
 فرمود که او صاحب زمین است که زمین به او ساکن میگردد گفتم یا امیر

المؤمنین بگو کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو
 القرنین این امت است بازگفتم بیان فرما که کیست فرمود آنست که خدا در شأن
 او (وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ) گفته و گفته است (الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) و
 گفته است (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ) و تصدیق کرده او پیغمبر را در
 وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نامش را بگو فرمود که گفتم ای
 ابی الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت
 من میکنند و مرا امیر المؤمنین می نامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس
 حدیث کنم به بعضی از آنچه میدانم از تأویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده
 است بر محمد ﷺ هرآینه همه متفرق و پراکنده شود مگر طایفه قلیلی از اهل
 حق بدرستی که امر ما صعب است و اذعان به احادیث ما دشوار است و نمی
 شناسد آنها را و اقرار به آنها نمیکند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده
 مؤمنی به حیثیتی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل
 چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه متفرق و مرتد و پراکنده و گمراه شدند
 مگر آنها که خدا ایشان را به برکت ما اهل بیت نگاهداشت. و در منتخب البصائر
 از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام که علی را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین با علم
 خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آن
 حضرت جنگ کرده باشد پس خدا یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد
 هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات می کند در صفین مثل مرتبه اول
 تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را ببرد
 بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین علیه السلام
 رجوع کند با رسول خدا ﷺ و او خلیفه باشد بر زمین و سائر ائمه عاملان او

باشند در اطراف زمین تا عبادت حقتعالی آشکار کرده شود چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حقتعالی به پیغمبرش خواهد داد به قدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حقتعالی وفا کند به وعده ای که او را داده که غالب گرداند خدا او را بر همه دین ها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که به دنیا برمی گردد حضرت امام حسین علیه السلام است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانچه حقتعالی فرموده است **(ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا)** یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را به مالها و پسرها و گردانیدیم لشکرها را شما را زیاده از لشکرها آنها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس به سندهای بسیار معتبر از عبایه اسدی و اصبع بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست بخدا قسم که حقتعالی از برای من اهل مرا بسوی من جمع خواهد کرد چنانچه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و ایضا شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که من سؤال کردم از خدا که اسماعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب خود که یکی از آنها عبد الله بن شریک عامری باشد و او علمدارش خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر دارد و علامت

در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می‌رود در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده‌اند و صدا به تکبیر بلند کرده‌اند و ایضا شیخ کشی روایت کرده است که از داود رقی که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر شده‌ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال من به آن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره‌ای از این نیست که اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آن حضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه‌های حصین یا سینه‌های امین یا عقلهای متین رزین پس فرمود العجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطه الخمیس پرسید که این چه تعجب است که میفرمائید حضرت فرمود تعجب نکنم از آن که مرده‌ای چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده‌ها خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه می‌روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و بزنند بر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و این است معنی آنچه خدا فرموده است (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان به تحقیق که ناامید گردیده‌اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده‌اند کافران از اصحاب قبرها و این بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون قائم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام فاطمه علیها السلام را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت قیام قائم آل

محمد ﷺ بشود در جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلاق مثل آن را ندیده باشند پس برویاند خدا به آن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبيله جهنیه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بیرون می آید با قائم از پشت کوفه یعنی نجف بیست و هفت نفر با پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حقتعالی فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آن حضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را ذکر کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون قائم آل محمد علیه السلام بیرون آید خدا او را یاری کند به ملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از آن علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از علامات ظهور حضرت قائم آنست که بدن برهنه ای در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله که چون قائم ما خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ملحق شوی به او ملحق شو و اگر میخواهی در نعمت و کرامت خدا باشی هم آنجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد به آن مذکور است و در متعهد و مصباح الزائر و سایر کتب از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام منقولست که هر که دعای عهدنامه را چهل صباح بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر بیرون آورد در وقت خروج آن حضرت و در عهد نامه مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آن حضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده ای پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لیبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زیارت بعید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که من قائلم به فضل شما و اقرار دارم به رجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر به آنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمنان شما پس من از آنهایم که ایمان دارم به رجعت شما و انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم هیچ چیزی را که خدا خواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین علیه السلام و جمیع ائمه روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا مبعوث گردان او را در زمان پسندیده که انتقام بکشی به او از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستی که تو او را وعده کرده ای و توئی پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و کلینی در وصف قبض روح مؤمن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشت های رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شرابشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم آل محمد پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او می آیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آن وقت به شک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از این جهت بود که حضرت رسول بحضرت امیر گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که به اطاعت قائم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که برمی گردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او می باشند و محشور می شوند در زمره او و روشن می شود دیده ایشان به رؤیت او در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب بیرون آمد بسوی ابو القاسم بن العلاء که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است که این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است به نصرت در روز رجعت و به عوض شهادت به او داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند مردم به او در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بغیر او می آوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس به

سندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قول حقتعالی (**وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ**) یعنی و قسم میخورند بخدا به مبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند و وعده لازمست بر خدا و لیکن اکثر آنها نمیدانند حضرت پرسید سنیان چه میگویند با تو و تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را در قیامت زنده نمی کند حضرت فرمود که هلاک و زیانکار باد کسی که این سخن را میگوید پرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا به لات و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود خدا جماعتی از شیعیان ما را زنده گرداند برای او که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آن حضرت بیایند چون این خبر به جمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شما است و هر دروغی که میخواهید می گوئید و الله که زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حقتعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است.

و ایضا کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در تأویل قول حقتعالی (**وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ**) یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که افساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه و حضرت فرمود که اشاره است به قتل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن علیه السلام (**وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا**) و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است به قتل حضرت امام

حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ (فَإِذَا جَاءَ وَعَدُّ أَوْلَاهُمَا) پس هرگاه بیاید وعده انتقال اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید وعده انتقام خون حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ (بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ) یعنی فرستادیم بر شما بندگان را از ما که صاحب بَأْس و قدرت عظیم بودند در جنگ پس گردند در میان خانه ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است به جماعتی که خدا ایشان را مبعوث گردانید پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت (وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا) و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره است به قیام قائم (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ) اشاره است بخروج امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خود دو رو داشته باشد و به مردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ از دنیا برود و حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر از وصی کسی مرتکب نمیشود.

مؤلف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را کی غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آن حضرت در این نشأه شهید در معرکه بود احتیاج به غسل ندارد یا ائمه بعد از آن حضرت که به دنیا برگردند آن حضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا به نفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بحسب ظاهر در شأن بنی اسرائیل واقع شده است

اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع می شود حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است به این وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی به سندهای معتبر از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه قائم از دنیا برود گفتم قائم علیه السلام چند سال پادشاهی می کند فرمود نوزده سال و بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد و آن قدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند که اگر این ذریه پیغمبران بود این قدر آدم نمی کشت پس بعد از آن سفاح بیرون آید یعنی جناب امیر المؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدا شش چیز به من داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق در میان خلائق و منم صاحب رجعتها و منم صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و در کافی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند

کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حقتعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را به امام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه به او حامله شود به آن که امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را به آنچه به امام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها که بخودش و به فرزندانش میرسد پس عوض داد او را

از شهادت به آنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آن حضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را به دنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که می‌خواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و وارثان روی زمین و فرموده است که به تحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول ﷺ که زمین را به میراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضمیئه روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدم که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم علیه السلام بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم علیه السلام انگشتر خود را به او خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر مدفون خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون قائم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد گردانید که در میان اصحاب او و از یاران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره به سند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از اسماعیل که خدا او را در قرآن صادق الوعد گفته است آیا اسماعیل پسر ابراهیم است حضرت

فرمود نه بلکه اسماعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و خدا او را مبعوث گردانید بر قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کردند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطا طائیل ملک عذاب را بسوی او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم تو را عذاب کنم به سخت ترین عذاب ها اگر خواهی اسماعیل گفت مرا احتیاجی نیست حق تعالی به او وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسماعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله وسلم به پیغمبری و از برای اوصیاء او به امامت و خبر دادی خلق خود را به آنچه امت او نسبت به حسنین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را به دنیا برگردانی تا انتقام بکشی از آنها که این ستم را نسبت به او کردند پس حاجت من بسوی تو آنست ای پروردگار من که مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام خود را بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را بر خواهی گردانید پس حق تعالی اسماعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا با حضرت امام حسین علیه السلام به دنیا بر خواهد گشت.

و ایضا از جریر روایت کرده است که گفت به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فدایت شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما به یکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه ای داریم که در آن نوشته است آنچه باید به آن عمل کنیم در مدت حیات خود چون اینها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و مدت حیات ما منقضی شده است و در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می آید و خبر وفات ما را به ما میدهد و ثوابهای عظیم

حقتعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام چون به صحیفه خود نگاه کرد نوشته بود آنچه در حال حیات خود کند و آنچه باقی ماند بعد از این خواهد کرد پس رفت به قتال به امر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموری که باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از حقتعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند و چون بیاری او آمدند حضرت شهید شده بود حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون او بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند در تأویل قول حقتعالی (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ) یعنی روزی که میلرزند حرکت کننده ها و متحرک گردند آنها که ساکن بودند و از پی آنها می آید هر چه در ردیف آنست فرمود که راجفه حسین ابن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسی که از قبر بیرون آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج کس و آنست تأویل قول حقتعالی (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا) چنانچه گذشت و حسن ابن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ)

یعنی در رجعت (ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی (إِنْ دَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان از برای این آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیت ذلیل و خاضع

میگردد و آیت آنست که علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه از بنی امیه مردی خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت به سخن آید و فریاد کند که این مردی است از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول حق تعالی (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ) فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام در ثوبه که موضعی است از کوفه در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت محمد و آل محمد است و سید بن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد الله این روایت را از این مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیارة از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود گویا مبینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه ای از یاقوت سرخ مکمل به سایر جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی نشیند و بر دور آن کرسی نور هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست و الله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای

دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند که این حدیث در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن جعفر بن حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حقست و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که اقرار کند به هفت چیز مؤمن است و از جمله آنها ایمان به رجعت را ذکر کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند به رجعت و به متعه زنان و به حج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و به سؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و او از شیعیان ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر است بالمعنی و کسی که شک کند در آن ظاهر آنست که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد به محض استبعادات و هم انکار کردن آن محض بی دینی است و از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده جزم نمیتوان کرد و انکار نیز نمیتوان کرد و اختلاف در خصوصیات آن باعث نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانچه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش را که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب

خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسن علیه السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز متواتر است یا قریب به تواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد به مرتبه ای رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیت‌های این رجعت‌ها معلوم نیست که آیا با ظهور آن حضرت در یک زمان خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که به ترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قائل شده است به آنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی علیه السلام بودنی دارد و حضرت صاحب الامر اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت آباء کرام خود باز آن حضرت رجعت خواهد کرد و به این وجه تأویل کرده است آن حدیث را که از ما دوازده امام دوازده مهدی هست و این قول اگر چه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفصیلش را به علم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حقتعالی فرموده است (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ) ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع می شد و اغنیاء چون قوت داشتند بیرون می رفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیاء کمتر از فقراء واقع می شد پس یک سال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حقتعالی به ایشان رسید که بمیرید پس همه مردند مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند

پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حقتعالی به او وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس همه ایشان را خدا زنده کرد به دعای آن پیغمبر و با او رفتند پس این جماعت مردند و به دنیا برگشتند پس به اجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند به اجل مقدر خود مرد و حقتعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود به طور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه ای به ایشان رسید و همه مردند پس موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و به دنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان به هم رسانیدند پس به اجلهای خود مردند و حقتعالی به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را به اذن من و جمیع مرده ها را که زنده کرد به اذن خدا برگشتند به دنیا و مدتها ماندند و بعد از آن مردند به اجلهای خود و اصحاب کهف سی صد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و به دنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که می باشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند دوتای نعل و پره های تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند

که چون حضرت قائم بیرون آید عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او به زمین زنده شدن بعد از مرگست زیرا که حق تعالی فرموده است که **(إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ)** و بعد از آن بعضی آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تأمل است و در حیوه القلوب و بحار الانوار مذکور است تحقیق آنها و ختم مینمائیم این مبحث را به ایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او می کشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست فرمود که حقتعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده و دعوای اطلاع بر اسرار غیب الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود که بی خبر ظاهر خواهد گردید و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی به اسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود با آن حاجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را به همه دینها غالب گرداند چنانچه حقتعالی پیغمبرش را وعده داده است که

(لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است که (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ) یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که و الله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین به دین حق برگردد و از هیچ کس بغیر دین قبول نکنند چنانچه حق تعالی فرموده است (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) یعنی هر که طلب نماید اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آن حضرت که به شیعیانش برسانند و الله ای مفضل گویا می بینم عصای آن حضرت را که داخل شود و برد حضرت رسول ﷺ در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش نعلین حضرت رسول ﷺ و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و به این هیئت بیاید به نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبولست و امر تو جاری است پس حضرت صاحب ﷺ دست بر روی مبارک خود کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزااست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدی است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و

مقام ابراهیم و به صدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حقتعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید بسوی من حقتعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالتی که بوده باشند پس بشنوند همه به یک آواز و همگی متوجه آن حضرت شوند و به یک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان درآید و جانهای ایشان به آن فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد ﷺ ظاهر شده است پس چون صبح شود سبید و سیزده تن که به طی الارض از اطراف عالم بخدمت آن حضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت به کعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن به شرف بیعت برسند پس سبید و سیزده نفر نقباء به بیعت او سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر گردیده و چه جماعت اند اینها که با او بیعت گویند که صاحب همان بزهاست که داخل مکه شد پس بعضی گویند که هیچ یک از اصحابش را میشناسید گویند که نمی شناسیم هیچ یک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند به آواز بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این

مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت او ننمائید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه پس مؤمنان جن پس سید و سیزده نفر که نقبای آن حضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشه از خلائق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را میشنوند و متوجه می شوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابان ها پس چون نزدیک به غروب آفتاب شود شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت نکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقباء همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطانست و گویند که شنیدیم اما باور نمی کنیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب پشت به کعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام و ائمه از ذریه حسین علیه السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من است آنچه آنها مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبر را میخواند بیاید و از من بشنود پس ابتداء کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند که اینست و الله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود را پس علمهای آن

ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول ﷺ نازل ساخته بی آنکه تغییر یافته باشد و تبدیل یافته باشد چنانچه در قرآن های دیگر شد پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آن حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا ملئکه که بخدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم به هلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود را و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را به قتل رسانیم پس به صحرای پیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای پیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بغیر از من و برادرم در روی زمین ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت ای محمد نذیر برو به نزد سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان به ظاهر شدن مهدی آل محمد ﷺ و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی به پیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو به حضرت مهدی ﷺ در مکه و او را بشارت ده در هلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر بمالد و بجانب اولی

برگردد و با آن حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی و الله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل گفت که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی و الله ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و به روایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را به حکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش کنند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و میسازد و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا می کند و قصر کوفه را نیز خراب میکند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را به قتل رسانند پس حضرت باز به سوی مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت آن حضرت سر در زیر افکنده و گریبان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی

کند و بیرون آید و باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و تقباء بسوی ایشان برگرداند که به ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی و الله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه باشد یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل به کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه به کربلای معلا متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاه گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد حقتعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هرآینه به یک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او کرامت فرماید پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعه های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلا فخر کرد حق تعالی وحی کرد به کعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ای است که در آنجا

ندای (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) از شجره مبارکه به موسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام مفضل گفت ای سید من پس حضرت صاحب الامر دیگر به کجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او به ظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران گردد مفضل پرسید که آن چه امری است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلائق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند دو مصاحب و هم خوابه او ابو بکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابو بکر و کیست عمر و به چه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر زنان آن حضرت بودند پس فرماید آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما به صفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی هست که شک داشته باشد در اینکه ایشان اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه به در آورد به همان صورت که داشته اند پس

بفرماید که کفنها را از ایشان بدر آورند و بکشایند و ایشان را به حلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخه هایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست و الله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل به قدر حبه ای از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب قائم ع ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه رسول خدا را دوست می دارد از میان مردم جدا شود و به یک طرف بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه به عذاب الهی گرفتار می شوید ایشان جواب گویند ای مهدی آل رسول ص ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقربان درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که به تو ایمان آورده است و از هر که ایمان به ایشان نیاورده است و از هر که ایشان را به این خواری به در آورده و بر دار کشیده است پس حضرت مهدی امر فرماید باد سیاهی را که به ایشان وزد و ایشان را به هلاکت رساند پس فرماید که آن دو ملعون را به زیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی را و آتش افروختن به در خانه امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین ع برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و پسر عمان ایشان و یاران او و اسیر کردن ذریه رسول و ریختن خون آل

محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که به حرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه را به ایشان بشمارند که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه به حق نمی کردند اینها نمی شد پس امر فرماید که از برای هر مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید پس ایشان را بفرماید که از درخت برکشند و آتشی را فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر آنها را به دریاها پاشد.

مفضل گفت ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیئات ای مفضل و الله که سید اکبر محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صدیق اکبر امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام و حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام و حسین شهید به کربلاء و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روز هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا به هر جا که خواهد آنها را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقباء مفضل پرسید که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهایی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و الله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع

شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و الله که یک وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند در دنیا همین است و گویند قصرها و خانه هایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افتراء به خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آن قدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد پس خدا خراب کند آن را به این فتنه ها و لشکرها به مرتبه ای که اگر کسی گذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و به آواز فصیح ندا کند که به فریاد رسید ای آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نماید او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پاره های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا به کوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن می شوند و به او خبر میرسد که مهدی و اصحابش به نزدیک کوفه رسیده اند پس به اصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلب او آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کجا است جدت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انگشتر او و برد و زره او که فاضل می نامیدند آن را و عمامه اش که سحاب می گفتند و

اسبش که یربوع می گفتند و ناقه اش که غضبا میگفتند و حمارش که یعفور می نامیدند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی عجل الله فرجه حاضر سازد حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عجل الله فرجه عصای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگی بود پس حضرت مهدی عجل الله فرجه هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید تا همه را به قتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چه خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین عجل الله فرجه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عجل الله فرجه و برای او قبه ای در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده باشد به آن حضرت از

مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای ایشان شهید شده باشد پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او یا رد گفته او می نمودند می گفتند کاهن است و ساحر است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد همه را بجزای خود می رساند و همچنین برمی گرداند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر علیه السلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوش حال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر می شود تاویل آیه کریمه که ترجمه اش گذشت **(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ)** تا آخر آیه.

مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر علیه السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلماتست و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شد از امت جفا کار بعد از وفات آن حضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفته های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما به کشتن و به در بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به صلی الله علیه و آله و سلم شهرهای ملک خود و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است به شما مگر آنچه به جد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتداء کند حضرت

فاطمه عليها السلام و شکایت کند از ابو بکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندان که حجتها بر ایشان اقامه کردم سود نداد و نامه ای که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و ابو بکر و عمر بسوی سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین عليه السلام غصب کردند پس چون که آمدند او را به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا در دادم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی که نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله را از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه عليها السلام که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را می سوزانم پس من گفتم خداوندا من به تو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار که خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه ای زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد می کردم که وا اَبَتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید می کنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند می دهم تو را که مقنعه از سر نگشائی و سر به آسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی یک جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا نمی ماند پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین عليه السلام شکایت کند که

چندین شب با حسنین به خانه مهاجر و انصار رفتیم از آنهایی که تو مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچ کس بیاری من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدیم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر من بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدیم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم به معاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزند و سرش را برای معاویه بفرستد پس من به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را به جنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب مرا نگفت پس رو به آسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معاویه لشکرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بی گناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم به ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده

بودم پس برخیزد امام شهید حسین بن علی علیه السلام با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نظرش بر او افتد گریه کند و جمیع اهل آسمان ها به گریه آن حضرت گریه کنند و حضرت نعره ای بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن علیه السلام از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایستند و حضرت فاطمه علیها السلام از جانب چپ آن حضرت پس امام حسین شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را به سینه خود چسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن با دو دیده من درباره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه علیها السلام آیه ای تلاوت فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش اینست آن روز که به شما وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت او فاصله دوری باشد پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد پس فرمود که حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وفا کن به وعده ای که با من کرده ای در باب آنها که بر من ظلم کرده اند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و به جزع آوردند به ستم هائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورند پس نماند احدی از

کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستمهای ما مگر هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خیر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که **(وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ)** فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که پس جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند می گویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاهی کند وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را که **(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ)** الخ که ترجمه اش گذشت و الله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر و عمرند پس فرمود بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین علیه السلام و پدرم امام محمد باقر علیه السلام پس شکایت کنند به جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از ستمکاران به ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجدش از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مأمون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون ملعون و غیر او پس برخیزد امام علی النقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر

الزمان همنام جدش حضرت رسول ﷺ و سلم با جامه خون آلود محمد
 ﷺ در روزی که پیشانی نورانش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان
 مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه بر دور او باشند تا بایستد پیش
 جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم دلالت فرمودی و نام و نسب
 و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و
 اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند
 مرده است و اگر می بود این قدر غایب نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا
 الحال که حقتعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت فرماید الحمد
 لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض تنبواً من الجنه حیث نشاء فنعم اجر
 العالمین و گوید که آمد یاری و فتح الهی ظاهر شد گفته حقتعالی (هُوَ الَّذِي
 أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) پس
 بخواند (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ
 يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصًّا عَزِيزًا) مفضل
 پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول ﷺ که حقتعالی میفرماید که تا
 بیامرزد از برای تو حقتعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و
 بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمود ای مفضل رسول
 خدا دعا کرد که خداوندا شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان
 من که اوصیاء منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن
 و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حقتعالی گناهان
 شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را برای آن حضرت آمرزید پس مفضل
 بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما به برکت شما
 امامان ما حضرت که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان

خالص و این حدیث را نقل نکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت می کنند و ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول ﷺ خواند که (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) مگر آن حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول خواهد بود و این آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ) پس حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمود که برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بیاراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید به اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمه او باشد چگونه خواهد بود حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی عليه السلام ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته بیاید و بگوید پس همه را بدو ادا فرماید حتی یک دانه سیر و یک دانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما به این قدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم.

باب [ششم] در اثبات معاد است

اشاره

و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند

فصل است

فصل اول در اثبات معاد جسمانی است

و در آن تمهید مقدمه ای ضرور است بدان که آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق به آن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تأویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تأویلیست

و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در بسیاری احادیث از ائمه اطهار منقول است که هر چه از ما به شما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بر آن نرسد به ظاهرش اقرار نمائید و در او انکار نمائید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتداء به اثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوالات موت و قبر موقوف به آنست. بدان که معاد در لغت به سه معنی آمده است (اول) عود و رجوع به جائی یا به حالی که از آن منتقل شده باشد (دویم) مکان عود (سیم) زمان عود و مراد در اینجا عود روح است به حیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و

هر سه به یک چیز برمی گردد و آن روحانی و جسمانی می باشد و روحانی آن است که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد به علوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج گردد و مسرور باشد و اگر از اشقیاء باشد به جهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه به همین معاد قائلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تأویل به این دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح به ایشان متعلق می گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و به آتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز به این قائلند و اکثر کتابهای الهی به این معنی ناطق است خصوصاً قرآن مجید که اکثر آیات آن در این صریحست و قابل تأویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد به نزد حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوانهای پوسیده را زنده میکند در قیامت حضرت گفت که بلی تو را زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد (وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ) چنانچه تفسیرش ان شاء الله تعالی بعد از این مذکور می شود و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آن است که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی ﷺ صومیان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکماء انکار این معاد نموده اند به اعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک به شبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته

باشد و در آنها تأمل کند میدانند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعی عاجز شده اند در چنین مسئله غامض که محل انظار و افکار جمیع عقلاء است دعوی بدهت کرده اند و کسی که به اعتبار چنین شبهه ای دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیاء و ائمه هدی بردارد معلوم است که چه قدر بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول به حشر جسمانی توفقی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه به هر دو قائل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و در قیامت که ارواح با بدن برمی گردند به بهشت یا دوزخ می روند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیاء در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح قواعد گفته است که بدان که معاد جسمانی از جمله اموری است که واجب است اعتقاد به آن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او به لذات و الم های عقلی تکلیف تعلق نگرفته است به اعتقاد به آن و منکر آن کافر است اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون به معاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح به معرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانی ممکن نیست او را که ملتفت شود

بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها به مرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان را بهم میرسد که جمع ما بین این دو امر میتوانند کرد و شبهه ای نیست در اینکه این حالت اعلا درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول به هر دو نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان قائم شده است که چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است.

مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر آن از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت درآیند و داخل شوند دوستان خدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او بجوشد و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر گردانند پیش از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی ایشان بخرامند و در این نعمتها بمانند آنچه خدا خواهد و بعد از آن خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خیر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر است از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت می برد از نعمتها داریم و در جوار رحمت پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا

به ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت به شما بهتر و عظیم تر است از آنچه در او هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای و از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما به آن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که خداوند وعده داده است مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستان ها و بهشتها که جاری است در زیر آن ها نهرها و همیشه در آن ها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید به عبادت من در دنیا بدرستی که به آن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که به اصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب او است و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر که شبی به عبادت حق تعالی احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا میکند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس بر او خواهش کند و دیده از آن لذت ببرد و آنچه در خاطری خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا گردانیده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آن است که حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند به حسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه به روش مضمار شیطان بلکه به تسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی و به روایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق

تعالی به آن درخت وحی می کند که بشنوان به بندگان من که در دنیا به ذکر من و عبادت من مشغول شدند و ترک کردند شنیدن صدای بریط و نای را پس صدائی بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه پروردگار که هرگز خلاق مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند به انواع خوردن و آشامیدن و میوه ها و تحفه ها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت می برد به آنچه می خواهد و همتش به آن متعلق است و به او داده می شود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود بدرستی که مردم که حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنفند صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را به امید ثواب پس این عبادت خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از ترس آتش پس این عبادت غلامان است و صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از برای محبت او و این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بمآکل و مشارب و مناظر و مناکیح است و آنچه ادراک می کنند حواس ایشان از چیزهائی که مطبوعند بر میل بسوی آنها و ادراک می کنند مراد خود را به ظفر یافتن به آنها و نیست در بهشت از بشر کسی که بیابد بغیر از اینها و قول کسی که در بهشت از بشری هست که لذت می یابد به تسبیح و تقدیس و خوردن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن مأخوذ است از نصاری که می گویند آنها که در دنیا اطاعت حقتعالی کرده اند در بهشت ملائکه می شوند نمی خورند و نمی آشامند و جماع نمی کنند و حقتعالی تکذیب قول ایشان کرده است به آنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل به وعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز

این قول می کنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت به ضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل به حدیث موضوعی کرده باشد.

مؤلف گوید که کلام مفید متین است و در احادیث معتبره این مضمون به نظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقاً از لذت جسمانی ملتذذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که جمعی را که در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمیآید که از نعیم بهشت ملتذذ نشوند هم چنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمی باشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم و یا آنکه تلذذ به لذات جسمانی مراتب و درجاتی دارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهائم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آن را صرف میکنند چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره ای داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان خدا است و لذت از نعمت های بهشت از این جهت می یابند که علامات کرامت الهی است و محبوب ایشان را برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام می نمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی قالب بهشت روحانی است هم چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادات است پس کسی که در دنیا به جسد بی روحی از عبادت

قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذات دیگر نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را دریافته است و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذت روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب بحار ایراد نموده ام و ذلک مما افاض الله علی به لطفه و هو ولی التوفیق و در اثبات معاد جسمانی اکتفا به تفسیر یک آیه می نماید که به اعتقاد متکلمین صریح ترین آیاتست قال الله (وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِي خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیه غرایب بسیار هست به قدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم که آنان که منکر حشرند بعضی مطلقا متمسک به دلیلی بلکه به شبهه نیز نشده اند و اکتفاء به محض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اگر چنین است و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه (قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) یعنی گفت کی زنده میکند استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده است این انکار بمحض استبعاد بود و حقتعالی ابتدا کرد به ابطال استبعاد ایشان فرمود (وَنَسِي خَلْقَهُ) یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهه الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفاء به این نکردیم بلکه در این اعضاء حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز شده اگر به محض استبعاد اکتفاء میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل به محل خود نمی کنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را به ذکر از برای آن بود که از حیات دورتر است و

وصف کرده اند آن را به پوسیده شدن و ریزه شدن به اعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزاء موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد به کمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمی گرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزند به استخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس بگو که زنده می کند آنها را آن خدائی که از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهترین خلق کنندگان و علیم دانا است و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ای ذکر کرده اند اگر چه آخرش باز به استبعاد برمی گردد و آن بر دو وجه است:

اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره به جواب این شبهه کرده است به آنکه در اول خلق نیز هیچ چیز نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید همچنین او را برمی گرداند هر چند معدوم شده باشند.

و شبهه دوم آنست که میگویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزه ها و مثل آنها شده باشد چگونه می شود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی دیگر را بخورد و اجزاء مأکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر برگردند اگر آن اجزاء در بدن آکل داخل بشود بدن مأکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن مأکول داخل شود بدن آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه فرموده (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

(و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است پس اگر انسانی را بخورد اجزاء اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزاء اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است و حقتعالی به همه عالم است میداند که اجزاء اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع می کند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن می دمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن می کند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است به حکمت شامله و قدرت کامله خود جمع می کند پس حقتعالی رفع استبعاد ایشان به وجه دیگر فرموده و گفته (الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ) یعنی آن خداوندی که از درخت تر که مابین آتش و میراننده آنست آتش سوزاننده بیرون می آورد اشاره است به آنکه دو درخت در بادیه می باشد که یکی را مرخ گویند و دیگری را عقار چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را به همدیگر می ساینند از آنها آتش ظاهر می شود و از درختان دیگر نیز حاصل می شود مگر درخت عناب و اما از این دو درخت بهتر بعمل می آید (فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ) پس ناگاه شما آتش از آن می افروزید (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) یعنی آیا نیست آن کسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و او است بسیار خلق کننده و بسیار دانا و اما رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزی است که در جمیع بدن جاری است و اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در

او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درختی سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما (وَهُوَ الْخَلْقُ) اشاره است به آنکه قدرت او کامل است (الْعَلِيمُ) اشاره است به آنکه علم او شامل است.

مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) یعنی آیا گمان می کنید شما بدرستی که ما خلق کردیم شما را عبث و شما بسوی ما بازگشت نمیکنید و نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهیست و راه شک در آن نیست برهان قاطعی است بر اثبات معاد زیرا که به براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و عبث از او صادر نمیشود و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفی نیست که به جناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که به ایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشأه فانیه منافع این نشأه که مخلوط است به اضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و امراض و محن و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احباء و سایر کدورات و قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند و این شبیه است به آنکه کریمی شخصی را ضیافت کند بخانه ای که مملو باشد از انواع درندگان و موزیان از شیر و بپر و پلنگ و مار و عقرب و

زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی به نزد او حاضر سازند که هر لقمه ای که بردارد چندین زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله کنند و پیش از آنکه آنچه متوقع او است به عمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را نمی پسندد و مدح نمی کند بخلاف آنکه خدمات شاقه به او بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها را بکشی تو را به مناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیه به تو میدهم چند روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در رفاهیت و حکومت خواهی بود همه عقلا او را ستایش می کنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی.

فصل دوم در دفع شبهه های معاد جسمانی

و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان: بدان که در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قائل شده اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر دو حقیقتند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری و عملی است که آن دیگری را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و پوشیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینها است به این اعضاء و قوای ظاهره و لذت و المش در حصول و عدم اینها است و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه افعال

جزئی حسی که از بدن و اعضای او صادر می شود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضاء برای آنها آلتی چندند چنانکه گوئی من دیدم به چشم و من شنیدم بگوش و گفتم به زبان پس من عبارت است از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل او است و این اعضاء و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت نویسنده دیگری است و بعضی گفته اند که از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است به همه اعضای ظاهری چنانچه از احوال خوب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بی خبرند و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود می آید و می رود و شهر به شهر می گردد و می گوید و می شنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن به منزله آلت او است و بعضی گفتند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح بی بدن را ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آن وقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج به فانوس و مثال است و بیمار تا نحیف و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است و مشعل آنها بر دور عرش و امثال اینها که دلالت بر جسمیت می کند مگر آنکه تأویل کند آنها را به تأویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را به این معنی فهمیده اند که هم چنانکه خدا را نمی توان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول ﷺ فرمود ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

که تکلم مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آنها به شما نکرده اند که بسا باشد که بر خلاف حق قائل شوید و معذور نباشید نزد خدا اکثر چنانچه گفته اند که قول به بقاء روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول تجرد است بی وجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سماوات و از حظایر قدس و مجامع انس و در این بدن مانند چراغ است در غرفه اثر وضوء نورش می رسد به جمیع اجزاء بدن و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سمواتیه با نهایت لطافت و شفافیت به قدرت الهی محفوظ می ماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤالاتی کرد و بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش می شود روشنی آن چه می شود حضرت فرمود که می رود و بر نمی گردد گفت پس چه می شود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام به اعیانها قائمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری زند آتش در میان آنها ساطع می شود و از آن آتش می گیرند و چراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم می شود و می رود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کتیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی به درستی که آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها و غیر آنها و بعد از موت زنده می کند و بعد از فنای آن برمی گرداند گفت پس روح در کجا است

فرمود در زمین در جائی که بدن در آنجا است تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجا است فرمود که در دست ملکی است که آن را قبض کرده است تا او را به زمین بپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب درآید پراکنده می شود یا باقی می ماند فرمود بلکه روح باقی است تا وقتی که صور بدمد پس در آن وقت همه اشیاء باطل و فانی می شوند پس نه جسمی می ماند و نه و آفتاب را در کار نیست و صحیح محتاج پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهری است در صندوق جوهر را که برداشتن صندوق را می اندازند و اعتنا به شأن او نمیکنند و در کتاب معارج البقیین روایت کرده است که کسی از آن حضرت پرسید که سبب این چیست که شخصی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر می یابد در خواب فرمود روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصائر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج است به بدن و داخل بدن نمی شود بلکه مثل سرپوشی است بر بدن که محیط است به آن و حاصل خلاف در روح به این برمی گردد که آیا روح جسم است یا جسمانی یا نه جسم و نه جسمانی بلکه مجرد است. و عمده آنها که جسم می دانند از متکلمان به دو قول قائل شده اند (یکی) آنکه عبارت است از این هیكل محسوس (دویم) آنکه در بدن اجزای اصلیه ای هست که باقی است از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه می باشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل می شود و انسان که مشار الیه است بمن و انا آن اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه به این قول قائل شده اند و بر این قول بعضی از اخبار دلالت می کند نه به این معنی که

روح آنست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی می ماند و در قیامت محسور می شود آن اجزاء است چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمی دانند و عرض جسمانی می دانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد می دانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای فلاسفه و معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگر چه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد.. و شیخ بهاء الدین و بعضی از متأخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد می شود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ابهامی به این معنی داشته باشد به محض آنها جزم به این قول نمی توان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگر چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حقتعالی وارد شده ظاهراً دلالت می کند بر آنکه تجرد از صفات مختصه خداست و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن به نزد اهل خود و منتقل شدن به وادی السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکنند مگر آنکه تأویل کنند آنها را به جسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن محسوسی پس برمی گرداند اشیاء را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سال است که خلق در آن معدومند و آن در ما بین نفخ اول است تا نفخ دوم.

و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان می کند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی از روایات مستفاد می شود ممکن است که تعلق گیرد به روح حیوانی که در بدن ساری است و از قلب منبعث و به خروج روح حیوان تعلق او از بدن برطرف می شود

و به عود بدن باز به امر الهی تعلق به هم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی می کند ممکن است که چون روح محتاج به آلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق به این جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن به اندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند و در حال حیات و در بیداری تعلقش به آن بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش به بدن مثالی بیشتر می شود و به آن بدن عروج به سماوات می کند و بر ارواح سمویه مطلع می گردد و به مشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور می شوند و الهامات ایشان به او میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور می شوند و بمقتضای (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ) وحی های شیطانی به ایشان می رسد و بعد از مرگ تعلقش به بدن مثالی بیشتر می شود و اکثر ثوابش و عقابش به آنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیاء تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و به این نحو جمع میان اخبار میتواند شد و بنا بر قول به تجرد روح قول به جسد مثالی ضرور است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول به این مستلزم قول به تناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه به این اعتبار کافرنند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و می گویند که روح در این اجساد عنصریه می گردد و از بدن زید به بدن عمرو منتقل می شود یا به بدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشأه و نشئه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و روح را قدیم میدانند و به صانع عالم قائل

نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط می دانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حیه غربی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین به صحرای نجف رفتم که آن را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی صحبت می دارند من نیز ایستادم آن قدر که مانده شدم پس نشستم آن قدر که دلنگ شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین علیه السلام میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندک استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت می دارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن می گویند گفتم بدن های ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه ای از بقعه های روی زمین مگر آنکه می گویند به روحش که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن.

و به سند معتبر از ابو ولاد منقولست که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش باشند فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از آن حضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی نشسته اند یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر احوال می پرسند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند گفت که در بهشت میباشند بصورت ابدانشان که اگر بینی می

شناسی و میگوئی فلاست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا می باشد. اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدان که مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت نوعی و صورت جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم می شوند و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی و خواجه نصیر و بعضی از حکما بهیولی قائل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد برطرف می شود و انفصال عارض آن می شود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم به محض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی قائل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزاء چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمی شود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکماء متشبهت به آن شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قویتر است زیرا که بنا بر این مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده به عینه که به جمیع اجزاء عود کند بدون اعاده معدوم نمی شود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند که به اختیار این دو قول نقضی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند

و خاکسترش را بیاد دهند تشخیص زید باقی نمی ماند و هر چند صورت و اجزاء باقی بماند در عود شخصی بعینه ناچار است از عود تشخیص او بعد از انعدام آن تشخیص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخیص هر شخصی قائم است باجزای اصلیه او که مخلوق است از منی و آن اجزاء باقی است در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس تشخیص معدوم نمیشود و بنابراین اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه زنده باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم می پوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب او که متصل به مقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که پرسیدند از آن حضرت که میت جسدش می پوسد فرمود که بلی و باقی نمی ماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است آن نمی پوسد و باقی می ماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است. بعد از تمهید این مقدمات بدان که بر تقدیر عدم قول به امتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه دانستی دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصاً بنا بر قول به انعدام جمیع اشیاء که از قول به عدم امتناع چاره ای نیست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله و اگر کسی قائل به امتناع باشد نیز ممکن است قول به حشر جسمانی به آنکه گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزاء بعینها مخلوق شود خصوصاً در وقتی که شبیه باشد به آن شخص در صفات عوارض به حیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی این فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه به

توسط آلات باشد و لهذا می گویند که آدمی را از وقتی که روح در او دمیده می شود تا هنگام پیری همان شخص است هر چند متبدل شود صورت او و هیئت او و اجزای او به تحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفاء میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تأدیب کند نمی گویند بر او ستم کرده است و اینها یا به اعتبار اجزاء اصلیه است یا به اعتبار اینست که کار با روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمی شمارد و هم چنین تعذیب بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقی است و نصوص دلالت نمی کند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است هم چنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه بر دو ظرف بریزند که این همین آب است که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قائل به یهولی باشد و اطلاعات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند به طهارت آب نجسی که یک قطره از آن بردارند و در بعضی از اخبار و آیات اشعار به این هست چنانچه حقتعالی فرموده است (**أَ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ**) یعنی آیا نیست آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم (**كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**) یعنی هر چند بریان می شود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در

احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور می شوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه و عامه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجاء ملحد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد از آیه **(بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا)** و گفت گناه این پوست چیست که آن را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است و غیر آن است ابن ابی العوجاء گفت مثل آن را از امور دنیا بفرما فرمود که مثل آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکثره متواتره وارد شده است و به ضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر نمایند در امثال این امور مکلف نشده اند بتفکر و نظر کردن در آنها که مبدا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد.

فصل سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است

مطلب اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده ای بغیر حقتعالی البته او را مرگ می باشد چنانچه حقتعالی فرموده است (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت را تعزیت بگوئیم به اسماعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او و بعد از آن فرمود که حقتعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود که (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد و آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان می میرند تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید و نزد حقتعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی باقی مانده است می گوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید به او بگو به جبرئیل و میکائیل که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح بوده باشد مرگ را پس ملک الموت بیاید و نزد حقتعالی بایستد و خدا از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و

آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار دادند کجایند آنها که با من خداوند دیگر قرار می دادند و به ملک موت اقرار باید کرد که حقتعالی عزرائیل را موکل به قبض ارواح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که به امر او قبض ارواح می کنند و به او می سپارند و در این باب ظواهر آیات با یکدیگر اندک منافات دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده است و در بعضی نسبت داده به ملک موت و در بعضی نسبت بملائکه داده که اکثر میان اینها به این نحو نسبت کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان به او میدهند و او همه را بحق تعالی عرض می نماید و از حضرت امیر علیه السلام منقول است که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل او است زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا بر میگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان رسولان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت می کنند و هر که از اهل معصیت است قبض روح او را ملائکه عذاب می کنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل کنند و فعل ایشان فعل او است و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب به او است پس صادق است که خدا قبض می کند و ملک موت قبض می کند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرموده که خدا تدبیر امور میکند به هر نحو که می خواهد و از خلق خود موکل می کند هر که را می خواهد به هر امر که می خواهد و ملک موت را موکل میگرداند به مخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را به هر که می خواهد و چنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم

تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم ضعیف و قوی هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن را ندارند و بعضی دارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و تو را همین بس است که بدانی که خدای عالم کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست به آنکه آن حضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح می نمایند یا مدخلیتی در همه دارند به امر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح به آن ننموده هم چنانکه در بعضی از خطبه غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت به اذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافی است و تجسس از تفصیل آنها ضرور نیست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست در جمع میان این آیات که ملک الموت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که یساولان داشته باشد و به هر جا و پی هر کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح می کنند و او از ایشان قبض می کند و حقتعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض می نماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرقند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من می کنند و به روایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه ای بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمی است که در دست یکی از شما باشد و به هر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که

ایمان اجمالی کافی است تجسس این تفصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تأویل کردن آن به قوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکماء می کنند کفر است و بدان که خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض می کند یا ملک دیگر و چون نص صریح در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حقتعالی است و از محیی و ممیت همه است و می تواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر و نشر و حوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی. مطلب دویم آنکه باید اقرار نمود به آنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سقرات موت و شداید آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام در وقت قبض روح هر شخصی از مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را برای زیادتى شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان به عذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را به چه نحو است حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقاً اشعاری به آن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که به حارث همدانی خطاب کرده است نزدیک به تواتر است

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

یعنی ای حارث همدانی هر که می میرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در بسیاری از احادیث معتبره از حضرت امام جعفر صادق

ﷺ منقولست که چون هنگام وفات مؤمن می شود حقتعالی دو بار از برای او می فرستد یکی منسیه و یکی مسخیه پس منسیه اهل و مال را از نظر او می کند و مسخیه او را جوانمرد و راضی می گرداند به جان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند او را بگوید که ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که من مهربان تر و مشفق ترم نسبت به تو از پدر مهربان بگشا دیده های خود را و نظر کن پس متمثل می شود از برای او رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن و حسین ﷺ و امامان از ذریه ایشان پس به او میگویند اینها بندگان رسول خدا ﷺ و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم می گشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزه که (یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي)

حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده ای بسوی محمد ﷺ و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی به ولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود به منادی و در احادیث معتبره دیگر فرمود هیچ نفسی نمی میرد هرگز تا رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ را نبیند راوی پرسید که چون ایشان را دید به دنیا بر می گردد فرمود نه چون ایشان را دید می رود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا ﷺ می آید نزدیک سر او می نشیند و علی ﷺ نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول ﷺ سر را نزدیک گوش او می برد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا ﷺ و منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ بر می خیزد و سر را

نزدیک او می برد و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب
عَلَيْهِ السَّلَامُ که او را دوست میداشتی و در این وقت نفع من به تو میرسد پس فرمود که
 این در کتاب خداست (الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي
 الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) یعنی آنها که ایمان آورده اند
 و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و
 آنست فوز عظیم و در روایت معتبره دیگر فرمود که چون زبان محترض بند می
 شود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر می شوند و رسول
 خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دست راست او می نشیند و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ در دست چپ او
 و حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست
 و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را برای او میکشایند و
 میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی تو را برگردانیم به دنیا و آنچه
 خواهی از طلا و نقره به تو میدهیم گوید مرا به دنیا حاجتی نیست پس در آن
 وقت رنگش سفید می شود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و
 بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش
 بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض می کنند و او اختیار آخرت می کند پس
 روح با او است و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن
 خود را با آنها که می گردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و
 جنازه را برداشتند روح در پیش روی آن جماعت می رود و ارواح مؤمنان به
 استقبال او می آیند و بر او سلام می کنند و بشارت می دهند او را به آنچه
 حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند
 روح را به او بر می گردانند از سر او تا کمر او و از او سؤال می کنند از آنچه
 می داند از اعتقادات حق چون جواب گفت در بهشت را بر روی او می گشایند

پس داخل میشود بر او و بر قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده اند که خطاب به شیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال شما را از شما قبول میکند و شما را می آمرزد و بس و چون جان مؤمن به حلق او میرسد شاد و خوش حال می شود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است و چون محتضر می شود و حاضر میگردد رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین علیؑ و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر علیؑ می آید نزدیک و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار و رسول خدا ﷺ به جبرئیل میگوید که این خدا و رسول ﷺ و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل به ملک موت می گوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفیق و مدارا کن.

پس ملک موت نزدیک او می آید و می گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که با آن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبرای خدا در زندگی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب ملک موت گوید که راست گفتی آنچه از آن میت رسیدی خدا ترا به آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا به رفاقت سلف صالح رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیؑ و ائمه از ذریه ایشان پس جان او را قبض کند به رفیق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی به او پیوشانند از حله های بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از شمیم و

گل‌های بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و از دست راست و چپش بقدر یک ماهه راه بگشایند و به او بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس به او گویند بشارت باد تو را به روح و ریحان و جنت نعیم پروردگاری که بر تو غضب ناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای بهشت و با ایشان می خورد از طعام های ایشان و می آشامد از شرابشان و با ایشان سخن می گوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم آل محمد ظاهر شود و چون آن حضرت ظاهر شود حقتعالی او را مبعوث گرداند تلبیه گویان با ایشان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک او آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا صلی الله علیه و آله باز به جبرئیل گوید که این دشمن خدا و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت بود او را دشمن دار و جبرئیل به ملک الموت گوید این دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را به عنف و دشواری بگیر پس ملک موت به نزدیک او آید و گوید ای بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و از من گرفته ای برات بیزاری که خود را از عذاب الهی بدر آوری و گرفته ای برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده ای به عصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا به غضب خدا و عذاب او در آتش جهنم آنچه از او میترسیدی به آن رسیدی پس جان او را به عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند به روح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متأذی اند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای جهنم بر قبر او می گشایند که داخل می شود بر او زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب

بسیار است باید مجملا به همه اینها اقرار نمایند و در مقام تجسس و تفصیل
آنها نباشند.

فصل چهارم در احوال عالم برزخ است

اشاره

باید تصدیق کرد به عالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و به سؤال قبر و منکر و نکیر. بدان که برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سؤال و حقیقتی روح را به او بر میگرداند از سر تا کمر و او را می نشانند و از او سؤال می کنند جمعی را که از ایشان سؤال می کنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغظه و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود:

فایده اول در بیان بقای روح است در برزخ

بدان که شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید که گمان مکن آنها که کشته شده اند در راه خدا مردگانند بلکه زندگانند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده می شوند و شادند به آنچه خدا به ایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد می باشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند به ایشان و در عقب ایشانند به اینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کننده زکات فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا به دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستی که این کلمه

ایست که او میگوید و فایده ندارد در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و به آن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید به سند معتبر از یوسف بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز می باشند گفت سبحان الله مؤمنان گرامی ترند نزد خدا از این چون وقت مرگ او می شود می آید بنزد او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را به شهادت و از برای خدا به توحید و از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت و از برای اهل بیت به ولایت گواهی می دهد بر این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شد حق تعالی مخصوص می گرداند پیغمبرش را به علم آنچه در دل او است از این عقاید پس آن حضرت شهادت می دهد به شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و هر که با ایشانست از ملائکه و چون حقتعالی روح او را نمود می برد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل این صورت که در دنیا داشته است می خورد و می آشامد پس مرده ای که تازه به نزد ایشان می رود می شناسد ایشان را به آن صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت در شب معراج بر مرد پیری گذشت که در زیر درختی نشسته بود و کودک بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ است فرمود که این اطفال که بر دور او جمع اند کیستند گفت اینها اطفال مؤمنان اند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ

مؤلف گوید این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیاء و اوصیاء بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ رسول خدا ﷺ را به ابو بکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ حضرت امیر را به اصحاب خود و دیدن حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ یوشع عَلَیْهِ السَّلَامُ را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ حضرت امام محمد باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیاء و اوصیاء به جسدهای اصلی معاودت می نمایند و ایشان را به آسمان می برند و دیدن حضرت رسول ﷺ انبیاء را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از آنها در جسد اصلی ظاهرتر است و در صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَامُ در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و با او همنشینی کردن اصبع بن نباته گفت تربت مؤمن را دانستم که بود و خواهد بود و مزاحمت نمودن در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا روح هر

مؤمن و مؤمنه هست در قالب ها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب محتضر قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاد کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هرآینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که حلقه ها نشسته اند و به دیدن یکدیگر می روند و با یکدیگر صحبت می دارند و روح هر مؤمن در این وادی است و روح هر کافر در برهوت یمن است و ایضا در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلاء و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدای عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان خود ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و اطاعت او گفتند اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت کنید مرا خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من می کنید خدا شما را داخل جهنم می کند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی به آنجا می رویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مرده های خود را استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان به آن حضرت زیاده شد پس حق تعالی خواب دیدن را احداث کرد پس آمدند به نزد آن حضرت و خبر دادند به آنچه دیده بودند و تعجبی در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت را بر شما تمام کند این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود تا وقتی که بدن های شما پوسیده باشد روحهای شما به این نحو معذب خواهد بود تا

وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت به ابو بصیر که هر که از شما بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رختخواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون به زیارت قبور خویشان و برادران می روید مطلع می شوند و انس می گیرند به شما و چون بر می گردید وحشت بهم میسرانند و کلینی به سند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که مؤمن به زیارت اهل خود می آید و می بیند چیزی را که دوست می دارد و از او می پوشانند چیزی را که کراهت دارد و کافر به زیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و می پوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر به قدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس به زیارت اهل خود می آید اگر مؤمن می بیند که اهل او عمل صالح می کنند خدا را حمد می کند بر اینکه بر این حالت هستند و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه می کنند موجب حسرت می گردد و به سند کالموثق از اسحاق بن عمار منقولست که گفت به حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که آیا میت به زیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته ای یا در ماهی یا سالی یک بار بقدر منزلت خود گفتم به چه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی ببیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی ببیند محزون و غمگین می گردد و به روایت دیگر فرمود که می آید به قدر فضایل خود و بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن

بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و به او می نماید آنچه باعث سرور اوست و از او دور می نماید آنچه باعث اندوه او است و بر می گردد با شادی و خوش حالی.

و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص می شود حقتعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را می شنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود که در حجره چندند در بهشت که می خورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن و می گویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه ما را وعده کرده ای عطا کن و ملحق کن آخر ما را به اول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند و می گویند برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ای بما به عمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را به اول ما پس از این احادیث متواتر معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و معاقب و مثاب می باشد فی الجمله.

فایده ثانیه در بیان سؤال و ضغظه و ثواب و عقاب قبر است

بدان که اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال می باشد و روح را از برای سؤال به بدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است کسی که سه چیز را انکار بکند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن

دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروری است و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت به مؤمنان مبشر و بشیر است نسبت به مخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورت‌های خوب می‌آیند و بشارت می‌دهند ایشان را به ثوابها و نعیم بی‌انتها و برای کافران و مخالفان بصورت مهیب می‌آیند و ایشان را وعید به عذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفین و مجانین را سؤالی نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سؤال نمی‌کنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را در قبر تلقین کنند دو ملک به یکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید گفته است سؤال قبر حقیقت اجماعاً مگر کسی که او را تلقین کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود نقل کرده اند از ابو تمامه باهلی که رسول خدا ﷺ فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادر او را بگوید او را می‌شنود و جواب نمی‌گوید پس بار دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را که به آن از دنیا رفتی و شهادت به وحدانیت خدا و برسالت محمد ﷺ و به آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی و سایر ائمه را امام خود پس منکر و نکیر میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند او را به حوا نسبت دهد و خلاف کرده اند که آیا انبیاء و اوصیاء را سؤال قبر می‌باشد یا نه تفکر در این مسأله ضرور نیست

اگر چه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤال است. و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوعند بعضی منتقل به ثواب و عقاب می شوند و بعضی باطل می شوند و ثواب و عقابی نمی یابند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از کسی که می رود از دار دنیا روح او در کجا می باشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا ماحض کفر باشد محضا منتقل می شود روح او از هیكلی که دارد به مثل آن در صورت و جزا داده می شود به اعمال خود تا قیامت و چون حقتعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشاء میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح او را به بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل می شود از جسد خود به جسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی از جنتهای دنیا می برند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل می شود روح او از جسد او به جسدی مثل آن به عینه و می برند او را بسوی آتش که معذب باشد تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن آنست که حقتعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس به او گفته شد که داخل شود در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم به هم میرسانید به آمرزیدن پروردگار من و به آنکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض می کنند در بامداد و پسین در روز قیامت می گویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سؤال قبر و رجعت از برای کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و

رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیاء و ائمه علیهم السلام ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین به آسمان می روند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان نمی باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که هر که صلوات بر من فرستد نزد قبر من می شنوم او را و هر که صلوات فرستد از دور بر من می رسد و فرمود که هر که صلوات بر من فرستد یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آن حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را می شنود و این نمی شود مگر آنکه نزد حقتعالی زنده باشد و هم چنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشان را از نزدیک می شنوند و از دور به ایشان می رسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حقتعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی به ایشان می رسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در آن روز کشته بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود به تحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از خانه خود بیرون کردید و از دیار خود را ندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر به آن حضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مرده هائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از آنها و نیست میان ایشان و میان آنکه ملائکه بگیرند ایشان را به گرزهای آهنی مگر آنکه من روی از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت امیر علیه السلام سوار شد بعد از انقضاء حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان می گشت تا رسید به

کعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندان به جنگ آن حضرت آمده بود و همه کشته شدند چون آن حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون او را نشانیدند فرمود که ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون به طلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب به آن حضرت گفت که چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن تو را نمی شنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلب بدر سخن حضرت رسول ﷺ را شنیدند و اینها از جمله اخباری است که دلالت می کند بر آنکه بعضی از مرده ها برمی گردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه به آن تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید ﷺ و کلینی احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده نمی شود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمی شوند و به سند صحیح دیگر از آن حضرت روایت کرده است که سؤال از کسی می شود که ضغظه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که مسمایند به منکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیده های ایشان مانند برق خاطف زمین را می شکافند به نیشهای خود و مویهای ایشان آویخته که در میان آنها راه می روند و سؤال می کنند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمنست می گوید که خدا پروردگار من است و دین من اسلام است پس از او می پرسند که چه میگوئی

در حق این مردی که از میان شما بیرون آمد گوید که آن محمد رسول خدا را از من می پرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خداست گوید که گواهی میدهم که او رسول خداست پس به او بگویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه زرع گشاده می گردانند و از برای او دری بسوی بهشت میکشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک به آن هیئت بر او داخل میشوند و شیطانی را در پیش او بازمی دارند که دیده های او از مس سرخ است چون آن سؤالاها از او می کنند می گوید نمیدانم پس شیطان را به او میگذارند و مسلط می گردانند بر او در قبرش نود و نه ازدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم می گشایند و جای خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر خضرمی روایت کرده است که گفتم به حضرت صادق علیه السلام که کیستند آنها که در قبر از آنها سؤال می کنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص کرده باشد پس گفتم باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامی گذارند و اعتناء به شأن ایشان نمی کنند گفتم از چه چیز سؤال می کنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مؤمن می پرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان می گوید که او امام من است چون این را گفت میگویند به خواب خدا در دیده ات خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او بکشایند و پیوسته نسیم بهشت به تحفه به او میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم کیست پس میگویند که هرگز ندانی و دری از جهنم بروی او می گشایند و پیوسته حرارت جهنم تا روز قیامت به او میرسد و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت

کرده است که سؤال می کنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا و میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد ﷺ میگویند کیست امام تو می گوید فلان گویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا هدایت کرد مرا به آن و مرا به آن ثابت داشت به او گویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت بروی او بگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن به او میرسد پس می گوید پروردگارا زود قیامت را برپا کن و قائم گردان شاید به اهل و مال خود برگردم و از کافر می پرسند که کیست پروردگار تو گوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست گوید محمد ﷺ میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم که میگفتند من گفتم پس گزری بر او زنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب او را نداشته باشند پس می گدازد چنانچه قلعی می گدازد پس روح را برمی گردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش می گذارند پس می گوید پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید این حدیث دلالت می کند بر اینکه ایمان سنیان به خدا و رسول به اعتبار عدم ایمان به ائمه حق و توسل به ایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند معتبر از سلیمان خالد منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر می گویند می آیند بنزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول خدا ﷺ که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم می گفتند که رسول خدا ﷺ هست نمیدانم که حق بود یا دروغ پس بر او ضربتی می زنند که اهل سماوات و زمین بشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمی ترسد و میگوید شهادت میدهم که او

رسول خدا ﷺ بود آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ می گردانند و می گویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند و می گویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو می گوید پروردگار من خداست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر من است و دین اسلام دین من است پس می گشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از برای او از بهشت می آورند و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را و این است معنی قول حق تعالی (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ) یعنی در قبر (وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ) یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او سوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگویند که کاش مرا بازگشتی بود به دنیا پس از مؤمنان می شدم و می گوید مرا برگردانید

بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او را میگوید کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میگوید اگر بر گردد عود خواهد کرد به آنچه او را نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند از او از دین او و از رب او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب بگوید پس ضربتی از عذاب الهی بر او زند که همه چیز از او بترسند پس باز از او سؤال کنند گوید من

نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیایی و رستگار نشوی پس دری از برای او
 بسوی جهنم می گشایند و بعوض نزال که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم
 جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول حقتعالی (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ
 الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزْلٌ مِنْ حَمِيمٍ) یعنی در قبر (وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ) یعنی در
 آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقاید ایمان
 میکنند خصوصا امامت ائمه عليهم السلام و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است
 که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام سؤال میکنند چنانچه شیخ کشی
 بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت
 رضا عليه السلام رفتم فرمود که علی بن ابو حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش
 شد پرسیدند از او امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر
 او زدند که قبرش پر از آتش شد و به روایت دیگر فرمود که او را نشانیدند در
 قبرش پس سؤال کردند از ائمه نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید توقف کرد
 پس از پرسیدن از او پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و
 در بصائر الدرجات از رز بن جیش روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
عليه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم
 ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که از او سؤال میکنند از پروردگار او
 است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر
 عاجز ماند عذاب میکنند او را پس مردی گفت که اگر کسی پروردگار خود و
 پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را شناخت چونست حال او فرمودند
 مذبذب است نه از اینها است و نه از آنها و هر که را خدا گمراه کرد نمی یابی
 هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا نبی الله
 کیست ولی گفت ولی شما در این زمان علی است و بعد از او وصی او و از برای

هر زمانی عالمی می باشد که خدا به او حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه
 نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیاء ایشان رفتند
 گفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا متابعت کنیم آیات ترا پیش
 از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیاء
 بودند ندانستند پس حقتعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم
 پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط
 سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان
 آن بود که می گفتند که در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیاء تا آنکه امامی
 را بشناسیم پس خدا تعبیر و سرزنش کرد ایشان را به این و اصحاب صراط
 اوصیاء اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمی شوند مگر کسی که ایشان
 را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که ایشان او
 را شیعه خود ندانند و او ایشان را به امامت شناسند زیرا که ایشان عرفهای الهی
 اند که مردم را به ایشان شناسانید و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمان ها
 از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در
 آنجا که فرموده است که **(عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ)** یعنی در
 اعراف ما بین بهشت و دوزخ مردانی چند هستند که می شناسند همه را به
 سیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالیان و دوستان خود و رسول خدا
 ﷺ گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است
 که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حقتعالی فرموده است **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ
 أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ)** تا آخر آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که
 بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم تو را گواه بر گواهان در آن روز خواهند
 خواست و آرزو خواهند کرد آنها که ایمان نیاورده و کافر شده اند و نافرمانی

رسول کرده اند در اطاعت اوصیاء و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار می شدند و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمی کردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر آن روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر علیه السلام گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا می گریی خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند گفت والده ام فوت شده است حضرت گفت بلکه والده من فوت شده است و اولاد خود را گرسنه می داشت و مرا سیر می کرد و اولاد خود را ژولیده مو می گذاشت و مرا روغن می مالید و الله که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود سبقت می کرد در بامداد و از برای من می چید و از پسر عمان من پنهان می کرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را کفن کنند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته می گذاشت و بتأنی میرفت پا برهنه و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که برگردند سه مرتبه فرمود پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب علیه السلام چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی فرمود بتأنی رفتن من از برای کثرت و ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه بر لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفا پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان

محشور خواهند شد گفت وا سواتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که او پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم به او اینک اینک برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد ﷺ پیغمبر من است گفتند کیست امام تو و ولی تو شرم کرد آنکه بگوید علی ؑ فرزند من پس به او گفتم بگو فرزند تو علی بن ابی طالب ؑ پس خدا دیده او را به این روشن کرد.

مؤلف گوید که این حدیث دلالت می کند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال می کنند و باید مخصوص کسی باشد که علم به امامت او بهم رسانیده باشد و محتملست که مخصوص حضرت فاطمه ؑ باشد

از برای جلالت او چنانچه آخر حدیث اشعار به آن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ؑ روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت می کنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند برای او تا قبرش میرسانند چون به قبرش رسید زمین به او می گوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست می داشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را می گشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل می شوند بر او دو ملک در قبر او منکر و نکیر و سؤال می کنند از او کیست پروردگار تو می گوید خدا می گویند چیست دین تو می گوید اسلام می گویند کیست پیغمبر تو می گوید محمد ﷺ می گویند کیست امام تو می گوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشه ای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامه های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ما است از برای او بهتر است پس به او گویند بخواب مانند خواب نو

داماد و بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین به او گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی و الله که من دشمن می داشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ می گیرد و می فشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش به یکدیگر می چسبند پس منکر و نکیر بر او داخل می شوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل می شوند و او را می نشانند و روح او را تا کمر او باز می گردانند و می گویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب می شود می گوید می شنیدم که مردم می گفتند خدا می گویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام می پرسند همین جواب را گوید پس از آسمان ندا رسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بیوشانید او را جامه های آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ما است بدتر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند که اگر آن ضربتها را بر کوههای تهمه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط می گرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را سخت می گزند و می درند و شیطان او را به غم و اندوه می دارد و صدای عذاب او را می شنوند هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس بدرستی که می شنوند صدای کفش های مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دست های ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی (يُنَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ) تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت می دارد خدا آنها را که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت زندگی در دنیا و آخرت و گمراه می کند و به خود وا می گذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه می خواهد. و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که هیچ محل قبری نیست مگر آنکه

هر روز سه مرتبه می گوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم خانه فقر منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودال های جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن می شود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود از برای او دری می گشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیده های او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم گوید من اعتقاد نیکنم که تو داشتی و اعمال صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را و در آنجائی که در بهشت به او نموده بودند بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته از بهشت نسیمی به جسد او میرسد که لذت و خوشبوئی او را بیابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را رمیم کند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از در مردی بیرون آید که هرگز به آن بد صورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را همانجا که به او نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه از آتش به بدن او می رسد و الم و حرارت آن را در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را رمیم کند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از در مردی بیرون آید که هرگز به آن بد صورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را همانجا که به او نموده بودند در آتش

بگذارند و پیوسته نفخه از آتش به بدن او میرسد و الم و حرارت آن را در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گرداند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را درند که اگر یکی از آن مارها بر زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ) که قول ثابت شهادتین است (وَفِي الْآخِرَةِ) در قبر است دو ملک داخل می شوند و سؤال می کنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی ع است (وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ) یعنی در قبر گمراه میکند ظالمان را از ولایت علی ع که جواب نمی گویند در وقتی که از امام سؤال می کنند و ایضا از حضرت رسول ص منقول است که خدا را دو ملک هست که ایشان را ناکر و نکیر میگویند نازل می شوند بر میت و سؤال می کنند از پروردگار و پیغمبر و دین و امام و اگر بحق جواب گفت او را به ملائکه نعیم تسلیم می کنند و اگر عاجز شد به ملائکه عذاب چنانچه کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که سؤال کرده می شود میت در قبر او از پنج چیز از نمازش و زکاتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر مؤمن به آن چهار دیگر که هر نقصی که بر شما ها باشد بر من است که تمام کنم و ایضا از آن حضرت منقول است که چون میت مؤمن داخل قبر می شود نماز از جانب راست می آید و زکات از جانب چپ و بر پدر و مادر بر او مشرف می شود و صبر به کنار میرود و چون دو ملک داخل می شوند که سؤال کنند صبر گوید به نماز و زکات که دریابید صاحب خود را اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که امیر المؤمنین ع فرمود هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند کرد و حجت او را بر نواصبی تمام

کند حق تعالی در روزی که او را داخل در قبر می کنند تلقین می کند که بگویند
 خدا پروردگار منست و محمد ﷺ پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و
 کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی و ذخیره آخرت منست و مردان و زنان
 مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی می فرماید که حجت خود را القا
 کردی و واجب شد از برای تو عالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش
 بهترین باغهای بهشت می گردد و در مجالس بسند صحیح از آن حضرت
 منقولست که چون مؤمن می میرد با او داخل می شود در قبرش شش صورت
 که یکی از آنها خوش صورت و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است
 از باقی صورتهای پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و
 یکی در پیش روی و یکی در پائین پای و یکی در عقب سر آنکه خوش
 صورت تر است از بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه
 در آن جهت ایستاده است مانع می شود پس آنکه از همه خوش صورت تر
 است به سایر صورتهای می گویند شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از
 جانب من صاحب جانب راست می گویند من نمازم صاحب جانب چپ می
 گویند من زکاتم آنکه در پیش رو است می گویند من روزه ام آنکه در عقب است
 گویند من حج و عمره ام و آنکه در پائین پا است گویند من بر و احسان به
 پدران مؤمنم پس آنها گویند که تو کیستی که از همه خوشبوتر و خوش روی
 تری گویند من ولایت آل محمد و ابن بابویه به سند معتبر از علی بن الحسین
 روایت کرده است که آن حضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول
 مردم را موعظه می کرد و از جمله آن موعظه این بود که ای فرزند آدم
 اجل تو سریع ترین چیزها است بسوی تو و نزدیکست که تو را دریابد و ملک
 روح تو را قبض کند و بر وی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح تو

را و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال می کنند از دین تست که به آن اعتقاد داشته ای و از کتاب تست که آن را تلاوت می کرده ای و از امامی است که ولایت آن را اختیار کرده بودی پس می پرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده ای و از مال خود که از کجا کسب کرده ای و در چه چیز تلف کرده ای پس عذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی به دین خود و متابعت ائمه صادقین کرده ای و موالات با اولیاء و دوستان خدا کرده ای خدا حجت تو را تلقین تو می کند و زبانت را گویا می گرداند به ثواب پس جواب را نیکو می گوئی و بشارت می دهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوی خوش خوی و استقبال می کنند تو را ملائکه به روح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب می شود و حجت تو باطل می شود و کور می شوی از جواب و بشارت می دهند تو را به آتش و استقبال میکنند تو را ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم. و اما ضغظه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر می شود که ضغظه قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغظه نمی باشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) برزخ امر بین الامرین و آن ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است و این رد می کند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت می کند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که نمی ترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت با ما باشید ما اولائیم به شفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری به رحمت

الهی واصل شد حضرت رسول ﷺ امر فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد گاه جانب راست جنازه را می گرفت و گاه جانب چپ را و چون به قبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجه ها را به گل و سنگ محکم می کرد و چون فارغ شد فرمود که می دانم او در قبر می پوسد و لیکن خدا دوست می دارد کسی که کار کند محکم کند پس مادر سعد گفت که ای سعد گوارا باد تو را بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او می رفتند من تاسی به ایشان کردم و دستم در دست جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بود هر جا را که او می گرفت من می گرفتم و گفتند به آنچه نسبت به او بعمل آوردی و فرمودی که ضغظه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و به روایت دیگر فرمود در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسن بن سعید از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول ﷺ خطابی با او کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت با سعد چنین میکنند چون از این حالت سؤال کردند فرمود هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در قبر او را فشاری هست کلینی بسند موثق از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول ﷺ بزجر عثمان و ضرب او بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر می ریخت و حضرت

آب دیده اش را به جامه خود می گرفت و دعا می کرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغظه قبر امان دهد.

و ایضا بسند صحیح منقولست که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر به او میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر نماید که او را به فشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است وحی می کند خدا به هوا پس می فشارد او را بدتر از ضغظه در قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی علیه السلام به قبری گذشت که صاحبش را عذاب می کردند پس سال دیگر به همان قبر گذشت و او را عذاب نمی کردند از حقتعالی سؤال از سبب این کرد وحی کرد به او که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جای داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم به کرده فرزند او و ایضا از آن حضرت منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضغظه قبر از برای مؤمن کفاره ایست که از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آن حضرت منقولست هر که بمیرد ما بین زوال روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر فرمود که هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد.

و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمی دانم ضربتی بر او بزنند که هر که

خدا خلق کرده است بشنود بغیر از انسان و مسلط گرداند بر او شیطان را و دیده های او مانند مس گداخته سرخ باشد و گوید به او که من برادر توام و مسلط گرداند بر او مارها و عقربها و قبرش تاریک شود و او را فشاری بدهند که دنده های هر دو طرف در دنده های طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری بسوی او از جهنم بگشایند و به او گویند بخواب به بدترین احوال پس جای او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخن های پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را تا آنکه او را بدرند تا خدا او را مبعوث کند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند می چرانید و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر می کردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت می چریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه می ترسیدند و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب می کردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافری را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را می شنوند و میترسند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل می آورد وحشت قبر بر او داخل نمی شود و از ابن عباس منقول است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نیمه است و نیمه سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند

موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آن حضرت منقول است که مردی از نیکان را یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشانند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسید بازگفت طاقت ندارم گفتند از این چاره نیست گفت به چه سبب این را بر من میزنید گفتند برای اینکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا از ضغظه قبر کسی نجات می یابد فرمود پناه میبرم بخدا از آنچه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده های حق بینش ریخت و به مردم گفت بیادم آمد آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را بمن ببخشد و فشار قبر به او نرسد پس گفت خداوند رقیه را بمن ببخش از ضغظه پس خدا آن مظلومه شهیده را به آن حضرت بخشید و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کردند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی ضغظه بر او واقع می شود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغظه او برای آن بود که استخفاف به بول می کرد و احتراز از آن کم می کرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر آنکه با اهلش به خلق بدی سلوک می کرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت به او که بهشت تو را گوارا باد ای سعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای مادر سعد حتم مکن

بر خدا که البته او از عذاب قبر نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که عمر بن یزید بخدمت آن حضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست گفتم به تو و الله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری را گناه کبیره هست حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شماها داخل بهشت خواهید شد به شفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن و الله میترسم بر شما در برزخ

گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که می میرید تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری اخبار معتبره ظاهر می شود که مؤمن را ضغظه نمیباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر می گذارند روح او را با عالی بدن او برمی گردانند و سؤال میکنند از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او می گشایند که داخل می شود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضغظه قبر فرمود هیئات بر مؤمنان از ضغظه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر می شود زمین او را خطاب می کند که من تو را دوست می داشتم در وقتی که بر پشت من راه می رفتی اکنون که کار تو با من است میدانم که با تو چه کنم پس گشاده می شود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را اگر حمل بر مؤمن کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم به هم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان و خوابیدن و دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم

است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابو ذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدید و منافات با ضغطه خفیفه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعار به حقیقت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف باشد از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلای او به بلاهای دنیا از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین از مؤمنین رفع شد و این وجه غریب است اگر چه در بعضی از اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت می گذارند فرمود از برای آنکه عذاب و حساب از میت دور می شود مادام که تراست و همه عذاب در یک روز و یک ساعت می باشد قدر آنکه میت را داخل قبر می کنند و قوم برمی گردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آن وقت نشد ان شاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود.

مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول می باشد دویم آنکه ابتداء عذاب در ساعت اول می باشد هرگاه حقتعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن ان شاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است.

فائده ثلثه در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ

و کلینی از حیه عربی

روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه ای از بقعه ها میگویند روح او را که ملحق شو به وادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق و مغرب زمین نمی ماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را به وادی السلام راوی گفت کجا است وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن می گویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان بر درختی می باشند در بهشت بر صفت بدنهای یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر سؤال می کنند و از طعام و شراب بهشت می خورند و می آشامند و می گویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه وعده داده ای عطا کن و آخر ما را به اول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد می شود جمع می شوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده و چون اطمینانی بهم میرسانند از هر یک از یاران و اصحاب خود از او سؤال می کنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن به ایشان ملحق شوند و اگر گفت مرده است می گویند رفت به پائین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و به روایت دیگر عرض می کنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا

قیامت را از برای ما برپا مکن و وعید ما را بعمل میاور و آخر ما را به اول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که مردم میگویند فرات ما از بهشت بیرون می آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب بیرون می آید و چشمه ها و رودها در آن می ریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را بیرون کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه های آن میخورند و متنعم می شوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می آیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع به قبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی پیدا میکنند و یکدیگر را می شناسند و فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است آن را برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و می خورند از طعام زقوم آن و می آشامند از حمیم آن در هر شب و چون صبح طالع میشود از آنجا می روند به وادی که در یمن است و آن را برهوت می نامند و از جمیع آتشیهای دنیا گرم تر است و در آنجا می باشند و با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را می شناسند و چون شام می شود باز به آتش برمی گردانند ایشان را و حال ایشان چنانست تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که به وحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قائلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد به امامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمی دانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از

ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر آنها راهی می‌گشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل می‌شود تا روز قیامت پس خدا سیئات و حسنات او را حساب میکند یا به بهشت می‌برد ایشان را یا به جهنم پس ایشان موقوف میمانند به امر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که به حد بلوغ نرسیده اند و اما ناصیبان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند تقبی می‌گشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فور از حمیم آتش بر ایشان داخل می‌شود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس به ایشان میگویند کجا است آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجا است امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم.

و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود از باغستان های بهشت دنیا که آفتاب و ماه طلوع می‌کرد و غروب می‌کرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی **(وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا)** یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشت های دنیا است پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را به آنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا منقولست در تفسیر قول حق تعالی **(فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ)** یعنی پس اما آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فریاد و فغانی هست و

همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشند آسمان ها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادت‌مندان در بهشتند همیشه در آن خواهند بود مادام که باشند آسمانها و زمین فرمود در بهشتهای دنیا است که ارواح مؤمنان را به آنجا می‌برند (و عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ) یعنی عطائی است که مقطوع نیست از نعیم آخرت و به آن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف می شود پس باید که در بهشت دنیا و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه که خدا در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده می شود بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود سنیان چه میگویند در این باب راوی گفت می گویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمی باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادت‌مندان خواهند بود گفت فدای تو شوم پس چگونه است این فرمود که این در دنیا است که بامداد و پسین در او می باشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیامت قائم می شود می گویند که داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از امام حسن مجتبی علیه السلام منقولست که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع می شوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت نیز حشر خلاق در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع می شوند در حضر موت یمن و کلینی به چندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که بدترین آنها در روی زمین برهوتست و آن وادئست در حضر موت که ارواح کفار را در آنجا عذاب می کنند ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در عقب یمن وادی ایست که آن را وادی

برهوت میگویند و در آن وادی نمی باشد مگر مارها و عقربهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آن را بلهوت می گویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را به آنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان می کنند و ایضا بسند موثق منقولست که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا می آئی ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادئی دیدم تاریک که قعرش را نمی توان دید و در آنجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه و الله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که گفت مردی آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله من امری عظیم دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی از چاه احقاف که مردم از برای شفا برمی دارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در آن مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب را باو بدهم دیدم که مردی است و زنجیر در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و سر

مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آن قابیل پسر آدم علیه السلام است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و

در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصرای شامست تا صنعای یمن میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهی پیدا شد که دو طرف آن را نمیتوانست دید مگر موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره ای بود و نهی در نظر من آمد که از یک طرف آن آبی بود می رفت از برف سفیدتر و از یک طرف دیگر شیری می رفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی می رفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن از کجاست حضرت فرمود که اینها چشمه هائی است که خدا در قرآن فرموده است که در بهشت می باشد چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب و چشمه ای از شراب در این نهر جاری می شود و در کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه ای بود و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز به آن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک آنیه ای بود که هرگز به آن خوبی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهرها بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آنیه را به او داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت خم شد و بار دیگر پر کرد و به حضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شرابی به آن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب در آن ظرف بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز

ندیده بودم و تا کنون گمان نمی کردم که چنین چیزی می تواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزی است که حقتعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مؤمن چون از دنیا می رود روحش را بسوی این نهرها می آورند و در باغستانهای آن می چرد و از شرابه‌های آن می آشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را می برند به وادی برهوت و در عذاب همیشه می باشد و از زقوم آن به او میخورانند و از حمیم در حلقش میکنند پس پناه برید به خدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بکر روایت کرده است که با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آن را عسفان می گفتند پس گذشتیم به کوه سیاه موحشی از چپ راه گفتم یا بن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوهیست گفتم نه فرمود این کوهی است که آن را کمد می گویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه می باشد کشندگان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری می شود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از اثم و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم مگر آنکه عمر و أبو بکر را میبینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس به ابو بکر و عمر می گویم که ایشان آنچه کردند به سبب اسبابی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر

بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه به کجا منتهی می شود فرمود به زمین ششم و جهنم در آنجا است و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریاها و ذره های خاک و هر ملکی موکل است به امری که از آن مفارقت نمی کند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید می شود حق تعالی امر می کند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در غرفه های بهشتها ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که به زیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه ای از ناقه های بهشت بیاورد که بر آن ناقه قبه ای از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زردتر باشد و بر ناقه ها حله ها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشیده باشند پس سوار می شوند بر آن ناقه ها با زینت تمام و حله های بهشت و تاجها از مرواریدتر بر سر که آن تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره ها که در آسمان از نزدیک و دور می درخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر می فرماید جبرئیل را که ملائکه آسمانها را به استقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان استقبال کنند و تا آسمان پائین ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند به وادی السلام و آن صحرائی است در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان می گردد دیدن آنها را از ایشان پنهان می گردانند و اموری که موجب سرور ایشانست به ایشان می نمایند و به زیارت قبرها که بدنهای

اصلی ایشان در آنها است می روند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه های بهشت پس برمی گردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون خواهد بود فرمود بدنهای ملعونی چندند در زیر خاک و روحهای خبیثی چندند که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند به فزعها و هولهای آنها میرسد به بدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند به منزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسانند و روحها معذبند به انواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم ما ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر می گردانند و حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام گردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش و در قیامت به جهنم میروند و ابد الآباد در آنجا معذب خواهند بود.

مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر می شود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند که در آسمانست و از احادیث سابقه ظاهر می شود که در بهشت زمین می باشند و آن احادیث پیش معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه مذکور شد البته اعتقاد باید کرد و از احادیث مستفیضه و براهین قاطعه آنچه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در

اقصای بلاد کفر یا بلاد تسنن می باشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاعی دارند نمیتوانند به بلادی آمد که تجسس دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حقتعالی به عدل خود یا به فضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم ارواح به ایشان برمی گردد در قبر به جمیع بدن یا به بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی عقاید و بعضی از اعمال و به مقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغظه و فشار قبر فی الجمله حقست و سؤال از بعضی ساقط می شود مانند آن کسی که تلقین او کرده باشند و ضغظه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط می شود چنانچه گذشت و آنها همه در بدن اصلی واقع می شود بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه به اجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب در آن بدن می باشد و ممکن است که ارواح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع می شود به اعتبار تعلقی که سابق به آن داشته است و میدانند به آن عود خواهد کرد چنانکه از اخبار ظاهر میشود و به این وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او به زیارت اهل خود و دیدن ائمه به شکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد به قبر در اکثر اخبار آن مکانی است که روح در آن می باشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول به تجسم روح بدون اجساد

مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از اقوال به آن نیست البته قائل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمدۀ در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن و معلومست که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن واقع شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قائل به آن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین و شیخ مفید در جواب مسائل ضروریه گفته است که از ائمه هدی وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود هر که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی بلکه متنعم می شود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین منقولست که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس در خیر وارد شده است که حقتعالی میگرداند روح هر مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم می دارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشاء میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس میگرداند روح او را به همان بدن و حشر می کند او را به موقف و امر میکند او را که به جنت خلد می برند و ابد الآباد در آن متنعم می باشد اما آن جسدی که به آن برمی گردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن می نماید و صورت او را نیکو می گرداند که هرگز پیر نمی شود به آن تعدیل طباع و تعب و واماندگی و سستی او را در بهشت نمی باشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب می شود به آن و آتشی که معذب میگردد به آن تا قیامت پس خدا انشاء میکند جسدی را که

مفارقت کرده است از آن در قبر برمی گرداند روح را به آن و به آن بدن معذب
میگردد همیشه در آخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نمیشود.

فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ
صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است:

اول خروج یاجوج است که قرآن مجید به آن ناطق است و در قصه ذو
القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و
مأجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار
میکند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده که تا وقتی که
گشوده شوند یاجوج و مأجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت به
زیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که
رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است و مأجوج امتی است و هر یک چهار
صد طایفه اند و مردی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و
ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلندند و صنفی از ایشان طول
و عرضشان مساوی است و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان
نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فراش میکند و دیگری را لحاف
خود و نمی گذرند به فیلی و شتری و خوک و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را
می خورند و هر که از ایشان می میرد او را می خورند مقدمه ایشان در شام
خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را
آخر می کنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است به
همین اکتفا کردیم و مجملاً ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک به قیامت
و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش

به سخن ملاحظه و شبهه های ایشان نباید کرد و تجسس خصوصیات آنها ضرور نیست.

دویم دابه الارض که سابقا در رجعت مذکور شد.

سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حقتعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفعی نمی بخشد نفسی را ایمان او که بیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب کند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتابست از مغرب و دابه الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابه الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان می آورد و ایمان به ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان نفعی به او نمی بخشد.

چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حقتعالی فرموده است **(يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ)** یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدائی که فراگیرد مردم را گویند این عذابی است دردآورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است که ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد به کفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فراگیرد و داخل شود در

گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و به هر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجملا وارد شده است و این تفصیل در آنها بنظر نرسیده است به همین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است به قحطی که در زمان حضرت رسول ﷺ شد مخالف احادیث معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد

فصل ششم در بیان نفخ صور است و فناء اشیاء:

بدان که آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است هرگاه فرمان الهی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه می سازد و زنده می گرداند به دمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گروه اعمال خودند و حقتعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است در روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبتها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور پس به فرع آیند هر که در آسمانها و زمین است و گفته اند که از شدت خوف می میرند مگر کسی که خداوند خواهد نمیرد و گفته اند که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمی میرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمی کشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که به آن می میرند و مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد جامه ها گشوده باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامه ها را نه پیچیده باشند که قیامت برپا

شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز به دهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانه های خود برگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه ای در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در حالی که خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمی گردند و وصیتی نمی کنند پس حقتعالی نفخه دویم را فرمود و نفخ کرده شود و در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خوابگاه ما اینست آنچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شده اند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر بر نمی گردند در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده می شود در صور پس بیهوش می شود هر که در آسمانها و زمین است یعنی می میرند پس بار دیگر در صور می دمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر می کنند و انتظار می کشند که با ایشان چه کار خواهند کرد.

و در سوره دیگر فرموده است که دمیده می شود در صور آن روزی است که وعیدهای الهی به عمل می آید و فرموده است که گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند نداکننده از مکان نزدیک روزی که می شوند صیحه را بحق و راستی آن روزی است که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده می کنیم و می میرانیم و بسوی ما است بازگشت همه روزی که شکافته می شود زمین و بیرون می آیند مردم بسرعت این حشری است که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روزی است که

دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ البته در صور می باشد که یکی دمیدن اول که به آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمان ها می میرند به یک دفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که به آن دمیدن همه خلایق به یک دفعه زنده می شوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه می دمد اول نفخه فزع است که میترسند دویم نفخه صعق است که می میرند و سیم نفخه قیام است که زنده می شوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و تأویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بی وجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبره است چنانچه علی بن ابراهیم بسند معتبر از سویر بن ابی فاخته روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا بن رسول الله چگونه می دمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستی که امر میکند خدا اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یکسر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور به زمین می آید می گویند که خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید به حظیره بیت المقدس و رو به کعبه می کند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور می دمد و صدا بیرون می آید از طرفی که در جانب اهل زمین است پس در زمین صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه می میرد و بیرون می آید از طرفی که جانب آسمانست پس در آسمانها صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه می میرد مگر

اسرافیل پس حقتعالی میفرماید به اسرافیل که ای اسرافیل بمیر او نیز می میرد و بر این حالت می ماند آن قدر که خدا خواهد پس امر می کند خدا آسمانها را که به حرکت و موج می آیند و امر میکند کوهها را که روان می شوند حضرت فرمود یعنی هموار می شوند و پهن می شوند و بدل می شود زمین به زمین دیگر یعنی به زمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد و کوهی و بنائی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که به اطراف آسمان برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نباشد که بگوید خود جواب میفرماید میگوید از برای خداوند یگانه قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میراندم ایشان را منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود من میمیرانم ایشان را و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که به جانب آسمانها است پس در آسمانها احدی نماند مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم در کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می گفت که چون بمیراند حقتعالی اهل زمین را تأخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف آن زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل

زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن را پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدت ها تأخیر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان سیم را و همچنین میراندن اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تأخیر می نماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تأخیر می نماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس می میراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمان های گذشته تأخیر می نماید پس می میراند جبرئیل را باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس می میراند اسرافیل را پس باز مثل اضعاف جمیع زمانها تأخیر میفرماید پس می میراند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس می گوید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کو جباران کجایند آنها که ادعای خدائی می کردند کجایند متکبران پس خلائق را برمی گرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی میباشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلائق درازتر است آیا بر آنها مطلع شدی که بر اینها مطلع نخواهی شد.

مؤلف

گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها به یک دفعه به دمیدن صور اول هلاک می شوند و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد معارض آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلائق معدوم مطلق گردند چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که بعضی میکنند که همه خلائق معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد

زیرا که از حکیم علیم آنچه صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هر چند که بر ما مخفی باشد و ممکن است که در او لطفی باشد نسبت به مکلفین که چون مخبر صادق این خبر را بعد از وقوع به ایشان بگوید موجب آن گردد که در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور به عزتها و دولت های آن نگردد و علم بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیاء قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده می شوند و اما خلاف است در آنکه آیا ارواح و اجساد و اجسام و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمان ها و زمین و جمیع اجساد معدوم می شوند و باز حق تعالی ایشان را برمی گرداند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمی شود و روح به آنها برمی گردد و متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر آنها فایده ای نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلال کرده اند و قائلان به فناء ایضا استدلال کرده اند از قول حق تعالی (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، كُلُّ شَيْءٍ إِلاَّ وَجْهَهُ، كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ، كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) و قائلان به عدم فنا استدلال کرده اند به ظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر به جمیع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابراهیم علیه السلام و عزیز و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم به احد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمی شوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمی شوند چنانچه خواهی نصیر در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تأویل می کنند در مکلف به تفریق اجزاء چنانچه در قصه ابراهیم علیه السلام وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فناء و انعدام اشیاء بالکلیه چنانکه

گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت باطل میشوند اشیاء و فانی می شوند پس نه جسمی می ماند و نه محسوسی پس برمی گرداند اشیاء را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آنها چهار صد سال است که خلق قطع می شوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه های نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که او است فانی کننده جمیع اشیاء بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها برمی گردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیاء بعد از آفریدن عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهار پایان و جمیع اصناف آنها را و احمقان و بزرگان جمیع امت ها بر آنکه احداث کنند پشه ای را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی آن نیابند و هرآینه حیران گردد عقل های ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوت های ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده به آنکه مقهورند و اقرارکننده به عجز از انشاء و اذعان بضعف کنند از فانی کردن آن و بدرستی که حقتعالی برمی گرداند بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانچه پیش از آفریدن چنین بود و بعد از فناء دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه زمانی و نه حسی معدوم می گردد در آن وقت اجلها و وقتها و زایل می گردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور به او است در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی خواهد کرد امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هرآینه دائم می بود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آن ها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد

و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد نیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز میگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی به آنها داشته باشد یا استعانت و یاری به آنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره ای نیست از قول به جواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول به امتناع اعاده معدوم گفته اند فائده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا هرگاه چیزها از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از عدمش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد مکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند رواست اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل هفتم در بیان سایر احوالیست که حقتعالی خبر داده است که پیش از

قیامت واقع خواهد شد

باید به همه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحظه و شبهه های فلاسفه راه تأویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است روزی که بیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه ها و فرموده است هرگاه شق شود آسمانها و به رنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس آن روز است باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو بریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود و ماه و آفتاب با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده به حرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره ها به هوا روند تا زمین هموار شود و زلزله عظیمی در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است که سؤال میکند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندن پس میگردداند زمین را بیابانی مستوی که نبینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را جمع و محشور کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه جن و انس را به یک چشم بهم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که در برابر آسمان اول است و به این ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند به مردم پس ابری

به زیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند به این آیه (یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ) یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید که در این وقت رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و شیعیان او در کجایند فرمود ایشان بر روی تلی چندانند از مشک خوشبوتر و بر منبرها از نور و مردم محزون می باشند و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیه ای خواند که مضمونش اینست که هر که بیاورد حسنه ای پس از برای او است بهتر از آن و ایشان از فرع آن روز ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است و علی بن ابراهیم از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حقتعالی همه بندگان را در یک بقعه زمین و وحی می نماید به آسمان اول که فرود بیا با هر که در تست پس فرود می آید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود می آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و هم چنین اهل هر آسمانی بریز می آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سرپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند به آن آیه که گذشت پس نظر میکنند که از هر طرف ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت.

فصل هشتم در بیان حشر و حوش است

حقتعالی فرموده است که (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ) یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است (مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ءِ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ) یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که به دو بال خود پرواز کند مگر متی چندند امثال شماها در آنکه حقتعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ میکند و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیزی را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور می شوند و مشهور میان مفسران آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور می شوند قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور می شود حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حقتعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض المهایی که به ایشان رسیده است در دنیا به مردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض آن المها به ایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی بدارد و اگر خواهد فانی کند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر می کند و حوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را از برای ستمی و ظلمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه به ایشان میگوید بمیرید پس همه می میرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته اند که حقتعالی حشر می کند و حوش را که به ایشان برساند آنچه مستحقند ایشان او را از

عوضها بر المهایی که به ایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید به ایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که می گویند که عوض دائم است و آنها که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم می دارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که حضرت رسول ﷺ فرمود که حشر میکند حقتعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهائم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد عدالت خدا بمرتبه ای میرسد در آن روز که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرند پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از این جهت است که کافر میگوید (لَيْتَنِي كُنْتُ ثُرَابًا) و آرزو میکند که او خاک شود و معذب نگردد و از ابو ذر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت پیغمبر ﷺ بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود می دانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا می داند در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای فرمود یا أيها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمی شود و گناهی که برای صاحبش امید آمرزش داریم و بر او میترسیم (اول) گناه بنده ایست که حقتعالی او را در دنیا برای آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده را دوباره عقاب کند (دویم) ظلم بندگانست بعضی بر بعضی چون حقتعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که به عزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسح بر کف دستی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخی را باشد پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه احدی

را مظلّمه نماند پس ایشان را می برد بسوی حساب سیم گناهی است که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را و بس ما نیز برای او چنانیم که او از برای خود و امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را. مؤلف گوید گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب می نمایند و خوف سیم بر او به اعتبار احتمال اخلال به شرایط توبه است و الا بر حقتعالی واجب است قبول توبه به سبب وعده ای که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست که رسول خدا ﷺ فرمود که در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او آن را پی کردند و دخترم فاطمه علیها السلام بر ناقه غضبای من و علی بن ابی طالب علیه السلام بر ناقه های بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهداء بر ناقه غضبا و در اخبار مانع الزکاه وارد شده است که هر که زکات انعام را ندهد و بمیرد حقتعالی او را در صحرائی محشور گرداند که هر صاحب نیشی به نیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ ناقه ای دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آنست فرمود کجا است صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که این ناقه در قیامت با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر شتری که سه حج و به روایت دیگر هفت حج بر آن بکنید آن را از چهار پایان بهشت می گردانند و از حضرت رسول ﷺ منقولست که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب خود شما خواهد بود در صراط و ایضا مروی است که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در بهشت و از حضرت صادق

ﷺ منقول است که از بهایم در بهشت نمی باشد مگر حمار بلعم باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف ﷺ و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر اخبار و آیات مستفاد می شود که وحوش محشور می شوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است می کنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده می شوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت می شوند و آنها به ثواب مکلفان برمی گردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور می شوند و ملائکه داخل بهشت می شوند و شیاطین داخل جهنم می شوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر می شود و عاصیان داخل جهنم می شوند و مؤمنان مثابند به ایمان و اعمال صالحه اما خلاف است که ایشان داخل بهشت می شوند یا در اعراف می باشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت می شوند و درجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالمی پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت می شوند فرمود نه و لیکن حظیره های بسیار هست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعی ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حقتعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که امتنان به نعیم بهشت بر انس و جن کرده است و این روایت دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حقتعالی (لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ) یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و

بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریان که خدا به انس میدهد انسی با او
مقاربت نکرده است و آنچه به جن میدهند جنی با او مقاربت نکرده و این
استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است.

فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست

بدان که خلافی نیست میان اصحاب ما

در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حقتعالی فرموده است (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ) یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریه ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم به ایشان ذریه ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران به این سبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران خود به بهشت می برند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه به درجه پدران برسند حقتعالی ایشان را به درجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان پدران ایشان و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخلند و اول اظهر و اشهر است.

و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه علیها السلام تربیت می کند و به هدیه میدهد به پدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند پسران را به پدران تا دیده های ایشان روشن گردد و در نوادر راوندی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که تزویج مکنید زن خوش روئی را که فرزند نیاورد بدرستی که من مباحات میکنم به شما به امتهای در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند

از برای پدران و محافظت میکند ایشان را ابراهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سماوات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر یا مادر و یا خویشان مؤمن ایشان مرده است به او میدهند که او را غذا دهد و الا بحضرت فاطمه علیها السلام میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس حضرت فاطمه علیها السلام به ایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آن حضرت منقولست که حقتعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را جامه های خوب بپوشانند و خوشبو کنند و به هدیه به پدران ایشان دهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و این است معنی قول حقتعالی پس آن آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر منقولست که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج به آسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجا است پدرم ابراهیم علیه السلام گفتند او با اطفال شیعیان علی است و چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها می مکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم علیه السلام برمی خیزد و پستانها را به دهان ایشان میگذارد پس سلام کرد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از احوال حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد فرمود او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشته ای حقتعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا

سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه ای که ایشان میمکند طعم جمیع میوه ها و نهرهای بهشت را می یابند از او.

مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را به حضرت فاطمه علیها السلام دهند و بعضی را به ابراهیم و ساره یا اول به حضرت فاطمه علیها السلام دهند و آن حضرت به ایشان دهد و در اطفال کفار خلافت است بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند حقتعالی در قیامت به علم خود با ایشان عمل میکند و اگر میداند که اگر ایشان میمانند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میمانند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم می برد و بعضی گفته اند داخل بهشت می شوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حقتعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشند معذور خواهند بود و کسی که ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت قائم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ چیز نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادر زاد پس بر هر یک از ایشان خدا

حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید به ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل آتش بشوید و هر که داخل شد بر او بر دو سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره منقولست که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد خرفتی را که سن او را دریافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت در میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکنند ایشان بر خدا حجت می گیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حقتعالی بر ایشان حجت تمام میکند به آنکه ملکی را بسوی ایشان می فرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او بر دو سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حقتعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا به این سند مثل آن را روایت کرده است در باب گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد و امر می کند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازد پس هر که خدا دادند که از اهل سعادت است خود را در آتش می اندازد و بر او بر دو سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمی شود پس خدا امر می کند که ایشان را به آتش ببرند ایشان می گویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار گوید که من مشافهه شما را امر

کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما می فرستادم که غائبانه شما را امر می کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا ﷺ که آیا خدا عذاب میکند خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است به ایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آن را فلق می نامند و بدترین آتشیهای جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آن را امر میفرماید که بدمد بر روی خلائق دمیدنی پس از شدت دمیدن آسمان پاره پاره میشود و نور ستاره ها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیده ها تار میشود و زنان حامله فرزندی می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر می کند اطفال مشرکین را که خود را در آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادت مند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم خدا گذشته است که او شقی خواهد شد ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را بر باید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خواهند بود در جهنم و احادیث بسیار است در این باب و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف

و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوی امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تأویل آیات باهره از حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است در تأویل قول حقتعالی در وصف اهل بهشت میفرماید **(يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّحَلَّدُونَ)** یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشته اند که ثواب دهند و گناه نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تأویل این آیه روایت کرده است و از کلینی بسند صحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمودند سؤال کردند از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از احوال ایشان فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را بخدا واگذارید. مؤلف گوید که اصل در این باب آنست که مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حقتعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند نمود ایشان را بدون حجت دیگر که بر

ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین اعرابی از صوفیه اهل سنت به این قائل شده است چنانچه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا به بهشت میبرد و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضی عدالت است حقتعالی به ایشان سلوک می کند و ظلم و جور نسبت به ایشان نمی کند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمی کند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه لذت می یابند از خدمات مرجوعه به ایشان و الله یعلم.

فصل دهم در بیان میزانست و حساب و سؤال و رد مظالم

اشاره

بدان که خلاقی نیست در میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید (وَ‌الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ‌مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ) یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که به آیات ما ستم می کردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک به این مضمون فرموده است و در باب کافران فرموده است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی به هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر حبه سنگینی داشته باشد از خردل آن را می آوریم در میزان عمل او و ما کافی هستیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است.

پس در اصل میزان شکی نیست و انکار بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسرین و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازویی نصب می نماید که زبانه ای دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن می سنجند و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در یک کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در

کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چندند و وزنی نمیدارند و قائم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول ﷺ سؤال کردند از آن چه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند بنابراین باید حقتعالی صحیفه ها را در خور وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند به صورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور می شوند به صورتهای تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن می کنند و بعضی به تجسم اعمال قائلند و میگویند به اعتبار اختلاف نشئات انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا به آب و شیر مصور می شود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قائلند موافقت ندارد زیرا که ایشان به عود همین بدن قائلند و به اختلاف نشئات قائل نیستند و با این حال قول به انقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حقتعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی با مذهب کسی موافقت که معاد را در عالم خیال و مثال و اجساد مثالیه قائل باشد و ایضا خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازو است یا به اعتبار عقاید و اعمال او و اخلاق و انواع افعال او ترازوهای متعدده هست و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافی است و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده اند به آنکه میزان کنایه از عدل است و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار به عدالت حقتعالی دارد چه احتیاج به کشیدن و ترازو است و اگر اعتقاد ندارد به این

کشیدن کی باور میکند و میتواند گفت که خود جسمی چند را آوردی و سنجیدی و این رجحان را ظاهر کردی من چه دانم که بر وجه عدالتست پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید در اینست آنچه در احتجاج از هشام بن الحکم منقولست که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سبکی و سنگینی داشته باشند و کسی محتاج است به وزن کردن چیزی که عدد اشیاء را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز مخفی از او نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود هر که راجح شود عمل خیر او کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول حق تعالی **(وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ)** فرمود که موازین انبیاء و اوصیاءند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمالست و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را به صاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چندند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل داشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریه او موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال و حکم میکنند در آن باب به عدل و ثواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان فلان است و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه

حقتعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش بازدارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از او فایز میشود به نجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاد باشد ایشان رستگارانند و هر که سبک باشد موازینش به آنکه طاعتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خودند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید به لغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که به این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض باید به اصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است.

(و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد)

آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان به آنها مجملا واجب است و در روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است که بسوی ما است بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلاق را بقدر یک چشم بهم زدن و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانکه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در

حساب و میزان آنست که آنها حقتند یعنی بعضی را خود متوجه می شود و بعضی را به حجت های خود میگذارد پس حساب انبیاء و ائمه را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اولیاء متولی حساب آنها میشوند و حقتعالی گواه است بر انبیاء و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیاء و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم تو را گواه بر آنها و فرموده است (وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ) شاهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیاء و اوصیاءند و بعضی از خلق بی حساب به بهشت میروند و سؤال به همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه بنی آدم و ائمه نه غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه به طول بازداشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمییابد از جهنم و و داخل بهشت نمی شود مگر به رحمت خدا و حقتعالی خطاب میفرماید بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان به یک خطا و یک دفعه که هر یک حساب عمل خود را می شنوند و از دیگری را نمی شنوند و گمان میکند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول نمی گرداند مخاطبه و فارغ می شود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا

و بیرون می آورد از برای هر کس نامه ای که آن را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و به او میگوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان می گذارد و گواهی میدهند دست ها و پاها و جمیع جوارح ایشان و کرده های ایشان و خواهند گفت به پوست های خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آوردمان آن خداوندی که هر چیزی را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار به این نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمی شود و دیوانها گشاده نمی شود ایشان را فوج فوج بی حساب به جهنم می برند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام می باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حقتعالی از جای خود حرکت نمی کند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او یا از جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال که از کجا کسب کرده و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب بازدارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید که خداوندا از برای چه مرا بازمی داری به عزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که

حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی می ماند تا آنکه آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامد کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر به او گوید که چه چیز تو را حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر می شد و خدا مرا می بخشید تا آنکه مرا به رحمت خود فرو گرفت و ملحق نمود به توبه کاران تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گرانست و تو را از آن جلیل تر میدانم که آن را به تو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیمارزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان را از او مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را به حسنات و خدا آمرزنده رحیم است و به روایت دیگر شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را می آورند در روز قیامت و در مقام حساب بازمی دارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمی گرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند و چون اقرار به گناهان خود کرد

حقتعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند او را به بهشت ببرند و این است تأویل این آیه و این در گناه کاران شیعیان ما است و بس و در عیون اخبار الرضا علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حقتعالی حساب می کند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد و او را بی حساب به جهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار معتبر منقول است که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه ای که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با محمد بن ابی بکر به اهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حقتعالی در دنیا و آخرت به او عطا فرماید و مهمات او را در هر دو کفایت فرماید و حقتعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید پرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده می شود به صبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا به مؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را به آن در آخرت حقتعالی میفرماید **(لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ)** یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیادتی بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را و حق تعالی

میفرماید که نعمتهای مرا به او ببخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملهای او حقتعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتى کند حقتعالی به آن زیادتى او را ثواب وافى میدهد و اگر اعمال شرش زیادتى میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند به عفو خود بر او و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند به حساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشانست و آنچه حق ما است به ایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) و در بصائر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آن حضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آن حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه ای که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را به او حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهاء عامه که حاضر بودند گفتند که حقتعالی میفرماید (ثُمَّ لَتَسْئَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) یعنی سؤال

کرده می شوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت به صدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلاف ها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سؤال نمیکند بندگان را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمی گذارد بر ایشان به آن و منت گذاشتن به انعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه به خالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد به امامت ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و آن را نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا به آن بکند آن را میرساند به نعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگواران خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت یا علی بدرستی که اول چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت به وحدانیت خداست و آنکه محمد رسول او است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اعتقاد کند اینها را می رود بسوی نعمتی که زوال ندارد.

و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر - المؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب به روشی که در

روز اول خلق شده بودند در یک صحرا برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بیاورند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرقهای ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از احوال قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیده های ایشان خاشع گردد و بدنهای ایشان بلرزد و دل های ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آسمان پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما به عدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمهای مردم را بحسنات مبدل میکنم و بر بخشنده های مظلومه ها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلومه بوده باشد مگر مظلومه که صاحبش بیخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بر یکدیگر و مظلومه های خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلومه های خود را از ایشان میکنند و مدتها بر این حال میماند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق ایشان تا رانهای ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلومه ها را بیکدیگر بخشید و از این عقبه بگذرید و اگر نمی بخشید مظلومه های شما را میگیریم پس اکثر ایشان شاد میشوند مظلومه ها را می بخشند به

امید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان می گویند پروردگارا
مظلومه های ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد به رضوان خازن
بهشت که قصری از نقره از قصرهای بهشت و جنت الفردوس را بیاراید به انواع
نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلمان و در نظر ایشان جلوه دهند پس
منادی ندا کند از جانب حقتعالی که ای گروه خلائق سر بلند کنید و این قصر را
مشاهده کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس
منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلومه مؤمنی را پس اکثر
آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلبی بمانند که عفو نکنند پس حقتعالی فرماید
که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلومه احدی از مسلمانان در ذمه او باشد
تا آنکه آن مظلومه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلائق مستعد شوید
پس راه ایشان را می گشایند که به عرصه حساب درآیند نزد عرش الهی و
دیوانها گشاده گردد و میزانشا برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهداء و گواهان بر
خلقند و هر امامی گواهی می دهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام به
امر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدای خود خوانده است پس مردی از
قریش گفت یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمنی نزد کافری مظلومه باشد
چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود
که می اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را
عذاب میکنند بسبب آن مظلومه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلومه
مسلمانان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلومه ای از مسلمانی نزد
مسلمانی باشد چگونه مظلومه را از مسلمانان میگیرند فرمود از حسنات ظالم
بقدر حق مظلوم میگیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم
حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناه مظلوم بقدر آن می گیرند و بر

گناهان ظالم می افزایند و در علل الشرایع منقول است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکند اگر آن قرض دار حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او گذارند.

مؤلف گوید که از اخبار و آیات معلوم میشود که حقیقت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی حساب و سؤال میکنند و کی را بی حساب به بهشت یا جهنم می برند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سؤال می کنند و حساب می نمایند جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال می کنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حسابست و از برای حرامش عقابست و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست.

و در بعضی احادیث گذشت که در مأكول و ملبوس و منکوح حساب نمی باشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که می شود عامل آن بی حساب داخل بهشت شود و آنچه در باب بی حساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر به دو وجه میتوان کرد:

اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت به مؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان.

دویم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعیه یا زیاده از قدر ضرورت جمع

کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدان که احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره منقولست که نیکو کنید کفهای مرده های خود را که به آنها محشور خواهند شد و ممکنست که اول در باب غیر مؤمنان مطلق یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان باشد.

فصل یازدهم در بیان سؤال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامه ها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و احوال روز قیامت است:

حقتعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس ما البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را به علم و ما غائب نبودیم از کرده های ایشان و فرموده است که چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی از نفس ایشان و تو را بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که روزی که برانگیزیم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده است که از برای ایشانست عذابی عظیم روزی که گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان به آنچه میکردند و دادن نامه سعدها بدست راست و اشقیاء بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و به اسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حقتعالی (مَا ذَا أُجِبْتُمْ) یعنی از رسولان می پرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیاء شما ایشان در جواب میگویند (لَا عَلِمْنَا) یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند به اوصیاء ما و علی بن ابراهیم به سند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی (هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ) یعنی این روزی است که نفع می دهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب می گذرند

بر احوال روز قیامت و به عرصه حساب نمی رسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش الهی بازدارند و حقتعالی به ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند به ندائی که جمیع خلائق بشنوند محمد بن عبد الله سید قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب عرش بازدارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا ﷺ بایستد پس ائمه و ذریه آن حضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بازدارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش الهی نایستند در صورت آدمیان پس حقتعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه تو را الهام و امر به آن نموده بودم از وحی های من پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام به نوشتن آن کرده بودی از وحی خود حقتعالی فرماید کی گواه میدهد از برای تو به این گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حقتعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حقتعالی به او بفرماید که آیا قلم بر تو رقم کرد وحی ها را که من او را الهام کرده بودم و امر به آن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آن را رسانیدم به اسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان و با لوح و قلم بایستد پس حقتعالی فرماید که آیا رسانید به تو لوح آنچه در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل به تو رسانیده آنچه به او رسانیده بود گوید بلی پروردگار من و رسانیدم آن را به جمیع پیغمبران و انفاذ کردم بسوی ایشان آنچه بمن رسیده بود از امر تو و اداء رسالت

تو به هر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحی ها و حکمتها و کتابهای ترا به ایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا به او رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر ع فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچ کس را در آن روز قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل به تو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو و علم و حکمت تو و وحی ها را آورد بسوی من پس حقتعالی فرماید به محمد ص که آیا رسانیدی به امت خود آنچه به تو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول ص گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم به امت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب و حکمت و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حقتعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو به این آن حضرت گوید پروردگارا تو شاهدهی از برای من به تبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافی است از برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آن حضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد ص بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آن حضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت

خود کسی را خلیفه و جانشین خود گردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند اموری را که در آنها اختلاف نکنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب ع را که برادر من و وصی من و وزیر من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم به اطاعت او و او را خلیفه گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او بکنند امت تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب را بطلبند و از او پرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و تو را نصب کرد در حیات خود که ایشان را نشانه راه هدایت باشی و آیا بعد از او قائم مقام او گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند بر من کسی را که مؤخر گردانیده بودی و مؤخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گوید که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه ای در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی گوید ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر تو را پس حضرت امام حسن ع را بطلبند و همان سؤال که از علی بن ابی طالب ع کردند از او بکنند و همچنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان

بکند در این وقت حقتعالی فرماید که این روزی است که نفع میبخشد
راستگویان را راستی ایشان.

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز
قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند
حضرت نوح باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند
کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون آید و پا
بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد و او بر روی تلی

باشد از مشک و علی با او باشد و این است معنی قول حقتعالی **(فَلَمَّا رَأَوْهُ**
زُلْفَةً سَيِّمَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت
نزد حقتعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حقتعالی از
من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و
گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق علیه السلام فرمود
که پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت
ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی علیه السلام در آن وقت در کجا است حضرت
فرمود شأن و منزلت علی از آن بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند.
مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح علیه السلام نسبت به سایر پیغمبران باشد بعد از
طلبیدن حضرت رسول و اوصیاء او و از عیاشی منقولست از حضرت امام زین
العابدین که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود نصب
کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهداء را و شهداء ائمه اند شهادت
میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان به امر

خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای عزیز جلیل (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ) حضرت فرمود که این آیه در امت محمد نازل شده است و بس و در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی را با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان او را به جهنم می برند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) یعنی بگو خدا را حجت کامله بالغه بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق.

و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که مردی از شما یعنی از صلحا یا علمای شیعه در محله می باشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او پس به ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت (وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ) یعنی وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفه های اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق

عَلَيْهِ رَوَيْتُ كَرْدَه اَسْت كَه چُون رُوز قِيَامَتِ شُود بَه هَر كَس نَامَه اَو رَا بَدَسْتَش
دَهَنَد وَ گُوِيَنَد بَخَوَانِ پَس حَقِّ تَعَالَى بِخَاطِرِ اَو مِي آوَرَد

جَمِيعِ كَرْدَه هَايِ اَو رَا اَز نَگَاه كَرْدَن وَ سَخَنِ گُفْتَن وَ قَدَمِ بَر دَاشْتَن وَ غَيْرِ اِيْنِهَا
رَا بَه نَحْوِي كَه گُوِيَا الْحَالِ كَرْدَه اَسْت پَس مِيگُوِيَد اِي وَ اِي بَر مَا چَه مِي شُود
اِيْنِ نَامَه رَا كَه تَرَكِ نَكْرَدَه اَسْت نَه صَغِيْرَه وَ نَه كَبِيْرَه رَا مَگَرِ اَنَكِه اَحْصَا كَرْدَه
اَسْت اَن رَا وَ عَلِي بِنِ اِبْرَاهِيْمِ رَوَايَتِ كَرْدَه اَسْت دَر تَفْسِيْرِ قَوْلِ حَقِّ تَعَالَى (حَقِّي
اِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ اَبْصَارُهُمْ وَ جُلُوْدُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ) يَعْنِي تَا
اَنَكِه هَر گَاه بِيَايَنَد اِيْشَانِ دَر قِيَامَتِ گُوَاهِي دَهَنَد بَر اِيْشَانِ گُوَشَهَايِ اِيْشَانِ وَ دِيْده
هَايِ اِيْشَانِ وَ پُوَسْتَهَايِ اِيْشَانِ بَه اَنچه اِيْشَانِ مِي كَرْدَنَد عَلِي بِنِ اِبْرَاهِيْمِ رَوَايَتِ
كَرْدَه اَسْت اَز حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ كَه مَرَادِ اَز پُوَسْتَهَا فَرَجَهَايِ اِيْشَانِسْت وَ اِيْنِ
آيَه نَازَلِ شُدَه اَسْت دَر حَقِّ جَمَاعَتِي كَه عَرْضِ مِيكُنَنَد بَر اِيْشَانِ اَعْمَالِ اِيْشَانِ رَا
پَس اِيْشَانِ اِنكَا رِ مِيكُنَنَد وَ مِيگُوِيَنَد مَا هِيْچِ يَكِ اَز اِيْنِ كَا رَهَا رَا نَكْرَدَه اِيْمِ پَس
گُوَاهِي دَهَنَد بَر اِيْشَانِ مَلَائِكَه كَه نُوَسْتَه اَنَد بَر اِيْشَانِ اَعْمَالِ اِيْشَانِ رَا حَضْرَتِ
فَرْمُوْدِ پَس كَا فَرَانِ مِيگُوِيَنَد پَرُوْرْدِ گَا رَا اِيْنِهَا فَرَشْتِ گَا نِ تُوَاْنَد وَ شَهَادَتِ مِي دَهَنَد اَز
بَر اِي تُو بَخْدَا سُو گَنَد يَادِ مِي كُنَنَد كَه مَا اِيْنِ كَا رِ رَا نَكْرَدَه اِيْمِ چِنَانچه حَقِّ تَعَالَى
مِي فَرْمَايَدِ رُوْزِي كَه خُدا مَبْعُوْتِ مِي گَرْدَانَد هَمَه اِيْشَانِ رَا پَس سُو گَنَد يَادِ مِيكُنَنَد اَز
بَر اِي اَو چِنَانچه اَمْرُوْزِ سُو گَنَد يَادِ مِيكُنَنَد اَز بَر اِي شَمَا وَ اِيْنِهَا جَمَاعَتِي اَنَد كَه
غَضَبِ حَقِّ حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ كَرْدَنَد پَس دَر اِيْنِ وَقْتِ حَقِّ تَعَالَى مَهْرِ
مِي زَنَد بَر زَبَانَهَايِ اِيْشَانِ وَ اَعْضَاءِ وَ جَوَارِحِ اِيْشَانِ بَه سَخَنِ مِي آيَنَد پَس گُوَاهِي
مِي دَهَدِ گُوَشِ بَه اَنچه شَنِيْدَه اَسْت اَز چِيْزَهَائِي كَه خُدا حَرَامِ كَرْدَه اَسْت وَ دِيْده
شَهَادَتِ مِي دَهَدِ بَه اَنچه نَظَرِ كَرْدَه اَسْت اَو بَسُوِي چِيْزَهَائِي كَه خُدا حَرَامِ كَرْدَه

است و دستها گواهی میدهند به آنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند به آنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهند به آنچه مرتکب شده است از حرام پس حقتعالی زبان ایشان را گویا میکند و میگوید به جوارح خود که چرا گواهی دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیزی را گویا گردانیده و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمی گردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیده های شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنید - و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آن جمله گفت که در یک موضع فرموده است که سخن نمیگوید مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن و سخن حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان

میگذاریم و دستها و پاهاى ایشان گواهی میدهند اینها همه تقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که تقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حقتعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکند

بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان اطاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و ظالمان و متکبران لعنت میکنند بعضی از ایشان را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشد پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگویند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هرآینه عاقل گرداند جمیع خلائق را از معاش خود و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع می شوند در موطن دیگر و در آنجا می گریند و در آن موطن ایشان را به سخن در می آورند پس میگویند بخدا قسم ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند به کرده های خود پس مهر میزنند بر دهنهای ایشان و بسخن در می آورند دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بر معصیتهائی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند به پوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما گویند که گویا گردانید ما را آن کسی که هر چیزی را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که به سخن در می آورند در آن جمیع خلائق را پس سخن نمیگویند در آنجا احدی مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن و سخن حقی بگوید پس رسولان را بازمی دارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه فرموده است (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) و حضرت رسول ﷺ گواه خواهد بود بر شهداء و شهداء

پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حقتعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حقتعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری پردازد و سؤال میکنم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت.

و کلینی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون بنده ای توبه نضوح بکند حقتعالی او را دوست دارد پس مستور میگرداند

گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش میگرداند از خاطرش و نامه دو ملک که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بیوشانند بر او گناهان او را و وحی می نماید بسوی بقعه های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آن را تلاوت کرده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلا درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آن حضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان و شیعیان ما گواهانند بر مردم و به شهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم

روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر بگو و کار خیر بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را میکند و ایضا از آن حضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دین های خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرند همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان به آنکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه چند بر ایشان گواه و موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه کردن های او و هم چنین بقعه های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت می کنند گواهانند از برای او و بر او شبها و روزها و ماهها گواهانند و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود به گواهی این ها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه می شنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و ساعتها و بقعه های زمین را پس کسی که عمل صالح کرده باشد شهادت می دهند از برای او اعضاء و جوارح او و بقعه های زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتها آن پس نصیب او می گردد سعادت ابدی پس کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه گواهی می دهند بر او و شقی می شود به شقاوت ابدی پس عمل

کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه این ها و اعمال در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسن بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حقتعالی خواهد که مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میان خود و میان او حساب او را کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را از برای تو به حسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و این است معنی قول حقتعالی که پس هر که نامه او بدست راست داده شود پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و بر می گردد بسوی اهل خود مسرور و خوش حال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشد پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلائق و حجت بر او تمام کند و نامه اش را بدست چپ او می دهند چنانچه حقتعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس وا ثبوراه خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل خود ممتاز بود یعنی گمان می کرد در دنیا که به آخرت برنخواهد گشت و این اشاره است به اینکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و به این دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضوء در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و

حساب کن مرا حساب آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دست مرا غل کرده در گردن من.

و بدان که خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد و بعضی گفته اند حقتعالی در حق آنها احداث صورتی میکند و بعضی گفته اند ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت میکند بر صدور گناه از آنها و سخن گفتن مجاز است و هم چنین در گواهی دادن زمانها و بقعه های زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که بآنها موکلند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند که حقتعالی ایشان را در قیامت عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که به اینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضرور می بود بیان میفرمودند و به عقل ناقص نمی گذاشتند (**وَ اللّٰهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ**).

فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل

حضرت رسالت و اهل بیت او است در قیامت:

بدان که احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان به آنها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت اکبر و قلبی از اخبار را در این رساله ایراد می نمایم و اکثر آنها در حیات القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای بسیار صحیح معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه ای تا پایه دیگر یک ماه راهست به دویدن اسب عربی نجیب و پایه های بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آن را روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه او است پس منادی ندا میکند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهداء و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در آن روز بیایم و جامه ای از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب ع در پیش روی من رود و لو او علم در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون

بالله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند که اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر
 منبر بالا روم و علی علیه السلام از پی من آید چون به اعلا درجات منبر درآیم علی
علیه السلام یک پایه از من پست تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع
 پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این
 دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی ندا کند از
 جانب حق تعالی که پیغمبران و جمیع خلائق بشنوند که این حبیب من است محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و این ولی منست علی بن ابی طالب علیه السلام خوشا حال کسی که او را
 دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ به او ببندد پس
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نمی ماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که
 تو را دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید و دلش شاد
 گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشند یا در مقام محاربه تو بر
 آمده باشند یا انکار حق امامت تو کرده باشند مگر آنکه رویش سیاه شود و
 پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من یکی
 رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و
 سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و
 گویم ای ملک خوشبوی خوش روی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید من
 رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از
 برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم من گویم قبول کردم اینها را از نزد
 پروردگار خود و حمد میکنم او را به آنچه انعام کرده است

بر من بده آنها را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام پس رضوان کلیدها را به
 علی علیه السلام می دهد و برمی گردد پس مالک خازن جهنم به نزدیک من می آید و
 میگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار

منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را بسوی تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و ستایش بر آنچه بر آن انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا به آن بر دیگران بده آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام پس مالک کلیدها را به علی علیه السلام دهد و برگردد پس علی علیه السلام آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر آخر جهنم و مهارش بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حرارتش به نهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی علیه السلام از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرونشاند علی علیه السلام گوید که قرار گیر که امروز تو را اطاعت من می باید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آن حضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن من است پس بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی علیه السلام بهتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت به صاحبش اگر خواهد آن را بجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بطلبند و حله گلرنگی به او بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی بازدارند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش بازدارند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بازدارند پس حضرت اسماعیل را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم علیه السلام بازدارند پس حضرت امام حسن علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بازدارند پس حضرت امام حسین علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن علیه السلام بازدارند و همچنین سایر ائمه را بطلبند و حله های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری بازدارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان بازدارند پس حضرت فاطمه علیها سلام و زنان از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب العزه و افق اعلی که خوب پدری است پدر تو یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و او ابراهیم علیه السلام است و خوب برادری است برادر تو و او علی علیه السلام است و نیکو دو سبطند دو سبط تو حسن و حسین علیه السلام و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه علیه السلام شهید شده است و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگانند ذریه تو که فلان و فلانند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم علیه السلام نام ببرد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریه او ایشانند فایزان و رستگارانند پس امر کند که همه را به بهشت ببرند چنانچه حقتعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است به سعادات ابدی و در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام مروی است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلائق آن را ببینند و حضرت امیر المؤمنین بر آن منبر بالا رود

و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند و هر که را که میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را که میخواهد و از عیاشی مروی است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد

و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیاید و لوای حمد بر دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلائق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه او است داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و امامان از ذریه او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه مرویست که در تفسیر قول حق تعالی **(الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ)** خطاب با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که آیه چنین نازل شده است که یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده داده است و فرموده است **(عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً)** یعنی شاید مبعوث گرداند تو را پروردگار تو در مقامی که هر کس آن را ستایش کند و وفا خواهد کرد از برای من به آن وعده چون روز قیامت شود از برای من منبری نصب کند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و بگوید این مقام محمودی است که خدا تو را وعده کرده است پس علی را به بالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این آن مقام محمودی است که خدا تو را وعده داده است پس کلیدها را به دامن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و کلیدهای دوزخ را بیاورد و بگوید که این آن مقام محمودی است که خدا تو را وعده داده بود و داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریه خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس

آنها را نیز در دامن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن
 و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را اینست معنی قول حقتعالی
(الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) یعنی بیندازید ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ
 دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که پیش از من
 احدی نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء و مرسلین
 پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حقتعالی ثنا کند بر من و ثنا کند بر
 من ملائکه او و ثنا کند بر من پیغمبران او و رسولان و ثنا کنند بر من امتهای
 شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلائق بیوشانید دیده
 های خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه
عَلَيْهَا السَّلَامُ دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور
 او روند و چون به در قصر خود رسد حضرت امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ ایستاده باشد و
 حضرت امام حسین او به یسر ایستاده باشد پس به حضرت امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ
 گوید که این کیست گوید که این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند و
 سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حقتعالی به او رسد که ای دختر حبیب
 خدا از برای این به تو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت به جگر گوشه تو کردند
 زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبه
 بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی
 نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حقتعالی همه ایشان را داخل
 بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود این است معنی قول حقتعالی
 که در حق ایشان فرموده است **(لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ**
أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) یعنی ایشان را باندوه نمی آورد

ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود.

و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آن حضرت از آباء طاهرین او روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن بزرگتر است از آفتاب و ماه و در علل مرویست از حضرت امام زین العابدین از آباء طاهرین او که رسول خدا ﷺ به علی ع گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر ع گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت می شوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم می باشد بس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از او است از پیغمبران و اوصیاء در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال به چندین سند از ابن عباس منقولست که رسول خدا فرمود که جبرئیل به نزد من آمد شاد و خوش حال گفت یا محمد خداوند علی اعلی تو را و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی برپا دارنده حجت من است عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از ماه و آفتاب است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم به علی پس عمر برجست و گفت

یا رسول الله چگونه علی علیه السلام طاقت برداشتن آن علم را دارد که هفتاد شقه دارد و هر شقه بزرگتر است از آفتاب و ماه حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را چنان قوتی کرامت فرماید مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک به صدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل آن صوت می داد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجیل می آشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند او را پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسِیْ بِاِمَامِهِمْ) یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن و امام حسین را با اصحابشان و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند هر که امام خود را نشناسد او را به جهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت (اول) آنکه رایت عجل است یعنی ابو بکر پس برخیزم و دست او را بگیرم چون دستم بدست او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس با او شریک باشد حالشان چنین گردد پس گویم چگونه خلافت من کردی در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن

کردیم و پاره کردیم و با کوچکتر که اهل بیت بودند ظلم کردیم گویم به ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را میبرند تشنه لب و بد حال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند مبهر چون ابوذر شنید گفت راه را گم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کرده اند و حق را روکش باطل کرده اند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی می شوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیا است چون دست صاحب ایشان را بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش به طپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان بپرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت به دروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه و آب بر نداشته با روهای سیاه بر گردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و سؤال و جواب به همان نحو باشد که گذشت پس رایت مجحد بیاید یعنی سر کرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال او نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و قائد رو سفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان بپرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم کوچکتر را معاونت کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه بدر چهارده باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون

ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر و مقداد گواهی دادند که رسول خدا ﷺ چنین فرمود و حق تعالی فرموده است (**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**) یعنی بدرستی که ما عطا کردیم به تو حوض کوثر را و مفسران اختلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتابست و بعضی گفته اند خیر کثیر و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع امت است و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان از نسل فاطمه عليها السلام و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسران آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه بر این مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهری است در بهشت و از ابن عباس مرویست که چون این سوره نازل شد رسول خدا ﷺ بر منبر بر آمد و بر مردم خواند که چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا عطا کرده است به تو چیست فرمود که نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبه ها است از مروارید و یاقوت زرد وارد شوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنهای داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخشودی حق تعالی و از حضرت صادق عليه السلام مرویست که آن نهری است در بهشت که حقتعالی بیغمبر عليه السلام خود داد به عوض پسرش ابراهیم و از انس مرویست که حضرت رسول عليه السلام فرمود آن نهری است در بهشت که وعده کرد پروردگار من مرا به آن نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن به عدد ستاره های آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من برابند پس من گویم پروردگارا ایشان از امت

من اند گوید تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعت ها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشاره المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حقتعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس بازدارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود مدتها بر این حال بمانند چنانچه حقتعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی ندا کند از پیش عرش که کجا است پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کنند که کجا است پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخیزد و در پیش پیش همه مردم روان شود تا منتهی شود به حوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر را بطلبند و در پهلوی آن حضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیاشامند

و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور می کنند بگرید و مکرر گوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حقتعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم سبب گریه تو چیست حضرت گوید چگونه گریه نکنم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی علیه السلام که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم می برند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حقتعالی فرماید که ایشان را به تو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ملحق کردم ایشان را به موالیان ذریه تو و ایشان را در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم تو را به این پس حضرت امام

محمد باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار مردی و زنی که آن روز گریبان شوند و ندای یا محمد بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد به امامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض وارد گردد و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول سؤال کرد از حوض کوثر فرمود که نهی است که جاری می شود از زیر عرش آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش از مشک خوشبوتر است و پایه های آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست به پهلوئی حضرت امیر زد و گفت یا علی آن نهی از من است و از تو و دوستان تو بعد از من و از ابن عباس مرویست که رسول خدا فرمود که حقتعالی نهی از برای من در آسمان خلق فرموده که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبوتر است و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باین است قول حقتعالی **(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)** و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود که هر که ایمان به حوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا به او نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر من و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است.

و ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد خلاص شود از احوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستی که او ساقی حوض من است دور می کند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که را یک شربت از آن بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من در قیامت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهم بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی باشد از برای اهل مودت پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر در ملاقات ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهم از آن دوستان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نخواهد شد و حوض ما مملو است و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و یکی از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روئیده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوتست و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول صلی الله علیه و آله دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب علیه السلام

است آنها که آنچه بایدشان داد به آسانی میدهند و آنچه بایدشان گرفت به دشواری نمی گیرند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانچه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که من مهتر و سید انبیاء و مرسلینم و بهتر از ملائکه مقربین ام و اوصیاء من بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیاء و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر است در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین صنعای یمن و بصرای شام است و در آن ابریقها هست به عدد ستاره های آسمان و خلیفه من بر حوض من در آن روز خلیفه من است در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود هر که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من برابیند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن نهری است در بهشت که عرض و طول آن از ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود و هر که از آن رو بشوید هرگز ژولیده مو نمی شود و نمی آشامد از آن کسی که

پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول ﷺ
 مروی است که علی علیه السلام هر که از شیعیان او نیست از آن دور کند و احمد بن
 حنبل در فضایل نیز نزدیک به این مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه
 بسند معتبر در کامل الزیاره از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که کسی که دل او به درد آید از مصیبت ما فرحناک میشود در وقت
 مردن خود فرحی که هرگز از دل او بیرون نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد
 میشود و کوثر فرح میکند به دوست ما چون بر او وارد شود حتی آنکه به او می
 چشانند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر رود ای مسمع
 هر که از آن آب بیاشامد یک شربت هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد
 هرگز و آن به سردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین
 تر است و از مسکه نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر
 خوشبو تر است و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای بهشت همه
 میگذرد بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت جاری می شود و در دور آن قدح
 ها زیاده از ستاره های آسمان هست و بوی خوش آن از هزارساله راه احساس
 کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن
 می آشامد بر روی او هر بوی خوشی می گشاید تا آنکه میگوید چه بودی اگر
 مرا در همین موضع می گذاشتند من به دل این چیز دیگر نمیخواهم ای کردین
 تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب می شوند و هر دیده ای که در
 مصیبت ما بگرید البته شاد و خوش حال گردد بنظر کردن به کوثر و آب میدهند
 از آن همه دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برند و هر
 که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر علیه السلام
 موکل است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و به

روایت دیگر از درخت طوبی و درهم می شکند دشمنان ما را به آن عصا پس یکی از ایشان گوید که من اقرار داشتم بشهادتین حضرت فرماید برو بسوی امامت ابو بکر یا عمر یا عثمان و از آنها سؤال کن از برای تو شفاعت کنند گوید امامی که از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو نزد آن کسی که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که تو را شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید خدا تشنگی تو را زیاد کند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک آید و حال آنکه دیگران نزدیک حوض نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع مینموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرأت مینمودند از گستاخی نسبت بما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دین داری خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را به آن از یاد کردن مردم دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر و عثمان بر همه کس پس باین اسباب نزد حوض می آید و محروم بر می گردد و در این باب احادیث بسیار است و به این قدر اکتفا کردیم

و اما شفاعت پس بدان که خلافتی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا ﷺ در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه از برای جمیع امت ها خواهد بود و خلافتی که هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و بس یا

از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو می باشد و خوارج و عبیدیه معتزله را اعتقاد آن است که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمی باشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند وعده ثواب را واجب است که وفا کند به وعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا عَلَيْهَا و ائمه هدی به رخصت آن حضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علماء و صلحاء شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم

امت خود را روز قیامت و ایضا از حضرت صادق عَلَيْهِ روایت کرده است رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول می شود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت امام زین العابدین و امام رضا عَلَيْهِمَا منقولست که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا به او نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت به حضرت امام رضا عَلَيْهِ گفتم پس

چه معنی دارد قول حق تعالی (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) فرمود یعنی شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا ﷺ و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرين او و از برای صالحان و مؤمنان و نجات می دهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید آنست آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول ﷺ روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی عليه السلام شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بنهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند که یعنی شفاعت نمیکند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیاء اند و اوصیاء و صلحاء و شهداء و علماء و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن به عقاید حقه خود بکند بنحوی که در حلیه المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر به رخصت خدا بر رد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین عليه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه عليها السلام گفت به رسول خدا ﷺ که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع

اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود گفت ای پدر بزرگوار اگر ترا در آنجا نبینم در کجا بجویم فرمود در نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا نیابم فرمود در نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا به سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود که نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر تو را در آنجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه او را از امت خود پس فاطمه علیها السلام شاد شد.

و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان به دهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم علیه السلام که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد حضرت آدم علیه السلام و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود گوید مرا گناهی و خطیئه ای هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح علیه السلام چون بنزد نوح آیند ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر بعد از خود کند تا به حضرت عیسی علیه السلام رسد او گوید که با من بیائید و ببرد ایشان را بنزد محمد صلی الله علیه و آله چون بنزد آن حضرت روند گوید بیائید با من تا ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو به درگاه رحمت به سجده درآید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی به او برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم اینست معنی آنچه خدا فرموده است **(عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً)**

و در امالی و بشاره المصطفی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فراگیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از برای ما این ظلمت را پس رو به محشر آورند گروهی که روی نورانشان زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها همه پیغمبران خدایند ندا از جانب حق تعالی آید که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه مقربین حضرت جل و علا میباشند پس ندا از مصدر جلال حضرت الهی آید که ملائکه مقربین نیستند باز سؤال نمایند که ایشان شهیدان راه خدای تبارک و تعالی می باشند و ایضا ندا از جانب حضرت رب العزه رسد که شهیدان نیستند گویند که پس کیستند ندا رسد به ایشان که ای اهل محشر از ایشان پرسید که کیستید شما چون پرسند گویند مائیم ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مائیم اولاد علی علیه السلام ولی الله مائیم مخصوص بکرامت خدا مائیم ایمان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و جل بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمی گردند بخدا قسم که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که انکار سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را.

و علی بن ابراهیم بسند صحیح از آن حضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی به دنیا می بود پس می بودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است از ابو ایمن که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب می دهید و مغرور می گردانید و میگوئی شفاعت محمد شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حضرت به مرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا تو را مغرور کرده است اینکه شکم و فرج خود را از حرام بازداشته ای و اگر بینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وای بر تو آیا شفاعت میباشد از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از این فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی می باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید پروردگارا او حق خدمت دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشته است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد از یک در آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل می شوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل می شوند و پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلام

بگذران شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هر که ولایت و محبت ما را داشته باشد پس ناگاه از میان عرش ندا رسد که دعای تو را مستجاب کردم و شفاعت تو را در شیعیان قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد به کردار یا گفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت به وحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره ای از بغض ما اهل بیت نباشد.

و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما مردی را ببیند که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را به جهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من در دنیا به تو نیکی میکردم و حاجت تو را برمی آوردم آیا امروز جزائی برای من نزد تو هست پس مؤمن به ملکی گوید که بر او موکل گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان آن مؤمن را اجازت کند و او را رها کند و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند برای دوست خود و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسلین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی بازدارند به عابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را به تأدیب نیکی که ایشان را کرده ای و به روایت دیگر عابد را میگویند که نیک مردی بودی تو اما همت تو مقصور خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو

منتفع شده او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر به پدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه علیه السلام که هرگاه به شیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیاء و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت پس حقتعالی فرماید که خطبه ای بخوان پس خطبه ای بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مثل آن نشنیده باشند پس از برای اوصیاء منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام منبری از نور بگذارند و منبر آن حضرت بلندتر از همه منبرهای آنها باشد پس حقتعالی آن حضرت را امر کند که خطبه ای بخوان پس خطبه ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء مثل آن را نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسر من و فرزندزاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از انبیاء و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجا است فاطمه علیه السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم کجا است خدیجه دختر خویلد کجا است مریم دختر عمران کجا است آسیه دختر مزاحم کجا است ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حقتعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حقتعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام قرار داده ام ای اهل محشر سرها به زیر بیندازید و دیده ها را

بیوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه های
 بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از
 مرجان باشد پس او را بخواباند در پیش روی آن حضرت و بر آن سوار شود و
 حقتعالی صد هزار ملک را بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک
 که از جانب چپ او روند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را
 به بهشت برسانند چون به در بهشت برسد التفاتی به عقب بفرماید حقتعالی
 فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر
 من در این روز دانسته شود حقتعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد و نظر
 کن بسوی محشر هر کس در دل او محبت تو یا محبت ذریه تو باشد دست او را
 بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند ای جابر که
 حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه
 مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آن حضرت بدر بهشت
 رسند حقتعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب گردانند حق عز و علا فرماید که
 ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه علیها السلام دختر حبیب
 خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستم قدر ما نیز در
 مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید و
 هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه علیها السلام یا آب داده باشد
 شما را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود و الله باقی نماند در
 محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون به میان طبقات جهنم
 درآیند ندا کنند چنانچه خدا فرموده است **(فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ**
) پس میگویند کاش به دنیا برمی گشتیم پس می بودیم از مؤمنان حضرت
 فرمود هیئات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر به دنیا

برگردند عود خواهند کرد به آن اعمالی که ایشان را از آن منع کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت من عرض کردم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه ای دارم که همه محرمات را بعمل می آورد و حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود که سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم تو را بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر بنده ای که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول او و رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبولست برای او و برای ناصبی مقبول نمی شود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حقتعالی میفرماید که پروردگار توام و سزاوار است که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنی از جهت شفاعت سه نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد.

فصل سیزدهم در بیان صراط است

بدان که از جمله ضروریات دین که ایمان به آن باید آورد صراطست و آن جبری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی شود و در احادیث معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم تر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن به جهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت ائمه معصومین از ذریه او است و هرکه از این صراط عدول و میل به باطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت می لغزد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره به هر دو است و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط مستقیم آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن مرور جمیع خلائق واقع می شود چنانچه حق تعالی فرموده است **(وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا)** یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم است و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجت‌های خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که بدانی به ولایت تو با او باشد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی طریق است و به این سبب ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه از ذریه او را صراط میگویند که راه

نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جبری است که مردم بر آن میگذرند و آن است صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا به هر دو می آید که بیندازید در جهنم هر کافری و معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طریقه یعنی چندین قسم و صراط باریک تر است از مو و از دم شمشیر تندتر و بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی را بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) یعنی بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هرآینه همه را هلاک کند پس کردنی و زبانه از آن بیرون آید و احاطه کند به نیکو کار و بدکار پس نماند هیچ بنده ای از بندگان خدا و نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا نفس مرا و جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دویم نماز

باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم بر مظلومه های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول که صله رحم و امانت است ایشان را نگاه میدارند اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمی گذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و از این عقبه اگر نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حقتعالی فرموده است (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاهست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یک پایش لغزیده بیای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل خود و سلام بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و به نعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حساب و حمد میکنم خداوند غفوری را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکرکننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد (ص) و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم که اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از صراط

حضرت فرمودند که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط می باشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد می گذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل به باطل نکند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آن حضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلومه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در تفسیر قول حق تعالی **(فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ)** که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال به زیر میروند و هزار سال با خار و خشک و مارها و عقرب ها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دویم علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود و هیچ کس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکنند مگر محمد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او و ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه **(يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ)** گفته است یعنی عذاب نمیکنند محمد را **(وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ)** یعنی عذاب نمیکنند آنها را که به او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و حمزه و جعفر **(نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ)** یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از

جانب راست ایشان و ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل محمد
 یک دسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد
 گذرند و گروه دیگر مانند دویدن اسب و گروه دیگر مانند رفتار پیاده و گروه
 دیگر به چهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا
 صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند و از برای گناه کاران باریک میگرداند
 (يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا) یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای
 ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگذرد در
 میان هودجی از زمرد سبز فاطمه علیها السلام با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار
 و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق
 عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز
 قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه
 رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد و اشاره
 با این است قول حق تعالی (وَقِفْوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) یعنی و بازدارید ایشان را
 بدرستی که ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و
 در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا روایت کرده است که چون
 حق تعالی جمیع خلائق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا
 ندا کند که ای گروه خلائق بیوشید دیده های خود را تا فاطمه علیها السلام دختر
 محمد صلی الله علیه و آله که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلائق دیده
 های خود را بر هم گذارند بغیر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن و حسین و
 طاهران از اولاد ایشان که محرم آن حضرتند و چون داخل بهشت شود جامه آن
 حضرت کشیده باشد بر روی صراط یک طرفش در دست آن حضرت باشد در
 بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما

ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه ای از ریشه های جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد به تاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند به برکت آن حضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا می ماند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است آنست که در هر عقبه ای اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس به هر عقبه که برسند که مسمی به اسم واجب است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال بازمی دارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حق تعالی که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد به عقبه دیگر و پیوسته او را از عقبه ای به عقبه دیگر می برند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه به سلامت بیرون رفت منتهی می شود به دار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادت می یابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمی باشد و ساکن می شود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و شهداء و صالحان از بندگان خدا و اگر او را در عقبه ای حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که در آن تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی قدمش می لغزد از آن عقبه و

فرو می رود در جهنم پناه می بریم از آن بخدا و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلائق را نزد آن عقبه نگاه می دارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ائمه بعد از او اگر اتیان به آن کرده است نجات می یابد و می گذرد و اگر نکرده است فرو می رود بسوی جهنم چنانکه فرموده است **(وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)** و اهم عقبات مرصاد است **(إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ)** حقتعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمی گذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و به اسم هر فرضی یا امری یا نهی عقبه ای هست که بنده را نزد آن عقبه باز می دارند و از آن فرض سؤال میکنند.

فصل چهاردهم در حقیقت و حقیقت بهشت و دوزخ است -

بدان که وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی به نحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقاً بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه اند:

اول اشراقیانند که قائلند به عالم مثال و ایشان ظاهراً قائلند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده از تفصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چندند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ به مثال قائل شده اند جواب گوئیم که دو فرق است (اول) آنکه آنچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار عود بدنها نیست در محشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست (دویم) آنکه عالم مثالی که ایشان قائلند غیر این مثالست و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمی کنند.

دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تأویل میکنند به لذاتی که روح را می باشد بعد از مفارقت بدن به کمالات و معلومات خود که در این نشأه تحصیل کرده اند و

سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنهایی که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این الم نمیکرد کما ینبغی و بعد از مفارقت بدن اینها همه بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانی و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان به طاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه به حور و قصور و ثمار و انهار و از آلام روحانیه به زقوم و ضریح و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدء و معاد تصریح به این مراتب نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله به صاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع به عقاید باطله و کلمات واهی ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان به شرایع انبیاء جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد به اصول ایشان دارند و به ضرورت به معاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف

آنها را قائلند (يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون با شاگردان و خواص خود خلوت میکنند میگویند (إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ) و به ایمان ظاهری قناعت کرده اند (يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ) و ایشان به این عقاید باطله که به تقلید فلاسفه و شبهات شیطنیه قائل شده اند در این

باب معذورند زیرا که کسی که قائل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد گوید هر حادثی مسبوق است به ماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم داند و انواع متوالده را قدیم داند و اعاده معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان آنها قائل نباشد و خرق و التیام در فلکیات محال داند و عنصریات را در افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله را قائل باشد چگونه اذعان میتواند کرد به آنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادثند و به حشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسامند و بالها دارند و آسمانها مملوند از ایشان و به زمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول ﷺ به معراج رفت و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و ادريس به آسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیاء و اوصیاء از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگهای کوچک و فرو بردن عصای موسی خروارهای چوب و ریسمان را و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد به اصول حکماء با اعتقاد به اکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیاء باید بشوند و یا ایشان را العیاذ باللّه از بابت ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدارشان بر این بوده که مردم را بضالت و جهل مرکب اندازند و به اصل را در لباس حق به مردم نمایند و هدایت ایشان را به این فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب تر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع می‌شمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان به آداب و مستحبات مینمایند این کتب

ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان درآیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القاء میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود نمایند یا توانند نمود و طعن می کنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند و فخر می کنند که ما از جمله لاعنین نیستیم (يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است. اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه به این مذهب سخیف قائل شده باشند و این قول را نسبت به سید رضی داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بوجود آنها در حال نزول قرآن مثل (أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا، أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ، عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى) و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر این که حضرت رسول ﷺ داخل بهشت شد و جهنم را به آن حضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم ﷺ را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا ﷺ پرسیدم که یا بن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آن حضرت را به آسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را

تکذیب حضرت رسول ﷺ کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی فرموده است (هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ) آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند به آن مجرمون میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت به نهایت رسیده است گاه به آتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا ﷺ فرمود که چون مرا به آسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون به زمین آمدم با خدیجه موافقه کردم حامله شد به فاطمه عليها السلام در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر اینکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند آنست که حقتعالی میفرماید (عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى) یعنی نزد سدره المنتهی جتنی است که مأوای مؤمنان است و سدره المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنها است و دلیل بر آنکه بهشت ها در آسمان است آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنم ایشان را بدور جهنم بدو زانو در آمده و معنی حول جهنم دریائی است که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) و فرموده است (وَنَدَّرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا) یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتی که آتش شود.

و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند از جمله آنها این بود که پرسیدند که بهشت در کجا است و جهنم در کجا است فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعة چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم باز همین مضمون را بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول الله و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که کسی که اقرار کند به رجعت و متعه و حیح تمتع و ایمان بیاورد به معراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق شده اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیروند احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببینند و مؤمن از دنیا نمیروند تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنکه دیده بوده است و مکان او را در آخرت به او بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آن وقت قبض روح او را میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز از آن بیرون نمی آمد

و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمان است و زمین و خلافت در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل وسعت همه آنهاست و بعضی گفته اند که آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقه ها سطحی باشد مؤلف از اجزاء لا یتجزی و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود هرآینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی این قدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می گنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم که بالای آسمان هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمان باشد چنانچه در احادیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمان است و روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول ﷺ پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجا است حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست پس در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلی باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سماواتست و دوزخ تحت ارضین است و عامه روایت کرده اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجا است گفت بالای آسمان هفت گانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر هفت طبقه زمین چگونه صراط را بر جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه

مجوز نیست بلکه ایمان اجمالی به آنچه انبیاء خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانی است نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکماء بردارد و به آیات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش به زیر آید بهشت نیز به زیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ) اشاره به این باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است (وَبُرَّرَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ) چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که دریاهاى زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل به محشر خواهد بود که محل حضور انبیاء و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیاء و اوصیاء را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را به روشی که حکماء گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مربع است و قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال راه است با اینها موافق است و مکان امری است موهوم و تابع متمکن است و چنانچه پیش از خلق مکانی نبود و بعد از خلق اجسام بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم رسید و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکنست که حقتعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکماء که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در

آنها چنانچه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است و الله الموفق للخیر
و الصواب و إليه المرجع و المآب.

فصل پانزدهم در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد به آنها لازم است.

باید دانست که بهشت در بقا و سلامت است و در آن مرگ نمی باشد به اجماع امت و الا (موتنا الاولی) اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان به این سبب می کردند و هم چنین در آیه دیگر که فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیا است و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت بر دارد برای آدمی حاصل است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکان است و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه حق تعالی عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می آیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه آنها در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منقص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که خدا ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر مأكولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن نشأه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و به آن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است؟ (وَ فِيهَا مَا كَشَّهِيَهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَدُّ الْأَعْيُنُ) پس آنچه نفس هر

کس خواهش کند به او میدهند و خواهشهای نفس مختلف میباشد اما در روایات معتبره وارده شده است که اهل درجه سافله به درجه عالیہ نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافت نمی باشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهره را به این تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و ظل ممدود را به این تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و بول و قی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با او می باشد و شراب بهشت هیچ یک از اینها را ندارد و لذت شراب را به اضعاف غیر متنهای دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوش تر مینماید و در وصف مجلس بهشت آئین ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین به مروارید و جواهر نشسته باشند تکیه به آنها داده روبروی یکدیگر کرده و بر گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدح ها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه ها از شراب معین که از نوش کردن آنها صداع بهم نمیرسد و عقلشان زایل نگردد و میوه ها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحشی یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را به آن نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این ذره های حقیر و بنده های سراپا تقصیر به چه مهربانی سلوک

کرده و از برای رغبت ایشان به طاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را به چه شایانی و آیاتی بیان فرموده و به عوض عمل ناقصی که به لطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه بزم های جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش و جانی فانی مرتب داشته (لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ) و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه ها است زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزیها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج به نزول است و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج به نزول نیست و اگر خواهند به آسانی فرود میتوانند آمد و مروی است که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و زیر غرفه ها و درختان ایشان جاری میشود و ابن بابویه در فقه و امالی از عبد الله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا ﷺ رسیدم و از او وصف بنای بهشت را پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگره های آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش از چیست گفت باب الصبر در کوچکی است و یک لنگه است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و مابین این دو مصراع پانصد سال راه است و آن را خروشی و ناله ای هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع

است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورعند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و سبقت گیرندگانند به او چون داخل بهشت شوند در کشتی ها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتی ها از یاقوتست و آنچه کشتی را به آن حرکت دهند از مروارید است و در آن کشتی ها ملائکه از نور هستند که جامه های سبز بسیار پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه های سبزند و در آنها نوری هست از پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف آن سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنت المأوی است گفتم آیا در وسط آن بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشت ها است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و آن حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار عالمیانست و حقتعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلق ها و خوش روها گفته اند ایشان زنان دنیااند و بهترند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند غنا و خوانندگی میکنند بصدای چند که خلایق مثل آن را نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که بخشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمی کنیم مائیم خیرات حسان و دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان میگویند زنان دنیا در جواب ایشان میگویند مائیم نمازگذارندگان و شما نماز نکردید مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشتید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما وضو نساخته اید و مائیم که تصدیق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و تفوق کنند. و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه ای

داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که خدا حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواهد بود و اگر زن را مخیر میکنند و اگر زن خواهد بود و اگر زن از مرد بهتر باشد زن را مخیر میکنند اگر زن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواهد بود شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویند بهشت یک بهشت است حقیقتاً میفرماید در پائین تر یا نزدیکتر از آن بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یک درجه است بلکه درجه هاست بعضی بالای بعضی و زیادتى مردم در درجات به اعمال می باشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت می شوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود که آنکه بالاتر است پائین میتواند آمد که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است به درجه بالا نمی تواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه او است و لیکن اگر خواستند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسی هائی که نشسته اند در مرتبه های خود یکدیگر را ملاقات می کنند و ایضا روایت کرده است که علاء بن سبابه به آن حضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه که می گوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت می شوند میگویند چون می شود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید (وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ وَاللَّهِ) که ایشان با دوستان خدا در یک بهشت نخواهد بود راوی گفت که ایشان کافر بودند فرمود و الله اگر کافر بودند داخل بهشت نمی شدند گفت مؤمن بودند فرمود نه و الله اگر مؤمن می بودند داخل جهنم نمی شدند و لیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر

صفحه های طلا آویخته است چون آن حلقه بر صفحه می خورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود نظیر ایشان جنین است که در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایب ندارد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی می سازند که یک خشت آن از طلا است و یک خشت آن از نقره و گاهی دست بازمی دارند پرسید که چه سبب دارد که گاهی می سازید و گاهی دست بازمی دارید گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هرگاه میگویند ما می سازیم و هرگاه دست برمی دارند ما دست برمی داریم و عیاشی و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت در خانه او هست و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آن را از برای او حاضر میکند و اگر سوار تندروی صد سال بتازد از سایه آن بیرون نرود و اگر کلاغی از پائین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود به بالای آن درخت نرسد و ابن بابویه از آن حضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حله ها بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون می آید که سرگین و بول ندارند و دوستان خدا بر آن سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده

است که این بندگان تو به این مرتبه رسیده اند خداوند جلیل میفرماید ایشان در شبها به عبادت می ایستادند و خواب نمی کردند و در روزها روزه میداشتند و هیچ چیز نمی خوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدیق میکردند و بخل نمی ورزیدند و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن می شود که سخن او نیک باشد و طعام به مردم بخوراند و به هر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را به آن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه امیر المؤمنین علیه السلام است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را می بوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهرداری را چرا این قدر می بوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت من چون به زمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد به فاطمه پس هرگاه که فاطمه علیها السلام را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت

بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزارساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هرآینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد اوست چیزی کم نمیشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست تر شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او درآید و جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجای می آورد پس گویند سربلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون حدیقه دویم را نظر نماید در آن نعمتی چند به بیند که در حدیقه اول ندیده بود گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا به او رسد که شاید این را که بدهم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوئی نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت و شادی او مضاعف گردد و شکر حق تعالی را بکند پس در آن حال دری از جنه الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه بیشتر در آنجا دیده بود مشاهده نماید و گوید تو راست حمد ای پروردگار من که سرانجام دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من به نعمت های بی پایان جنان ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاد گردان آن حضرت فرمود در بهشت نهی هست که در کنارهای آن دخترها روئیده است هرگاه مؤمن به یکی از آنها بگذرد و او را خوش آید آن را بگیرد و حق تعالی بجای او دیگری را برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود به هر مؤمن هفت هزار دختر باکره چهار هزار زن ثیبه بدهند و هفت زن از حور العین گفت فدای تو شوم هفت هزار

باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن آن از پس هفتاد حله نمایان باشد و درخشان و بروایت دیگر مغز استخوانهای ساقهای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد جگر او آئینه مؤمن باشد و جگر مؤمن آئینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که به آن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانندگی کنند بصدای دلربائی که خلائق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم خالداًت که هرگز نمی میریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز به خشم نیائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزد نور آن دیده ها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان زمین و آسمان بازدارند هرآینه مستغنی گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب اعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده مگر آنکه از برای او خانه در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم پس منازلی که از برای ایشان در جهنم مقرر کرده اند بلند کنند و به ایشان بنمایند و بگویند که اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل می شدید پس اگر کسی از شادی و فرح بمیرد باید اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند به ایشان

بنمایند منازل ایشان را و نعمتهائی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل می شدید پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن و اندوه بمیرند پس منازل اهل جهنم را به اهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به اهل جهنم به میراث میدهند و اینست معنی قول حقتعالی (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود.

و علی بن ابراهیم به سند کالصحیح از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که هیچ حسنه ای نیست مگر آنکه خدا ثوابی از برای آن بیان کرده است بغیر نماز شب که از بس که ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمی داند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمودند بدرستی که خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حقتعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله ای چون ملک به دروازه بهشت رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل بهشت شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن روند و بگویند رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پروردگار تو در دروازه رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت میکند ایشان میگویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانم که پروردگار تو خلعت از برای تو فرستاده است پس یکی از آن حله ها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بر هر چه گذرد از آن از نور آن حله ها

روشن شود تا به وعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و به سجده بیفتند حقتعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده ای پس از جانب حقتعالی ندا به ایشان رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی قول حقتعالی (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) و بدرستی که شب جمعه شبی است نورانی و روشن و روزش روزی است روشن پس در آن روز و شب بسیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن بر گردد به هر چیزی که بگذرد از نور او روشن شود تا به نزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را که هرگز تو را به نیکوئی این ساعت ندیده ام گوید این بسبب آنست که نظر کرده ام به نور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبیرند و حایض نمیشوند تکبر و خود ستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از شما چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود می باشد فرمود بدرستی که در بهشت درختی هست امر میکند حقتعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صدای چند ظاهر می شود که هرگز خلایق به آن خوشی سازی و نغمه ای نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوضی است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حقتعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده ای آن را مشاهده ننموده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آن را پروردگار در هر

صبح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حقتعالی میفرماید (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که از حضرت رسول ص سؤال کردند از تفسیر قول حقتعالی (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا) یعنی روزی که محشور گردانیم متقیان را و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص گردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلائق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آید و ملائکه ایشان را استقبال میکنند به ناچه ای چند از ناچه های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل به مروارید و یاقوت و حله های آنها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی و پرواز کنند آن ناچه ها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر یکی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه ای هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حقتعالی بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیاد را از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حقتعالی (وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا) یعنی بیاشامند به ایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس می روند بسوی چشمه دیگری از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن را عین الحیوه میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیمیرند هرگز پس

ایشان را بازمی دارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده از آنها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما که هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند به ملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلاق بازمدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات بازدارم پس میبرند ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون به دروازه بهشت رسند ملائکه حلقه را بر درزند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا گردانیده آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را به آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز بایشان چنین گویند پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی **(لَهُمْ غُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَّبْنِيَةٌ)** یعنی ایشان را غرفه ها است و از بالای آن غرفه ها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفه ها را یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفه ها را بنا کرده از برای دوستان خود از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلا است و منقش کرده اند به نقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه ها فرشها بلند گردانیده باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا به رنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و این است معنی قول حق تعالی **(وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ)** و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او

تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بیوشانند بر او حله های طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بیوشانند او را هفتاد حله به رنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته به طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را بدست رنجهای از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشینند تخت او بحرکت آید از شاد نیست برنخیز من از توام و تو از منی پس مقدار پانصد سال از سال های دنیا معانقه کنند که هیچ یک ایشان ملول نشوند پس مؤمن نظر کند به گردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببندد و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشند تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو به نهایت رسیده است و شوق تو بمن به نهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه به او چون به اول دری از درهای بهشت های آن برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خداوند رحیم ما را به مبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید باشید تا من به حاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند که هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار

رخصت می کشند چون خدمتکاران به ولی خدا عرض کنند و رخصت دهد
 ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد
 پس دربانان درها بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و
 هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و این است معنی قول حق تعالی (وَ
 الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ) یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری
 از درهای غرفه و میگویند (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) یعنی
 سلام خدا بر شما باد سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر
 کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره
 به این است قول حق تعالی (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا) یعنی اگر
 ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه اشاره
 است به آنچه ولی خدا در آن از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه
 رسولان خدا رخصت می طلبند از او و بی رخصت داخل نمی شوند در بهشت و
 غرفه او و فرمود که نهرها جاری می شود از زیر قصرهای ایشان و میوه ها
 نزدیک است به ایشان حق تعالی فرموده است (وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ
 أَرْسُلُهَا نُحُوتًا) یعنی نزدیک باشد به ایشان سایه درختان آن بهشت ها و آسان
 کرده باشد چیدن میوه آن درخت ها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر
 برخیزد درخت ها بلند شوند به قدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند
 تا دستش به آنها برسد و اگر بخواهد فروتر آید.

حضرت فرمود که چنان آسان میشود چیدن میوه ها بر ایشان که از بسکه
 آسان و نزدیک باشد به ایشان مؤمن هر نوع از میوه ها که خواهش کند به دهان
 خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها به او خطاب کنند که ای
 ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست

مگر آنکه او را جنت های بسیار است بعضی داربست کرده و بعضی داربست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهر از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند (وَظِلٌّ مَمْدُودٍ) یعنی در هوایی مانند طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن یک ساعت با حوریه میباشد و یک ساعت با آدمیه و یک ساعت با خود خلوت میکند بر تخت های خود تکیه کرده و نظر میکند بر یکدیگر و گاهی تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را فروگیرد گوید به خدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده است و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران به او گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه به انوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب شده است چون تو را دید که بر تخت خود تکیه کرده ای تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که تو دیدی و نوری که بتو احاطه کرده است از سفیدی و لقاء و ضیاء دندان های او بود پس ولی خدا فرمود که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا تو را خواسته پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد به رنگ های مختلف بافته به طلا و نقره و مکمل به مروارید و یاقوت زبرجد و معطر گردانیده به مشک و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد

و عرض ما بین دوشهای او ده ذرع و چون نزدیک شود به ولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبق های طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سال ها با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشت ها که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشت های دیگر هست که محفوف اند به این بهشت ها از برای مؤمن میباشد از بهشت ها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها به هر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است **(دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ)** یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان میکنند **(وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)** فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن و شکر میکنند خدا را و میگویند **(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)** اما قول حقتعالی **(أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ)** یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند **(فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ)** یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند به آن و ابن بابویه در خصال بطریق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که بر در بهشت نوشته است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمان ها و زمین را به دو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که چون حقتعالی بهشت را خلق کرد خستی از آن

را از طلا و خشتی از آن را از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگ ریزه اش از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس به او گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز تو را مرگ نیست و قیومی که همه چیز به تو قائم است و تو به چیزی قائم نیستی سعادت مند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بشراب نماید و پیوسته مست باشد و از هر مسکر از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دویت و نه یساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قائل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آن را و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آن را.

مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا می باشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد به مؤمنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید که روزی که بگوئیم جهنم را که آیا پر شدی و گوید که آیا زیادتى هست و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر

شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جای زیادی هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حقتعالی در آن روز خلقی می آفریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق علیه السلام فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورت‌های دنیا را ندیدند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که بر تو باد بقرآن زیرا که حقتعالی خلق کرد بهشت را بید قدرت خود خستی از طلا و خستی از نقره و بجای گل میان خشته‌ها پر از مشک کرد و خاکش زعفران است و ریگش مروارید است و درجات آن را بعدد آیات قرآن گردانید پس کسی که قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام ابن الحکیم روایت کرده است که زندقی که به برکت حضرت صادق علیه السلام مسلمان شد از آن حضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه از درخت جدا کند و تناول نماید همان میوه به عینه در درخت برمی گردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ از آن روشن کنند از آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج بقضاء حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود که حوری هر چند شوهر او بنزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که از او طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی با جسمش مخلوط میشود و در سوراخش چیزی بغیر از آلت شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال نجاسات آلوده نمیشود پس رحم بهم پیوسته و چسبیده است

زیرا که غیر احلیل شوهر داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حله و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آبی صاف می بیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت به نعم آن و حال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بیند و چون او را در بهشت نه بیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست یا دوستان او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که آنها در اعراف باشند. مؤلف گوید که تردد حضرت در جواب شاید به اعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشأه که اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها متلذذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشستند و لذت از آن میبردند و حقتعالی فرموده است نمیایی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان بآیه کریمه (يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ) فی الجمله شهادت بر این مدعا می دهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل ذکر نفرموده و آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از

دیگران نقل فرموده باشند و الله يعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول ﷺ که فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که آن در خانه علی علیه السلام بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از شاخهای او هست و اعلایش سبدها است که مملو از حله های بهشت است از سندس و استبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد است و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه به دیگری نباشد به رنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سواره تندرو که در سایه آن صد سال به تازد آن را قطع نمیکند اینست که حقتعالی فرموده است (**وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ**) و پائینش میوه های اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانه های ایشان آویخته است در هر ترکه صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده اند در دنیا و از آنچه ندیده اند و آنچه شنیده اند و از آنچه نشنیده اند و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن بروید چنانچه فرموده است (**لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ**) و جاری شود نهری در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب که متغیر نشده باشند و نهرها از شیر که طعم آن متغیر نشده باشد و نهرها از شراب (**لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ**) و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه علیها السلام جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حقتعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حله ها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حقتعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه علیها السلام و آن را در خانه علی علیه السلام قرار داد.

و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری است و منقاد اهل بیت است و نماز بسیار میکند و با این حال مبتلا شده است به محبت لهو و لعب و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجای آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه های مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود آن حالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این وسوسه های شیطان است و ان شاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه ای از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و هم در حرام پس حقتعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد به درگاه پروردگار بر آوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و در گذر از تقصیر ما و برگردان ما را به آن حالتی که ما را از برای آن خلق کرده ای و ما را مجبور بر آن ساخته ای که میترسیم به بلاهای عظیم گرفتار شویم پس حقتعالی این حالت را از ایشان برداشت پس چون در روز قیامت شود اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که به منازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ) یعنی سلام باد بر شما بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او

نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شدید آنها گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را به نهران عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حقتعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست در سفیدی هست که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای محمد و آل محمد و در جانب چپش در زردی هست که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم و ایضا بسند کالصحیح روایت کرده است از جلی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی (فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ) فرمود که اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ) فرمود حوریان مخدره مستوره اند که در خیمه های درّ و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و در هر دری هفتاد دختر نو رسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و به هر روزی کرامتی از خدای عز ذکرة به ایشان میرسد تا بشارت دهد خدا به ایشان مؤمنان را و ایضا بسندی روایت کرده اند که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا جزای خیر حضرت فرمود خیر اسم نهری است در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیاء و شیعیان ایشان و در دور و کنار آن نهر دختران هست از زمین روئیده اند که هر یک را بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران به اسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه شخصی به دیگری بگوید «جزاک الله خیرا» مراد آن منزلهای است که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیده های خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده

است که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا سؤال کردند از صفت قصرهای خدا که به شهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از نقره است و خشتی از طلا و در میان خشت ها مشک و عنبر است و ریگشان از مروارید و در و یاقوت است و خاکشان زعفرانست و پله های آن از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها که خدا به شهدا کرامت فرماید چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوظند به درخت ها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از نهرها خیمه ها هست از یک قطعه درّ سفیدی که در آن درزی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باشید بهم رسیده اند و از اندرونشان بیرون و از بیرونشان اندرون مینماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند به یاقوت و پایه هایش زبرجد سبز باشد و بر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از زیر استخوان و پوست و زیر جامه ها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسویی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را به آن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذیحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را به هر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که ما بین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه باشد به رفتار سوار تندرو و در هر درجه شهری و در آن شهر قصوری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه ها و قصرها و غرفه ها و حجره ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانه ها و خدمتکاران و

انهار و اشجار و زیورها و حله ها آن قدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش او و از جانب راست و از جانب چپ او تا منتهی شود به در بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا به شهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن آنچه از اصناف خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شود بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این چیست گوید نه شما کیستید گویند که ما ملکی چندیم که در نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب تست بر آن تهلیلات.

و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا عاشق بودیم در فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلیٰ قصری هست که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکشان از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و بر دور آن قصر درختان هست از انواع میوه ها و بر آن قصر یا درختان مرغها هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند به انواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و

تهلیل حقتعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه عَلَيْهَا را که درخت طوبی بر ایشان افشاند بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی به ایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه های خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده و در مثل این روز از برای کرامت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ و کلینی از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس مینمایند از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تخت های بهشت نشانید و بهی دست من داد و آن به بدونیم شد و از میان آن به حوریه ای بیرون آمد که مژه های دیده های او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد» من گفتم تو کیستی خدا تو را رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلاى من از کافور است و میان من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند به آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب عَلَيْهِ و در کتاب اختصاص از حضرت باقر عَلَيْهِ روایت کرده است که خدا میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش

بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود به اعمال خود به عزت خودم سوگند که نازل میگردانم شما را در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل بهشت شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام سی و سه سال و بر زبان محمد با لغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از صورتهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است **(وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ)** یعنی از برای کسی که بترسد از قیامت خدا به محاسبه و مجازات بندگان دو بهشت است او را حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر آورد مقام خدای خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آن را از ترس خدا پس آیه در شأن او است پس اینها دو بهشتند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است **(وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ)** حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت دیگر هست که پست ترند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت المأوی و در این چهار بهشت نعمتها است در بسیاری مانند برگ درختان و ستاره های آسمان و بر آن چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است به همه که طولش پانصد سال راهست و خشتی از آن از طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتهای مشک و زعفران است و کنگره های آن از نوری است که می درخشند و از غایت صفا و جلاء آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یک ساله راهست به دویدن اسب نجیب.

و ایضا فرمود که در زمین بهشت بجای سنگریزه نقره است و بجای خاک رس زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت و کرسیهای آن از مروارید و یاقوتست و آنچه حقتعالی فرموده است که (عَلَى سُرْرِ مَوْضُونِهِ) یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که مییافتند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجله ها را بر روی آن کرسی زده باشند و حجله ها از مروارید و یاقوت باشند اما از پر سبکتر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه از غرفه های دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حقتعالی (وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ) و آنکه فرموده است (عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ) حضرت فرمود که مراد بارائک کرسیهای بافته است که حجله ها بر آن نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا ﷺ فرمود که نهادهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین به هم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر بهشت بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمه ها و نهرها هر جا و به هر سمت که دوست خدا خواهد در بهشت های خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هرآینه فراگیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حله ها و هیچ کم نشود از نعمت های او و ایضا از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که نخلهای بهشت ساق هایش از طلای سرخ است و کنگره هایش از زیرجد سبز است و خوشه هایش از مروارید سفید است و برگهایش از حله های سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای ترکه ها تا پائین خرماها متصل بهم دیگر بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت

عوضش بروید چنانچه بود و اشاره به این است قول حقتعالی (لا مَقْطُوعَهُ وَلَا مَمْنُوعَهُ) و هر رطبی در بزرگی مانند سبوه‌های بزرگ باشد و مویز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخه‌های آنها از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوقی در گردن و دست بر نجن و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و فربه و مکرم و بر هر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شام چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر روهای ایشان نور و بدن‌های ایشان حریر پیوشاند سفید رنگ و زر و زیور و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیداری باشند که هرگز نخوابند و بی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرمی باشند که هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و به لذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نگردند و جامه پوشیده باشند که هرگز عریان نباشند و سوار شوند به زیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای تفره و ظرف‌های طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسی‌ها تکیه داده نظر کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام به ایشان رسد. بدان که آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعم آن از حیز تقریر و تحریر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافی است و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوه و در رساله

جنت و نار ايراد نموده ام رزقنا الله و ساير المؤمنين الوصول اليها و الى اليقين بها
به محمد و آله الطاهرين.

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات

آنست

اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و آله شفاء یوم الدین حقتعالی فرموده است بترسید و بیرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمانست و سنگ و سنگ و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتها است که با عابدان آنها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمالشان در دنیا و آخرت ایشان اصحاب آتشند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مال های یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی و از حضرت باقر ع منقول است که رسول خدا ص فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس عرض کردند که یا رسول الله کیستند آنها حضرت این آیه را خواند که یعنی خورندگان مال های یتیمان و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستی که منافقان در درک پائین تر از آتش اند مفسران گفته اند جهنم را طبقات و درکات است چنان که بهشت را درجاتست و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده اند

اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن را نیز با آن داشته باشند و بفدای خود بدهند از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردآورنده می‌خواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دائم و فرموده است که از برای ایشانست شرابی از آب جوشیده و عذابی دردآورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کردیم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستی که از برای کفرانست عذاب آتش و فرموده است که آنها که گنج می‌گذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند آن را در آتش جهنم پس داغ میکنند به این‌ها پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را و به ایشان میگویند اینست آنچه گنج گذاشتید از برای نفس‌های خود پس بچشید مزه آنچه را گنج می‌گذاشتید و فرموده است و وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن و این بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم و فرموده پس بگوئید آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب دائمی را آیا جزا داده میشوید مگر آنکه کسب کرده اید و فرموده است که خائب و ناامید است هر جبار و معاندی و از عقب او است جهنم و به او می‌آشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می‌آشامد بجبر و نمیتواند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او می‌آید و نمیمیرد که از این شدت‌ها خلاص شود و از عقب او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق علیه السلام فرمود که صدید خون و چرکی است که از فرج‌های زناکاران در جهنم جاری میشود که رنگش رنگ آب است و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از حضرت

صادق عليه السلام روایت کرده اند که آن را نزدیک آدمی آورند او کراحت دارد چون
 پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتند و
 چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق
عليه السلام فرمود که مانند رودی از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و آن قدر
 بگریند که جدول ها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده ها برطرف
 شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان
 جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست و آن را هفت در است
 و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شده است و از حضرت امیر عليه السلام
 روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بر بالای بعضی و
 یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت بهشتها را بر
 عرض گذاشته است و آتوها را بعضی بر بالای بعضی و پائین تر از همه جهنم
 است و بر بالای آن لظی و بر بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن
 جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پائین تر از همه
 هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که هفت در
 که (اول) جهنم (دویم) سعیر (سیم) سقر (چهارم) جحیم (پنجم) لظی (ششم)
 حطمه (هفتم) هاویه است و بعضی گفته اند آتش هفت در دارد و آن درکه ایست
 بعضی بر بالای بعضی (درکه بالای آن) جای اهل توحید است که معذب میشوند
 در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند ایشان را و (دویم) محل
 یهود است و (سیم) محل نصاری و (چهارم) صائبون و (پنجم) مجوس و (ششم)
 مشرکان عرب و (هفتم) که درک الاسفل است محل منافقین است و فرموده است
 که آن جماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشان
 را عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند و بعضی گفته اند افعیها و

عقربها را زیاده میکند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهری چند است از مس گذاخته که ایشان را بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیله‌ها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میگردانیم ایشان را در دور جهنم به دو زانو درآمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمن طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم به آنها که سزاوارترند به سوختن آن در جهنم و هیچ یک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را به دو زانو درآمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود و وصول بسوی جهنم مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای دیگر فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشان را دور جهنم به دو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام چنانچه بر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام شد و از برای کافران عذاب لازم است.

و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما فروختن آن را زیاده میگردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است به ایشان سرادق آن یعنی سرپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواری است از آتش که احاطه کرده است به ایشان یا دود و زبانه آتش است که پیش از دخول در جهنم به ایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب به ایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند به آبی

که مانند مهل است یعنی مس گداخته یا مانند دود زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشان را بریان میکند بد شرابی است مهل از برای ایشان و بد متکائی است جهنم از برای ایشان و فرموده است که پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامه ها از آتش گرفته اند از برای ایشان جامه ها از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود به آن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزها است از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بجهت غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشان را در آتش و گویند به ایشان که بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا ﷺ که گزری چند بر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند که آن را از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش به زبانه خود ایشان را به بالا افکند چون بیالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتادساله راه فرو روند و یک ساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت صادق ع منقول است که این آیات در شأن بنی امیه است که آتش ایشان را فروگیرد چنانچه جامه آدمی را فرو میگیرد پس لب پائین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که به قعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبکتر است ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان می وزد و روهای ایشان قبیح گردیده و گفته اند که مانند کله بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پائین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد به ایشان گویند که آیا آیات ما بر شما خوانده

نمی شد پس شما به آنها تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگارا ما را از این آتش بیرون آور پس اگر ما عود کنیم به کفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حقتعالی فرماید دور شوید و با من سخن نگوئید و فرموده است که مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند به قیامت آتشی افروخته که هرگاه بیند ایشان را از مکان دوری شنوند از برای او صدای خشم آن را و ناله اهلش را یا خروش آن را و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و ثبوراه وا ویلاه ملائکه به ایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یک ساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است که و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پرکنم در جهنم از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است آنها که کافر شده اند از برای ایشانست آتش جهنم مرگ به ایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند به ایشان که آیا عمر ندادیم شما را آن قدر که متذکر شوید و تفکر کنید در راه عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق علیه السلام فرمود که این سرزنش از هیچده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم

گردانیدیم امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می آید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است و بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم است که بر روی آن می آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است که مأوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش میوه آن در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون أبو جهل و سایر کفار قریش استهزاء میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حقتعالی فرمود که آن را امتحان گردانیده ایم از برای ستمکاران و رءوس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بد بوئی است در بادیه و بعضی گفته اند شیاطین جنسی از مار است میوه را تشبیه به سر مار کرده اند و بعضی گفته اند در میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه به سر شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبہ غالب می شود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه به مالک میکنند پس ایشان را بسوی آن درخت میبرند و ابو جهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود بجوش می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد و چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشانست میگذرد و فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند که غساق آب بسیار سردی است که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیسی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند آب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند

و بعضی گفته اند که عذابی است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه به اینها است و فرموده است که از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است گویند آنها که در آتشند به خازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند که آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین اصحاب آتش گویند بلی آمدند گویند پس هر چه خواهد دعا کنید و استغاثه کنید فائده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی فائده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک میمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است که بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام آن گناهکارانست که ابو جهل باشد از بابت مس گذاخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند به زبانه جهنم که بگیرد او را و بر رو بکشید به میان جهنم پس بریزند بر بالای سرش از عذاب حمیم و گویند به او بچش بدرستی که گمان میکردی که عزیز و کریمی در قوم خود و تو را عذاب نخواهند کرد و فرموده است که گوید به او قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است به اعمال او که این است آنچه نزد من است از نامه اعمال تو و حاضر است (الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ) عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تنبیه به رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند که

خطاب با دو ملک است که موکلند به کافران و فرموده است که شناخته میشوند مجرمان و کافران به روهای سیاه ایشان پس زبانه پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه با ایشان این است جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه به آتش ایشان را عذاب میکنند و گاه به آب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشان را بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم پاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد شما را از این عذاب بترساند گوید آمد نداکننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است که نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام خارداری که در گلوبند شود نه فرو رود نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد آن چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را موکلند بر او نوزده ملک که خازنان جهنم اند و گفته اند که دیده های ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانه های آتش از دهانهای ایشان بیرون می آید مابین دو دوش هر یک هزار سال راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند توانند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است و هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمی دارد و به هر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که بر خصوص سقر نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزانه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد أبو جهل با قریش

گفت محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما یکی از خازنان را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیدیم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم به کافران گویند که بروید بسوی آتشی که انکار میکردند آن را در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد و یا دودی که از جهنم بیرون می آید و به کافر احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند که زبانه ای از آتش بیرون می آید و احاطه میکند مانند سراپرده سه شعبه میشود و در آن هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند که سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده به ایشان نمی بخشد و از ضرر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینمایند و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان و کافران را مآب و مرجع است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف است و خریفش هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهایی که شما میشمارید. و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است بچندین سند معتبر که این آیه در شأن جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال

است از سالهائی که می‌شمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقیبی زیاده از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روز مقدار هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آن که آخر از جهنم بیرون خواهیم آمد و نه می‌چشند در آن بردی و شرابی ابن عباس گفته برد خوابست و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر باو نفع نمیدهد و البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی که چیست حطمه آتش خدا است که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آن را بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده پس محکم میکنند آن را به میخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فائده بشما نبخشد و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن در جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان را پس شفاعت کنند آن قدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند آن قدر که خدا خواهد پس حقتعالی فرماید مؤمنان را که شفاعت کنید از برای هر که خدا خواهد پس حقتعالی فرماید که من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آئید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که آنها باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود. و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که

گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که یا بن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است فرمود مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستی که جبرئیل آمد بنزد رسول خدا و رو ترش کرده بود پیشتر که می آمد متبسم بود حضرت

از سبب این حال سؤال نمود جبرئیل گفت امروز دمهایی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمه‌های آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حقتعالی فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره ای از ضریع که عرق اهل جهنم و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هرآینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد زرع است که بگردن اهل جهنم می گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهن های اهل آتش را در میان آسمان و زمین بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حقتعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که شما را ایمن میگردانم از آنکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آن حضرت می آمد متبسم بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را به بالای جهنم میرسانند پس چون به کنار جهنم

رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمی گردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب بیشتر تأثیر بکند پس حضرت بابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیهست گفت بس است مر او کافیهست مرا و بسند معتبر از عمر بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمر بگروهی که ایشان را مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه میباشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم به عوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بروی ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشود و این است حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از أبو بکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در دیگر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در این باب شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر باب سقر و یکدر دیگر باب

هاویه است که هر که از آن در داخل شود هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزید ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد حال ایشان چنین است در جهنم و یک در دری است که از آن دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدتش از همه بیشتر است. و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را بآب خاموش کرده اند و باز افروخته است و اگر چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت بدرستی که جهنم را در روز قیامت به صحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادئست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقربست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت مرتبه است (اول) جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد (و مرتبه دوم) لظى است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که

بسیار کشنده است پای و دست مشرکان را یا پوست سر ایشان را و بجانب خود میکشد کسی که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مال های دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده (مرتبه سیم) سقر است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمی گذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز خدا آن اجزاء را بازمی گرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را تا ظاهر و هویدا سازد برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه (و مرتبه چهارم) حطمه است که از آن شراره ها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم میشکنند و میکوبند مانند سرمه و روح از او مفارقت نمیکند و چون مانند سرمه ریزه شده اند حق تعالی ایشان را بحالت اول برمی گرداند (طبقه پنجم) هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان رسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند پس چون به نزدیک روی ایشان می آورند پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حقتعالی می فرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان می رسند به آبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روی ایشان را بد شرابی است مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهی است آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر

بدنش برویاند (و طبقه ششم) سعیر است که در آن سیصد سرا پرده از آتش است و در هر سرا پرده سیصد قصر از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقرب ها از آتش است و کندها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران غل ها و زنجیرها از آتش افروخته (و طبقه هفتم) جهنم است که فلق در آنجا است و آن چاهی است در جهنم که چون در آن می گشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقه ها است در جهنم و صعود کوهی است از مس میان جهنم و اثم رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است و این موضع بدترین جایهای این طبقه است. و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که در جهنم وادی هست که آن را سقر مینامند که از آن روز که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا آن را رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هرآینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بو و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنها از برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب خود و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابها که خدا برای اهلش در آنجا مقرر فرموده است و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استعاده مینمایند از گرمی و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی است که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماری است که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن قرار داده است بخدا استعاده مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که جای پنج کس است از امتهای

گذشته و دو کس از این امت و آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و دیگر نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد که گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعونست که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و کسی است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود برای اهل معصیت نقب ها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهن ها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهه ها از آتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود و هرگز غمی از ایشان بر طرف نمی شود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه کنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند جواب گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرّد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت محمد و آل محمد علیهم السلام را داشته باشد و فرمود که در جهنم کسی که عذابش از دیگران سبکتر باشد کمتر کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده که فلق

چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتی است که در آن شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از این امت اما شش نفر (اول) پسر آدم است که برادر خود را کشت و (نمرود) که ابراهیم را در آتش انداخت و (فرعون) و (سامری) که گوساله پرستی را دین خود کرد و (آن کسی که یهود را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد) و اما شش کس آخر (أبو بکر) و (عمر) و (عثمان) و (معاویه) و (سرکرده خوارج نهروان) و (ابن ملجم) است و از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن به ایشان برسد هرآینه مسجد و هر که در آنست بسوزاند و فرمود که در جهنم ماری هست به گندگی گردن شتران که یکی از آنها که میگذرد کسی را چهل قرن یا چهل سال در آن میماند و عقربها هست به درشتی استر که از گزیدن آنها نیز این قدر از مدت میماند و از عبد الله بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راهست و نیش های آن مارها به مثابه نخل های طولانی است که می آید به نزدیک فرزند آدم و می گزد پلک چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهای او میکشد پس چون میگذرد از آن مار در نهری از نهروان جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و از حضرت صادق ع منقول است که چون اهل بهشت

داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم درآیند منادی از جانب خدا ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ به صورتی از صورتها در آید آیا خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و گویند که ببینید این مرگست پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند و فرماید ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود این روزی است که خداوند عالمیان فرموده است یا محمد ﷺ بترسان ایشان را از روز حسرت و ندامت که کار هر کسی منقضی شود بیایان رسیده باشد و حال آنکه ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود مراد این روز است که خدا اهل بهشت و اهل دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود خواهید بود و مرگ شما را نباشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امیدشان منقطع گردد و در ثواب الاعمال از حضرت صادق ع روایت کرده که رسول خدا ص فرمود چهار کس اند که اهل جهنم بآن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان می کنند و در میان جحیم و ویلاه و ثبوره می گویند از عذاب آن چهار نفر متأذی میشوند و با یکدیگر میگویند این چه حالتست که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم (اول) مردی است که آویخته است در تابوتی از آتش (دوم) کسی است که امعای خود را می کشد (سوم) کسی است که چرک و خون از دهانش جاری است و (دیگری) گوشت بدن خود را میخورد پس سؤال کنند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند گویند او مردی است که در گردنش مال مردم بوده و چیزی نداشت که ادای قرض او کند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش

که میرسید و آنکه چرک و خون از دهانش جاری است تتبع عیبهای مردم میکرد و نقل میکرد و آنکه گوشت بدن خود را میخورد غیبت مسلمانان میکرد.

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفرز و خوف آورد از جبرئیل پرسیدم گفت این صدای سنگی است که هفتاد سالست که از کنار جهنم انداخته اند و این ساعت در ته جهنم قرار گرفت پس حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نخواستند تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان هفتم شدم و هر ملکی که مرا میدید سلام میکرد و میخندید و مرحبا میگفت تا آنکه ملاقات کردم ملکی را که از او عظیم تر ملکی ندیده بودم در نهایت خشم و غضب او نیز بر من سلام کرد و مرحبا گفت و نخواستند و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه دیدم از او ندیدم گفتم ای جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم جبرئیل گفت سزاوار است که از او بترسی و همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخواستند است و از روزی که خدا او را والی جهنم گردانیده است پیوسته خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت در تزیید است و خدا به او انتقام خواهد کشید از آنها و اگر پیش از تو خندیده بود هرآینه بروی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتی که در آسمانها داری و همه اطاعت تو می کنند چنانکه خدا فرموده است (**مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ**) آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بنما به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهنم را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه ای بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه ای که گمان کردم که

مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که مالک پرده را برگرداند پس جبرئیل بمالک
 گفت پرده را برگردان پس خطاب کرد مالک به آتش که برگرد برگردید و ابن
 بابویه نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا بیرون تشریف
 بردند لب آن حضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که
 آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری کلام الله و
 صاحب مال با امیر گوید که ای آن کسی که حق سبحانه و تعالی به تو سلطنت و
 امارت کرامت کرده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه
 کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آن کسی که قرآن را زینت
 خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور او پس او را فرو می
 برد و میگوید به مالدار که ای آن کسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان به تو
 داده بود و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آن را بتو
 عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را بر باید و فرو برد و از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام منقول است که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم
 رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است که قعرش بعید
 است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است
 و مقام و گرزهایش از حدید است و عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ
 نمیباشد و خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهل آن شنیده نمیشود
 و حق تعالی فرموده که اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و
 نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون

کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل شوند در جهنم دودی از جهنم به استقبال ایشان آید به ایشان میگویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی میشود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفه ها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرمود در قول حقتعالی (مُقَرَّرِينَ فِي الْأَصْفَادِ) یعنی ایشان را بر یکدیگر بسته باشند به زنجیرها (سَرَابِيْلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ) فرمود یعنی پیراهن های ایشان از ارزیز گداخته است چون آن ها را بر ایشان بیوشانند فروگیرد روی ایشان را آتش و فرموده است در باب زناکار (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا) حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که اثم رودی است از ارزیز گداخته در پیش آن رود سنگستانی از آتش و آن ها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که در جهنم وادئی هست که آن را سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود آن را میکشایند که جهنم بآن فروخته میشود و این است معنی قول حقتعالی (كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا) علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بیائین جهنم برسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را به بالا اندازد پس گرزهای آتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آن را سقر گویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی

بکشد چون رخصت یافت و نفسی کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حقتعالی به آن عذاب کند خلق را که مارها و عقرب ها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار به آن عقرب و مار گروهی را عذاب میکند که میگفتند آن ها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قائل شده اند تا اینکه بچشانند به ایشان عذاب آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در جهنم کوهی است که آن را سعد میگویند و در سعد وادئی هست که آن را سقر میگویند و در سقر چاهی هست که آن را هب هب مینامند هرگاه پرده از روی آن چاه برمی گیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و این چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی علیه السلام مروی است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت به آن مؤمن می کرد چون آن کافر مرد حقتعالی خانه ای از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او را از جای دیگر می رساند و میگویند به او این ها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت به فلان مؤمن همسایه خود می کردی و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار آن مؤمن بود آن مؤمن از او گریخت و بیلاذ مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جای داد و رفیق و مدارا به او نموده و او را ضیافت میکرد چون وقت مرگ آن مشرک رسید حقتعالی وحی نمود به او که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر تو را در بهشت من مسکنی بود ترا در آن ساکن میگردانیدم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد و لیکن

ای آتش او را از جا بدر آور و بترسان اما آزاری به او نرسان و روزی او را از دو طرف روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد.

مؤلف گوید که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتی که گذشت که دلالت می‌کردند بر آنکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی‌یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار به ایشان نرساند و در حدیث دویم تخفیف و از عاج آتش ظاهر است که عذاب ایشان است و اینها از ایشان تخفیف نمی‌یابد و ممکن است که این احادیث مخصص از آیات بوده باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان به آسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید که ای مالک استهزاء کن به منافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان به اینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه به آن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگری دری را بگشایند و گویند از این در بدر روید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریا‌های آتش شنا کنند و چون به آن در برسند باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزاء به مؤمنان می‌کردند و می‌گفتند (إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ) و اینست معنی قول خدا (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ) یعنی حق تعالی در آخرت استهزاء خواهد کرد به ایشان و امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود که اما استهزاء خدا به ایشان در آخرت آنست که چون داخل گرداند منافقان و معاندان علی را در جهنم که دار لعنت و مذلتست و

عذاب کند ایشان را به انواع عذاب عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان به ایشان استهزاء میکردند در دنیا در روضات جنان به حضور محمد برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف گرداند بر آنها که استهزاء میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند بآنچه آن منافقان گرفتارند در آنها از عجائب نعمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان به شماتتی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست به تنعم ایشان در بهشت های پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرنند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه اند و عمود و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریا‌های جهنم غرق شده اند و بر رو میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی را به زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مؤمنان را که در دنیا بایشان سخریه و استهزاء میکردند بسبب آنکه ایشان بمولات محمد ﷺ و علی ع و آل ایشان اعتقاد کرده بودند که بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه های بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفه ها و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند جلیل می آید بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان به انواع عطاها و کرامتها و تحف و هدایا و میگوید (**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**) پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر کافران و منافقان

که ای ابو بکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند
 چرا در مواقع خزی و خواری خود مانده اید بیائید بسوی ما تا درهای بهشت
 را برای شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم
 بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند
 نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درهای بهشت را گشاده بینند گمان
 کنند که آن درها بسوی جهنم گشوده است و میتوانند به آن درها رسید پس
 شروع کنند به شنا کردن در دریای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و
 گریزند و آنها از پی ایشان روند و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانه ها
 بر ایشان زنند و پیوسته به این نحو روند و انواع این عقوبات را کشند تا وقتی
 که گمان کنند که به آن درها رسیده اند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است
 و زبانیه عمودهایی بر ایشان زنند و سرنگون میان جهنم افکنند و مؤمنان بر
 فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزاء و سخریه ایشان کنند و اشاره
 باین است (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ) و ایضا فرموده است (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ
 الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ) یعنی پس در آن روز آنها که ایمان
 آورده اند از احوال کافران میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند
 و حقتعالی فرموده است (وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ) حضرت باقر علیه السلام فرموده است
 و اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم را
 هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حقتعالی
 فرموده است (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى)
 یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد
 ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آن کس که تکذیب کرد پیغمبران را
 و پشت گردانید بر حق و از علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام مروی است

در تفسیر این آیات که در جهنم وادئی هست و در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد به آن آتش و ملازم آن نمی باشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا ﷺ را در ولایت علی ؑ و پشت گردانید از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتשהا بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیا و دشمنان اهل بیت است و مؤید این است آنکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق ؑ روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ؑ فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من راه میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم من به او که عجب پیر گمراه شقی هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین ؑ بخدا سوگند ترا حدیثی نقل کنم از خودم و از خداوند عز و جل و در ما بین ما ثالثی نبود بدرستی که چون مرا به زمین فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون به آسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حقتعالی وحی فرمود بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی خازن جهنم تا صورت او را و جای او را به تو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند تو را سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمای کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتشی سیاه بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک به آن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد به طبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین به هر مرتبه ای که میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا به طبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده های خود گذاشتم و

گفتم ای مالک امر کن او را که سرد و ساکن شود و الا میمیرم مالک گفت تو نه خواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم مالک اینها کیستند گفت مگر نه خواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من دیده بودم که خدا بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته به علی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابو بکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند که پروردگاری نیست و بهستی نیست و آتشی و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند.

و سید بن طاوس از کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر قطره ای از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هرآینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر یک قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هرآینه فرو رود تا زیر هفتم طبقه زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آبش آن باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که اگر یکی از مقامی که خداوند فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هرآینه فرو رود تا

پائین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشد پس چگونه خواهد بود حال کسی که آنها را بر او بکوبند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور مروی است که چون این آیه نازل شد بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرر از برای کافران و عاصیان هست حضرت رسول ﷺ گریست گریه شدید و اصحاب آن حضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آن حضرت سؤال کرد و آن حضرت چون فاطمه ع را میدید شاد می شد یکی از صحابه رفت بخانه حضرت فاطمه ع که او را بیاورد دید که او آرد جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید (**وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى**) پس سلام کرد بر آن حضرت و حال حضرت رسول ﷺ و گریستن او را نقل نمود حضرت فاطمه ع برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آن را بسعف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت وا حزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر می پوشند و فاطمه دختر محمد ﷺ که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون فاطمه ع بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندی که تو را براستی بخلق فرستاده است که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آن را در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول ﷺ فرمود که ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میرود پس فاطمه ع گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل آمد و این دو آیه را آورد حضرت فاطمه

عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آن دو آیه را شنید بر روی در افتاد پس گفت وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شد پس سلمان گفت کاش من گوسفندی بودم و مرا میکشتمند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمیزائید و نام جهنم را نمی شنیدم عمار گفت دروغا که مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حساسی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر فرمود کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادر مرا نمیزائید و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ دست بر سر گذاشت و میگريست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و به قلابهای آتش گوشت ایشان را میدرنند بیماری چندند که کسی به عیادت ایشان نمیروند و مجروحی چندند که کسی مداوای جراحات ایشان نمیکند و اسیری چندند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه های آتش می پوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند آیات و احادیث اوصاف جهنم و شداید و عقوبات آن بسیار است به همین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در بحار الانوار ایراد نموده ام حقتعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بی هوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرين.

فصل هفدهم در بیان اعراف است

حق تعالی فرموده است و ندا کنند اهل بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگویند مؤذنی یعنی ندا کننده ای در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بمردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر علیه السلام خواهد بود و از ابن عباس مروی است که علی علیه السلام را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است و او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستم کارانی است که تکذیب کردند به ولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعراف است که حصاری است میان بهشت و جهنم گفته اند بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده

ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که می شناسند ایشان را به سیمای ایشان و گویند فائده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و از تکبری که در قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که

شما قسم میخوردید که رحمت خدا به آنها نخواهد رسید پس به آنها گویند داخل شوید در بهشت خوفی نیست بر شما و اندوهناک نخواهید شد این است ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور است که اعراف حصاری است در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده که در میان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهر آن در رحمت است که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگره ها و بالای آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف است در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و حسنات ایشان مانع است از آنکه بجهنم روند و گناهان ایشان مانع است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا حکم کند خدا میان ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند به سفیدی رو و دشمنان خود را به سیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کسی را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل در بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم او را داخل در جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر اللّٰه و

فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا ﷺ و ائمه هدی خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او داخل بهشت میشوند و یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت می شوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو محتمل است چنانچه ابن بابویه در

رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاری است در میان بهشت و جهنم و بر آن مردان چند هستند که هر کس را می شناسند بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا ﷺ و اوصیاء اویند که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند حصاری است در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانی است نه از بهشت و نه از جهنم و احادیث در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا ﷺ و حضرت امیر علیه السلام و امامان از ذریه او و ایشانند آنها که خدا فرموده (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ) و

حقتعالی بایشان می شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگردداند چنانکه فرموده است (يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ) یعنی در قیامت شناخته می شوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه ای هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و به سیمای آنها ایشان را می شناسند و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود منم صاحب عصا و میسم مراد علم آن حضرت است نسبت به احوال مردم بفراست و از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده که حقتعالی ساکن میگردداند در اعراف طایفه ای از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثوابی را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ و ائمه و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میگردداند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا بر ایشان رسیده است به نعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت به آنها میرسند و باینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد و اخبار در این باب وارد شده است و حقتعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانی است میان بهشت و جهنم و می ایستند در آنجا حجت‌های خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد بود تا

اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا بازمی دارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود هم چنانچه می ایستد سر کرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران بیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر از تو بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است **(وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)** پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند که داخل شوند و فرموده است **(وَهُمْ يَظْمَعُونَ)** یعنی آنها داخل بهشت نشده اند و طمع دارند و امید دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و ائمه علیهم السلام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند به امری که از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبع بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر علیه السلام بودم عبد الله بن کوا آمد و از آن حضرت تفسیر این آیه را سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت بازمی دارند در میان جنت و نار و هر که بما ایمان آورده و یاری ما کرده است می شناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است می شناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم **(يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ)** یعنی آن مردانی که بر اعراف موکل اند که ما اهل بیتیم می شناسند جمیع خلائق را بسیمای

ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان - و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که اعراف موضع بلند چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند که می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند باین شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان بگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه آن جماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان می شناسند از دشمنان خود که در جهنمند و گویند که فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند که اینها شیعیان و برادران منند که شما سوگند یاد میکردید در دنیا که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان خود که داخل شوید در بهشت و بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حقتعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه حقتعالی روزی کرده است شما را از اهل بهشت گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند.

فصل هیجدهم در بیان جماعتی است که داخل جهنم می شوند و جمعی که در آن مخلد می باشند و جمعی که در آن مخلد نمی باشند

بدان که خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل بهشت نمی شوند و گذشت که آیا داخل جهنم می شوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست

که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین باشد آن را داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکاه و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که ترک اینها را حلال داند کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف

بدین یا محرمات الهی باشد عمدا مثل آنکه عمدا مصحف مجید را بسوزاند یا در قازورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حق تعالی یا ملائکه یا یکی از انبیاء را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را خراب کند بی جهت یا عمدا در آن بول کند یا غائط و همچنین نسبت به روضات مقدسه حضرت رسول الله و ائمه استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسین علیه السلام را استخفافی کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه العیاذ باللّٰه به آن استنجا نماید یا نسبت بکتاب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا به یکی از عبادات که ضروری دین است استهزاء و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و آن را بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد و یا پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد ان شاء الله و اما غیر شیعه امامیه از زیدیه و سنیان و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت به ائمه میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غسل مکن در جائی که در آن جمع میشود غسل حمام زیرا که در آن غسله ولد زنا میباشد و غسله ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد زنا بدرستی که حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده

است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتشند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند (اول) متعصبی چندند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود نیز دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آباء و اسلاف بدین باطل قائل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل ندارند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند و (دویم) جماعتی چندند که ضعیف العقلمند و به اعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و یا جاهلیت اند و اهل باطل غالبند و اهل حق از خوف پنهانند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره به آنها شد اما جماعت دویم مشهور میان علماء آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند نه حکم بکفر ایشان می توان کرد و نه حکم بایمان ایشان در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است که مستضعفان از زنان و مردان و پسران که استطاعت حيله و چاره ندارند و هدایت نمیابند راهی را پس این جماعت شاید خدا عفو کند ایشان را و خدا عفوکننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده که مراد جماعتی چندند که حيله بسوی کفر نمیابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفالند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمی کند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست

و باز حقتعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تأخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث وارد شده است که مراد گروهی چندند که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند. و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول حقتعالی که هر که حسنه ای بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنان است گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرّمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل ابن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و در خواطر داشتم که سؤال کنم آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم بشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم نشستم نزدیک درگاهی که پرده در آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک به چهار سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من گفت آمده ای بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی و الله از برای همین آمده ام فرمود که اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود گروهی اند که بسبب محبتی

که با علی دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافت بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی و جمعی باین قائلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاری است و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و نادری قائل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است.

و علامه حلی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر نشده است اکثر اصحاب ما قائلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قائلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که ایشان خلاص می شوند از عذاب و داخل بهشت می شوند و این قول نادر است نزد منصف و او قائل شده است که از عذاب خلاص می شوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت می شوند قولی است در نهایت ندرت و قائل بآن معلوم نیست و آن در میان متأخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از اخبار و آثار و اقوال قدمای اخبار ندارند این بابویه در رساله عقاید گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را بغیر اهلش قائل شود ظالم و ملعونست و حضرت رسول ﷺ فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من

کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت صادق علیه السلام فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ما است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر است و آخر ایشان حضرت قائم است اطاعت ایشان اطاعت من است هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آن حضرت در حق علی و فاطمه و حسنین که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در براءت آنست که بیزاری جویند از بت های چهارگانه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدایند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان.

و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب

گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراهست و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر فرموده است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشند بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها را بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتدند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت امیر او کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم هر که با آن حضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در این باب بیک نحو است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و آنچه از اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون خدا میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قائم غالب خواهد آمد و شیعیان را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختران از ایشان بخوانند و میراث به ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را برایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود

در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل کفار باشند چنانچه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین نحو تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضا ممکن است بگوئیم که چون در این زمان شبهه ای بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم چون حق ظاهر صریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتره ای است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا ﷺ که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است.

و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که حقتعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تأویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است به اهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بی شمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار کند در عبادت داخل این آیه است (عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً) یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که دشمنی ما اهل بیت داشته باشد و هیچ

کس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و لکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه مائید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی النقی علیه السلام و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بر زیاده از این که أبو بکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت هر که این اعتقاد را داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا به آسمان بردند حقتعالی بمن وحی کرد در باب محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند بقدر آنکه مانند مشک پوسیده بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جای ندهم و در تفسیر امام حسن عسکری فرموده است در تفسیر این آیه (بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند به او خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه به او کند آنست که او را بیرون کند از دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی ما و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخداست و کفر بنبوت و کفر به ولایت علی و خلفای او و هر یک از این ها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در

تفسیر این آیه کریمه هر که انکار کند امامت امیر المؤمنین را از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود ابد الآباد و هرگز بیرون نخواهد آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر فرمود که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجا است علی برخیزم بمن گویند توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو آمرزید خدا تو را و شیعه تو را و امان بخشید تو را و ایشان را از فرع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنتی میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام بحمران گفت که ریسمان دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه علیهما السلام باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از او بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی و فاطمه علیهما السلام باشد و در عقاب الاعمال از آن حضرت روایت کرده است که حقتعالی علی علیه السلام را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمنست و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرکست و ایضا از آن حضرت منقولست اگر انکار حضرت امیر علیه السلام کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در

اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام مروی است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان به شخص او و نعمت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ائمه بعد از پیغمبر ما دوازده نجیبند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره ای از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین علیه السلام از آن حضرت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال أبو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است. و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آن حضرت از حال أبو بکر و عمر سؤال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان را داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب متفرق است و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبائر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشد خلاقی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه البته به اکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر و احادیث در این باب اختلاف و ایهام بسیار دارد و گویا سبب اختلاف و ایهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر

و انکار و اهل ضلال و اضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می‌آمیزیم از آن گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی گرامی راوی گفت یا بن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرش علی ع که گفت شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حقتعالی میفرماید *وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى* یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بد می‌آید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب او میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حقتعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفיעی که سخن او را شنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره ای از گناهان را داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه

نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت می داشت البته پشیمان میشد و رسول خدا ﷺ و سلم فرموده که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) یعنی شفاعت نمیکند مگر آن کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار به خداست بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان می شود بر آنچه مرتکب شده است بر گناهان خود چون میداند عاقبت آن را در قبر و قیامت و در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که رسول خدا ﷺ فرمود که ولایت علی علیه السلام حسنه ایست که به آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه باهلهش میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و ببعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین و محبت علی علیه السلام و مخالفت آن حضرت سیئه ایست که نفع نمیکند به آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی علیه السلام کند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی علیه السلام میداشتی جای تو اینجا بودی و کسی که ولایت علی علیه السلام و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و اتقیاد نمایند دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی علیه السلام نبودی جای تو اینجا بودی مگر آنکه اگر گناه بسیار داشته باشد او را در

جهنم عذاب کنند آن قدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون می آید و حضرت رسول ﷺ فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی علیه السلام فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند باو محمد و علی علیه السلام که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه تو را پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید به ایشان میرسد به سبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه علیهم السلام بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستد که برمی چینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمی چینند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بشداید و نوایب که از پادشاهان بایشان میرسد و به آنها که در دنیا به بدنهای ایشان میشود تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت می کنند تا کفار ایشان شود و اگر گناهی بماند بمذلتی که بعد از مرگ بایشان برسد کفار میشود و اگر بازماند بشدائد عرصات قیامت و اگر

بیشتر و عظیم تر باشد در طبقه اعلاى جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذابشان شدیدتر است و گناهشان عظیم تر است و این جماعت را شیعه ما نمی‌نامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما می‌گویند و نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود بخدا قسم که دوتای شما را در جهنم نخواهند دید بخدا قسم که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآن است فرمود در سوره رحمن که می‌فرماید (لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت «منکم» در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدتم حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند دو نفر شما داخل جهنم میشوند و الله یکی نیز داخل نمیشود و الله که شمائید اهل این آیه که مضمونش این است چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم می‌شمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در جهنم نمی‌یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا ص فرمود یا علی علیه السلام در روز قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریه تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون

داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان خود در منازل خود قرار گیرید حقتعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از برای ما ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من تو را سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم و باز دیگری دیگری را خطاب کند که آیا تو نمی ترسیدی و من تو را پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر تو را پنهان نداشتم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید پس همه گویند به آنها که پس ما را از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا آنها را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس آنها گویند بآنها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جائی بما بدهد ایشان را دعا کنند حقتعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و مأوائی در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از جهنمیان فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه ای نزد دروازه بهشت که آن را عین الحیوه میگویند پس از آب آن

چشمه برایشان میریزند بروشی که گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حال کسی که داخل جهنم می شود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب می گفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه ذغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری که نزد دروازه بهشت است و آن را حیوان میگویند و از آن آب بر سر ایشان میریزند پس گوشت ها و موها و خون های ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام مروی است که جماعتی را میسوزند در آتش تا وقتی که مانند ذغال می شوند پس شفاعت ایشان را در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشت های ایشان و خون های ایشان و برطرف می شود کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت می شوند پس ایشان را در بهشت جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خدایا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته می شود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از عمران منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را **(وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ)** در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی می

باشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قائم علیه السلام ظاهر می شود پیش از کفار ابتدا به سنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السلام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم می شوند به گناهان خود بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام باقر علیه السلام منقولست که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردی است که او را همام می گویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبر وارد شده است که از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت می شوند محتمل است که فساق شیعه در این ها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه روایت کرده است که در آنچه حضرت امام رضا علیه السلام از برای مأمون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش می شوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند خدا او را داخل بهشت میکند و

مردی شما را دشمن میدانند و نمیدانند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیدانند خدا او را داخل جهنم می کند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعقوب روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار می شود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابو بکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس درست نشست و رو بمن آورد غضبناک و فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جائری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام عادل که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم آنها را دینی نیست و بر این ها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیدی قول حق تعالی را (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنها است که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کردند ولایت هر امام عادل را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) یعنی آنها که کافر شدند و دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمت ها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمت های کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را

در اسلام که اعتقاد کند به ولایت هر امام جائری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادل که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بد کردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدرستی که خدا شرم نمی کند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند بدرستی که خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بد کردار باشند و در عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظلمه او میان او و میان مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آن حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند از حضرت سید الشهداء علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دست از مودت ما اهل بیت بردارید که هر که در روز قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت او است که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر به شناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی النقی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت

یا علی علیه السلام جناب اقدس الهی آمرزیده تو را و شیعیان تو را و دوستان دوستان شیعیان تو را و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حقتعالی میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتماد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که وصف نمیکند بنده ای این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان آتش کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود.

و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است (اول) مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا به شرطها که بر او شرط کرده است و اعمال ایمان را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است **(رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ)** به او نمیرسد احوال دنیا و احوال آخرت پس در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد (دویم) مؤمنی میباشد که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و هر طرف که باد او را بگرداند بگردد و آن آنست که احوال دنیا و آخرت با او میرسد و محتاج بشفاعت است و عاقبت او بخیر است.

و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستی که حق تعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفر سواره بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمودند که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی علیه السلام در بهشت خواهد بود سجده کردم برای حق تعالی شکر او را چون سر برداشتم گفت فاطمه علیها السلام در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسنین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشاره المصطفی روایت کرده است از حذیفه بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمی کند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد و لیکن تو را خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسی است که نصب عداوت ما کند و پست ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول می کند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و اهل زمین های هفتگانه و دریاها و هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نخواهد گردید و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمی رود تا توبه کند یا مبتلا کند او را خدا ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا

آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستی که شیعیان ما بر راه راستند و در خیرند پدرم بسیار میگفت که دوست دارد دوست آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هر چند بد کردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هر چند روزها روزه بدارد و شبها به عبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است که حقتعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقه هائی که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرم تر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامه های سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلهای از طلا در پا داشته باشند که بند آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقه ها از نور باشد و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله».

و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما محشور خواهد بود فرمود بلی

گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند به سر اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در

وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد به ولایت ما داشته باشد و به روایت دیگر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار هست اما احادیث بسیار دیگر هست معارض این احادیث که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند به همین که قائل باشد به محبت ما اهل بیت و الله که نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیزد از معاصی و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راستگویی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا بن رسول الله من احدی از شیعه شما را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر به راههای باطل مرو بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول ﷺ را و حال آنکه حضرت رسول بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت به او فائده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او با ما برات بیزاری از آتش

جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است او ولی ما است و هر که عاصی خداست دشمن ما است بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعه مگر کسی که عقیف باشد شکم و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در عمل و اطاعت را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی باو ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و گفت چرا نمی بینم من بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویانند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که به زبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما به زبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها یند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) یعنی هر که حکمت به او داده شود پس به او داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب

کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر می برد حضرت رسول فرمود که زناکننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم کسی که مرتکب کبیره ای از کبایر می شود و میمیرد آیا او را از اسلام بدر می برد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره ای از کبایر را و آن را حلال داند بیرون میبرد او را از دین اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناهست که کرده است و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد آن منافق است هر چند نماز و روزه کند و دعوی اسلام کند کسی که چون او را برای امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند بدان که احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون می برد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ایهامات مصالح بسیار است و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند به آیات و احادیث رجاء و پیوسته متردد میان خوف و رجاء بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان این است و رجاء غالب منتهی میشود به اغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و این از

جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی به ناامید شدن از رحمت خداوند کریم است و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دواى هر دردی را بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و به آنکه پروردگار تو فرموده است ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت تو را پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده ای و تفکر کنی در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعاء روز جزايند میکنی تفکر کنی که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعاء خود در شبها و روزها از خوف حقتعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جهان سوز از سینه حقیقت دفينه برمی کشیده اند و نهرها از آب دیده های حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمانست و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضا چه میدانی که ایمان ناقص بوساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارهايند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطانی مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر چفتهها و قفلهای آن صندوق و آن حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق سیئه پاسبانان آن صندوقند و دزد ایمان که شیطانست در کمین تو نشست است که اگر رخنه ای بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی بر باید یا باتش شک و دود شبهه همه را باطل گرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را

میگشائی که شفاعت شفیعان مرا کافی است و بخواب غفلت رفته ای و مست شهوات و لذات فانیه گردیده ای و وسواس خناس را در سینه خود جای داده و ملائکه رحمت را که خازن دینند از خود رمانده ای و دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز یاور ایشان میگردند وقتی خیر میشوی و از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار و هوشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا) گوئی فائده نکند و شفاعت تو همه خصماء تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمری نداشته باشی «نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین» پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است که حقتعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حقتعالی که (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا) یعنی پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده ای حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل به باطل میکند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه به جهنم نمی روند چگونه به آنها مغرور می شوند و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب منعی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است و حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و

مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که تو را باعث بر عمل میشود و ز اجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفی است که مورد سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را در دعاء و در عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر تو را چنین حالتی عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجاء تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک به آن غلبه رجاء بر خوف بهتر است.

فصل نوزدهم در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام

آنها

بدان که خلاف است در معنی ایمان و اجرای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول که اقرار به قلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیری از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول به آن قائل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسی است که ثابت می شود به اختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل می شود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که به اختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت محمد ﷺ داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است

چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بیناکننده انکار کردند و گفتند این جادوئیست هویدا پس فرموده است (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین

کرده بود به آنها نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را که میدانستند کافر شدند به آن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد به عدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانچه مشروط است به آنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی با آنکه گوئیم مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ به شهادتین تنها و آن مذهب کرامیه است از سنیان که می گویند هر که شهادتین را بگوید مؤمن است هر چند در دل انکار کند دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد ﷺ که ایمان نیاورده اید و لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارج است و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قائل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و آن مذهب ابو علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکنند و از بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار به زبان و عمل بارکان و اعضاء و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید به این قائل شده است به آنکه عبارت است از اعتقاد بدل و اقرار به زبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب

است و سه مذهب است که علمای امامیه به آن قائل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکنند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز می کند و جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد: وجه اول آنکه قائل شویم به آنکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند (اول) عقاید حقه است یا ترک کبایر و فعل فرایض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود (دویم) عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود (سیم) یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات (چهارم) محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار به آنها با عدم تقیه چنانچه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلاه کافر است و مانع الزکات و تارک حج کافرند و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمره ای که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذابست در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبیره گناهان صغیره او مکفر است و مغفور است بنص قرآن (دویم) عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و

ثمره این ایمان ملحق شدن به مقربانست و حشر با صدیقان یا تضاعف ثنوبات و رفع درجات (سیم) عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرّمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مؤمن و صفات شیعیان آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیاء و اوصیاء است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی (**وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**) یعنی ایمان نمی آوردند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب اقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز برگردانیدن انگشتر از انگشت به انگشت و ثمره ایمان آنها است که از برای انبیاء و اوصیاء وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد خدا و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است (چهارم) محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره ای که بر آن مترتب می شود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشته شدن یا سنگسار کردن یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح است فی الجمله گو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد یا باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبت ها بر او وارد شود بنا بر خلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را بر این معنی اطلاق کرده اند یا

باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و منافقین و مشرکین و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشریه است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد (پنجم) آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام است ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود و اگر چه در دل اعتقاد باینها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمه ائمه نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که جان و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان جاری باشد بنا بر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتواند شد و در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد.

وجه دوم آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد به اعمال و به این

وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتواند شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فائده نمی بخشد.

وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال به اشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر این مراتب است و اکثر علمای امامیه بر این وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیک است بوجه ثانی اما حمل بر وجه اول انطباق و الیق است.

وجه چهارم آنست که گوئیم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزیید می باشد و به اعمال و طاعات کامل میگردد تا به مرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه ای از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه ای نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و به این خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتناء نمی کند و اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قراین بیشتر بر او ظاهر میگردد خوف و هراس او بیشتر ظاهر میشود و بتدبیر دفع او بیشتر بر می آید تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت بی تابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند و همچنین در مراتب ایمان به ثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر می شود شوقش به اموری که موجب ثواب است و حذرش از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد آثار و ایمانند چنان که از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فرمود که ایمان به آراستن خود و آرزوها درست نمی شود ایمان آنست
که صاف و خالص باشد در دل و اعمال آن تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول
آن در دل بدهند.

بدان که حیات بدنی آدمی چنانچه به قلب است حیات روحانی و ایمان نیز به
قلب است چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری به گوش و چشم سر است بینائی و
شنوائی روحانی آدمی به چشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمان ندارد
مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حقتعالی در حق کافران فرموده است که
ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که دیده های سر
ایشان کور نیست و لیکن دیده های دلهایی که در سینه های ایشانست کور است
و این بسبب آنست که حیات عبارت از امری است که منشأ علم و قدرت باشد
و آثار بر آن مرتب شود و حیات ظاهری منشأ علوم محسوسه می شود که در
دو روزه دنیای فانی بکار او آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد
الآباد باقی است و آثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب الهی است و
چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی به گوش جان می رسد و اشیاء
را به نور خدائی مبینند که (المؤمن ينظر بنور الله إنَّ في ذلك لآياتٍ للمُتوسِّمينَ)
و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در میان مقربان حقتعالی ممتاز است و
این بمنزله خانه ای است که روزنه ها دارد از قوی و مشاعر چون چراغ ایمان
در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنه ها ساطع می شود هر چند آن چراغ
افروخته تر و پرنورتر می شود انوار و آثارش از روزنه ها و درها بیشتر ظاهر
می گردد. و بدان که قلب را بر هر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری
که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدان که حیات بدن آدمی
به روح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطفی است که حاملش خون است و

منبعش قلب است و از قلب به دماغ متصاعد می شود و از آنجا بواسطه عروق به جمیع اعضاء و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف است بر بدن و آلات آن و به این جهت با آنکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند اولاً بجیزی که باعث حیات بدن است و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانی است تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر تعلق میگیرد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضاء و جوارح سرایت میکند و چندان که آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم می رسد قوت اعضاء و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه ای که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری به جمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان می شود و قسام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای نامتناهی پیوسته جاری است اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد جسمانی را که از اختلاط بدنی بهم میرسد و گل ولای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا آنها را عین الحیوه جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتأیید حق تعالی جاری گرداند چنانکه از رسول خدا ﷺ منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح

باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام بدن خبیث است.

و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسمند (یکدل) سرنگون است و هیچ خیر در آنجا نمیکند و آن دل کافر است و (یکدل) آنست که خیر و شر هر دو در آن می آید هر یک قوی تر است بر دل غالب میگردد و (یکدلیست) که گشاده است و در آن چراغی از نور الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش بر طرف نمی شود و آن دل مؤمن است.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که منزله قلب از بدن آدمی به منزله امام است به سایر خلق نمی بینی که جمیع اعضاء و جوارح بدن لشکرهای دلد و همه از جانب او متحرکند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده کند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزله جان عالم است و باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او است که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل او است که امور آخرت خود را بآنها میبیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غائبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها می بیند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهه ها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شده میل به آن میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمی گرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه

نمی شود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود و آن را سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آن حضرت منقولست که حقتعالی بحضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگین دلی است و از حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب قساوت قلب و قساوت نمیشد مگر به بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امری است قلبی و از اعمال دلست و مراتب مختلفی دارد و بهر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار متواتره میتوان کرد و در این مقام بیان چند معنی ضرور است اول آنکه خلاف است که ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارت از یقین به عقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزء ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و به کمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند که قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت به زیادتی و نقصان میکنند تأویل میکنند که مراد بزیادتی کمال ایمان و بنقصان کمال آنست و بنا بر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانچه حقتعالی در قصه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام گفته است که سؤال کرد از حقتعالی که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مرده ها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما

زیاد میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاد شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام نیست و حضرت امیر علیه السلام فرمود که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاد نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص آن حضرت است و امثال او و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی جناب رسول خدا ﷺ در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک می گفتند دید که سرش از بسیاری بی خوابی به زیر می آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و چشمهایش در سرش فرو رفته است از او پرسید که بر چه حال صبح کرده ای و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من آنست که مرا پیوسته محزون و غمگین و شبها مرا بیدار میدارد و در روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیا است مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه ای رسیده است که گویا میبینم عرش خداوند کریم را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند ایشان در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش من است پس حضرت به اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را به نور ایمان منور گردانیده پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش گفت دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از

چند روز دیگر حضرت او را بجهاد فرستاد بجانب مؤته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخباری که دلالت میکنند بر این مطلب بسیار است.

(دویم) در بیان اجزاء ایمان قلبی است خواجه نصیر در قواعد العقائد گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق پیغمبری پیغمبران و تصدیق بامامت ائمه علیهم السلام بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آن را داخل تصدیق نبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق این است که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار بآن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بآنها ایمان حاصل میشود پنج اصل است:

(اصل اول) معرفت حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است به آنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدی است و واجب الوجود بالذاتست یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم او است بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه

کرده اند و بجای سرمدیه بقاء گفته اند علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت است و علم و حیات و اراده و کرامت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق.

(دویم) تصدیق بعدل و حکمت خدا است و عدل آنست که ظلم نمی کند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمی کند بوعده خود در اموری که بخود واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت است.

(سیم) تصدیق بنبوت محمد ﷺ و سلم است و بجمیع آنچه آن حضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آن حضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلا واجب است علم بتفصیل آنچه آن حضرت آورده از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر داده است بآن از احوال مبدأ و معاد مثل تکلیف عبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه های اعمال و سایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول ﷺ خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفصیل آنها معتبر است در تحقیق ایمان جمعی از علماء تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق بآن نماید مؤمنست هر چند هنوز بر تفصیل آن

جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید اینست آنکه اکثر مردم را در صدر اول علم باین تفصیل نبود بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار این است هم چنانکه مشاهده است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمانست و گاه هست که واجب میشود علم آنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهه های گمراه کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از این جهت که ایمان موقوف است بر آن و آیا معتبر است در تحقیق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول ﷺ و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علماء ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد.

مؤلف گوید اگر چه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی که غیر ایمان باصول خمسہ تفصیلا و بسائر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات

دین اسلام نشود زیرا کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج بیت الله و اگر کسی باشد که در حق او جهل به اینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکند و بعد از القای باو اگر قبول نکرد مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است.

(چهارم) تصدیق به دوازده امام است بعد از حضرت رسول ﷺ و این اصل مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرطست که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم به امامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان به نص خدا منصوبند نه باختیار مردم و آنکه حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از رأی و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان فایز می شد یا بجهت دیگر که موجب یقین ایشان می گردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چیز را به آن محتاج می شدند ملک بایشان القاء میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش می شد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو روند و آنکه بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی علیه السلام است و او زنده است و چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد به امامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافی است آن دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاری است و میتوان ترجیح داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل

و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را از علمای نیکوکار میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و آیا کافی است هر شخصی را که امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب و احادیث در رجال روایات هست که دلالت میکند بر این و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت.

مؤلف گوید که حکم عامی که شیخ زین الدین فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافی است بی وجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام آن را فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و آدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را از تشیع بیرون میبرد پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر می رود لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال

نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه امام قائم زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد و آنکه عالمند بجمیع علوم که امت بآنها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علماء و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد آنها بعد از موت به آسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه به عصمت ایشان قائل نبوده اند اولاً ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علماء آنها را اکثر تأویل کرده اند و قدح در سندهای آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در آنجا تفصیل است بآنکه اگر امامت دوازده امام را با بعضی از ائمه بعد از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سؤال کردن از فاطمه بنت اسد از امامت حضرت امیر علیه السلام محمول بر اینست پس فرموده است.

(پنجم) اعتقاد به معاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قائل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق به آنها اجمالا برای آنکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آن ها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر می‌رود و اما تصدیق به تفصیل آن ها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفصیلی که باخبار و احادیث رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها باعث قدح بایمان نباشد و هم چنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال آنها سیم در معنی اسلام است و در اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر است و بعضی گفته اند اظهار کلمتین است گو به آنها هم اعتقاد نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی که سابقا مذکور شد نیز اسلام را اطلاق میکنند حتی آنکه بر آن معنی که اعلائی مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد

و ثمراتشان آنها است که در معنی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است.

چهارم خلافت در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضا خلاف است در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف نزدیکند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه و اکثر علماء آنست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع در آن کرده اند و استدلال کرده اند بآیات و احادیث بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروغ در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قائلان اکتفاء بظن و تقلید استدلال کرده اند باینکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفاء باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل می شوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانی را بدلائل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مؤمنان جمعی باشند از علماء که دفع و رفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق بس است که بدلائل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانچه حق تعالی در قرآن دلایل

وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده - مرویست که حضرت رسول ﷺ و سلم از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناخته و بچه دلیل دانسته ای گفت پشکل شتر را در راهی که می بینم استدلال میکنم که شتری از این راه رفته و پی پا را که می بینم میدانم که آدمی از اینجا عبور کرده است یا این ستاره های روشن و زمین با این دریاها و کوهها دلالت نمیکند بر خداوند خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوت است و کسی که رجوع میکند بآثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر که را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بعبادات و طاعات امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبہ علم البقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علماء که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده می شود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پنجم خلاف است در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف به ایمان حقیقی در نفس الامر باشد آیا ممکن است که کافر باشد یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری

از آیات دلالت بر این میکند چنانکه فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ وَبَارِئٌ مِنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاهِيَةَ الْكُبْرَىٰ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ) الخ و از این باب آیات بسیار است و نسبت به سید مرتضی و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که بیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان بمحض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان با وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی هم چنانکه حق تعالی در شأن بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و اما به حسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد نزد خدا و بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت باین امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متأخرین از جانب سید مرتضی و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تأویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه ای نیست در آنکه زوالش ممکن

است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که از بعضی براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد بطریان ضد آن که شک باشد با ظن به تقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمحرّمات الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که بآن یقین متصف نبوده و در دعوی خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی بوده باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبہ حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال تقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد هم زوال آن بشبهه و هم صدور آن فعل هر دو از او ممکن است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی **(فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ)** که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است کوهها زایل میشود و آن زایل نمیشود و دیگر ایمانی است که بودیعه و عاریه سپرده اند که اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده که بخدمت حضرت صادق **(ع)** عرض کردم که چرا چنین می تواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمودند خدا عادل است و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس

ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عزّ و جلّ بعد از آن از ایمان بسوی کفر پس گفتم مردی کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود که بدرستی که خدا خلق کرده است همه مردم را بر فطرتی که مجبول گردانیده است ایشان را بآن نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردمان را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را نکرد. مؤلف گوید که گویا مراد به فطرت آنست که قابل کفر و ایمان هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشد قابلیت و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامه براهین و حجج و هیچ کس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایت خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها مؤید ایمان او میگردند و بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود مستحق آن هدایت نگردیده اند کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و محبوبتر بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره باین شد و محتملست که مراد از دو فقره آخر حدیث آن باشد که بعضی بآن هدایت عامه یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین است و معنی اول با بسیاری از اخبار موافق است و ایضا بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام مرویست که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد از

برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت باقر علیه السلام منقولست که بنده ای هست که در صبح و شام کافر است و بنده ای هست که در صبح کافر است و در شام مؤمن و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب می کنند و ایشان را معارین مینامند و ایضا از عیسی قمی منقولست که گفت من در دولت سرای حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و حضرت امام موسی علیه السلام کودکی بود و بره ای با خود داشت و بازی می کرد با او من به آن حضرت گفتم که ای کودک نمی بینی که پدرت با ما چه می کند ما را امر می کند بچیزی که بعد از آن نهی می کند قبل از این ما را امر کرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر می کند که او را لعنت کنیم حضرت در آن کودکی فرمود که خلق کرده است خداوند خلقی را برای ایمان که هرگز زایل نمیگردد و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب می کند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را با او عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بآن حضرت عرض کردم فرمود که او چشمه علم نبوت و پیغمبريست و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمی گردند و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان که هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است و اگر دعا و الحاح بکند در دعاء بر ایمان خواهد بود و بسند معتبر روایت کرده است که آن حضرت فرمود بدرستی که حسرت و ندامت و

ویل تمام ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود به آنچه دیده و دانسته است و عمل نکند به علم خود بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آن را برسیند بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوی تشیع می کنند فرمود که هر که کردارش موافق گفتارش باشد پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریه است و باو امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی خلق کرده است دل‌های مؤمنان را پیچیده بر ایمان حقتعالی اگر خواهد بشوراند آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر و نامی گرداند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیانست و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر او بسته شود و در آن وقت قرار میگیرد از تزلزل و از اضطراب بیرون می آید چنانچه خدا فرموده وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ در قرائت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میشود دل او از شک و شبهه و اضطراب.

مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاده از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان به مرتبه یقین کامل برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیاء و اوصیاء و اکمل مؤمنان است چنانچه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است

و تکلیف عامه خلق به آن حرج است بلکه از قبیل تکلیف به محالست ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد در زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکن است و درجات ایمان بسیار

است چنانچه دانستی در بعضی ممکن است که زایل گردد بشک بلکه بانکار برگردد و آن ایمان بمعاد است و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول الله داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند انکار مانند ابو جهل و احزاب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر علیه السلام را در روز غدیر و موطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار کردند پس تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حقتعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکن است ارتداد بکفر و زوال ایمان یا بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مثل سجده بت یا قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف به کعبه و امثال آن.

ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است بدان که اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمانی خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر به اخلال به یکی از آن عقاید حاصل میشود خواه به شک در آنها باشد یا به اعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمس مشروط است بآنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است

نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه به اظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا به انکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن بآفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم را در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف به آن و اما حکم مرتد مشهور میان علماء آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد در اسلام باشد به آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا و در این خلاقی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول هست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که توبه اش مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف به اسلام است و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنابراین اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او وزن او به او برنمی گردد اما بعد از عده گفته اند که

میتواند آن را بعقد دیگر خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز می توان خواست و این مسأله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند میان او و میان خدا نیز توبه اش مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالی است که خود بر خود لازم آورده است - و ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه می کنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلافت بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که برگردد او را میزند و جبر میکنند و بعد از آنکه مأیوس شوند او را میکشند و این احکام در باب مردانست و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمی کشند و هر چند مسلمان زاده باشند و در وقت هر نماز او را میزند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قائل شده که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قائلند خالی از قوتی نیست - و بدان که علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند آنها را و متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین اسلام است پس ضرور است که در این مقام بعضی مذکور شود بدان که ضروری دین امری را گویند که وضوحش در آن دین بمرتبه ای رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه به آن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها برکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و

قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز در طهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریخ وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکاه فی الجمله و روزه ماه رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع کردن در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدیق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شرابهائی که از غیر انگور می گیرند حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری دین شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میتة و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمه ها و خاله ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بنا بر احتمال و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بیجهت با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و جواب آن بنا بر احتمال

اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلقا صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدیق و خیرات بمیت نفع میبخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت و طی میشود و طلاق باعث تفریق می شود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و مرجوحیت و طی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راهزنی مسلمانان و حقیقت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان و لهذا خوارج و نواصب کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروری است و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب حق تعالی و حضرت رسول ﷺ بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد گردید و وجوب بیزاری از أبو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت بنا حق کرده اند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه متأخرین زیدیه که صریحا دعوی امامت کرده اند و بیزاری و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن

انس و هر که با حضرت امیر و حضرت حسین جنگ کرده است و توبه او معلوم نشده است و تبری از جمیع ایشان عموماً و اعتقاد بخوبی سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار خصوصاً خواص ائمه عموماً و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح کشیدن پاها در وضوء و رجحان از بالا بیائین شستن اعضاء وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب «الصلاه خیر من النوم» در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دویم بر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا ﷺ و ائمه و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان از شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقاً بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ و سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و مانند اینها بنا بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالف ذکر بحریر بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلقاً و عدم ساقط شدن عبادات و این را از جمله ضروریات دین اسلام میتوان شمرد مجملاً هر چه ظهورش در دین و ایمان و مذهب اثنا عشر بمرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد آن را داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علماء تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری این دین بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان بر جعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و در باب برائت از ابو بکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعداء و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که از ایشان بیزاری نجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر

آن ایراد نموده و حضرت امام رضا علیه السلام در رساله شرایع دین که از برای مأمون نوشته است فرموده است که محض و خالص ایمان آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضاء و اجزاء ندارد و همه باو محتاجند و او قائم بذات خود است و همه چیز باو قائم است و شنوا و بینا و قادر است در همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالمی است که به هیچ چیز جاهل نمی باشد و قادری است که هرگز عاجز نمی شود و بی نیازی است که هرگز محتاج نمیشود و عادل است که هرگز جور نمیکند آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق در عبادت و دعاء و امید داشتن و ترسیدن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده او است و امین او و برگزیده او است از خلق او و بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهنده نیست ملت و شریعت او را هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجت های خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم و گواهی است بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا بخاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم و متشابه و خاص و عام و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصه ها و خیرهای آن و به آنکه قادر نیست احدی که مثل آن را بیاورد و گواهی دهی که دلیل و راهنمایی بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او وصی و خلیفه و ولی او که نسبت به او بمنزله هارون است از موسی و او علی علیه السلام است که امیر مؤمنان است و امام متقیان است و کشاننده شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیاء و

وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست و بعد از او ائمه را یک یک شمرد تا حضرت صاحب علیه السلام.

و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان به وصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروه الوثقی و ائمه هدی علیهم السلام و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بدهی که هر که مخالفت ایشان بکند گمراه و گمراه کننده و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشانست ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی در عبادات و رد امانت کردن نیکوکار و بدکار و طول دادن سجود و روزه روز و عبادت شب و ترک محرّمات و انتظار بردن فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بصیر نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال و ضوئ را فرمود تا مسح پاها هر یک یک مرتبه و آنکه نمی شکند وضو را مگر بول یا غایط یا باد یا جنابت یا خواب و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را و فرمود نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی توان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر باهل بیت ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول «السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین» زیرا که تحلیل نماز به سلام است چون این را گفتی سلام را گفته ای و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هرگاه قصر

میکنی روزه را نیز میباید افطار کرد و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و بر او قضاء واجبست و قنوت سنت واجبست در نمازهای پنج گانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پائین قبر باید برفق و همواری برند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است. و بعد از آن احکام زکات مال و زکات فطر را و احکام حیض و مستحاضه را فرمود و فرمود روزه ماه مبارک رمضان فریضه است و روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست که به جماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرد فرمود جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجب است و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر علیه السلام فرمود که زنهار نخواهید زنانی که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد را بعقد دائم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آل او واجب است در هر موطن که نام آن حضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادهای یا کشتن حیوانات و غیر آنها و دوستی دوستان حق تعالی واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی پدر و مادر واجب است هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در

معصیت خدا جایز نیست زیرا که اطاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آنست و حلال است و اگر مو و پشم برآورده باشد و واجب است حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآن است و با فرزند پدر و مادر احدی میراث نمیبرد مگر زن و شوهر و کسی که خدا از ایشان در قرآن سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود را خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و به وزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت واجبه است از برای پسران و از برای دختر باعث گرامی گردیدن ایشانست نزد شوهران و حقتعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان مخلوق خدا است خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و به جبر قائل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قائل مشو که بایشان گذاشته است و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بی گناه را بعوض گناهکار عذاب نمیکند و فرزندان را به گناه پدر عقاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمی شود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و حقتعالی را هست که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزله است از آنکه جور کند و واجب نمی گرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را گمراه می کند و به معصیت می افکند و اختیار نمی کند از برای پیغمبری و برنمی گزیند از برای اطاعت کسی را که داند

که او کافر خواهد شد باو و اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناه و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمنی مسلمان است و هر مسلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زناکننده مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند و آنها که گناه کبیره میکنند که مستوجب حد میگردند مسلمانند نه مؤمنند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بر نیکی ها و نهی از بدیها واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفتی است بدل و اقراری است بزبان و عملی است باعضاء و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و نکیرین و مبعوث شدن بعد از مردن و صراط و میزان و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دریدند و زوجه آن حضرت را از خانه بیرون آوردند و با حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که به ظلم و جور شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنان که نیکان

صحابه را از مدینه بیرون کردند و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کردند و بیزاری از اشیاع آنها که با حضرت امیر علیه السلام جنگ کردند و ایضا مهاجران از اهل فضل و صلاح را از سابقین کشتند و بیزار از آنها که بر سر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است آنها که گم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی به ولایت حضرت امیر علیه السلام و کافر شدند بلقای آن یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان برپا نمیداریم از برای ایشان میزان را و حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قائدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشتباه پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجب است ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهاشم و سهل بن حنیف و عباده بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه و ابو سعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیاریش و هر چه بسیاریش مست کند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نمیخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که از خون است و حرام بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبابیر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام

کرده است آن را و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت آنها در صورتی است که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت خدا در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر اداء و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبت ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی عذر تأخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه در کتاب خصال اکثر این مضمون را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود به اینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر آنها فرمود که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند «تعالی جدک» و زن را که بقبر برند بعرض از جانب لحد برند و مربع کنند و خر پشته نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هتک حجاب آن حضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و میراث او را منع کردند و حق شوهر او را و قصد کردند که خانه او را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنت های رسول (ص) دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و

معاویه و اصحاب ایشان و خوارج و جبست و بیزاری از قاتل حضرت امیر
علیه السلام و جمیع قاتلان ائمه واجب است.

و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجب است جابر انصاری و عبد الله بن
الصامت را نیز حساب کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقاند نه
مؤمنان و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان
هرگاه پسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول مرتبه شرک بخدا ذکر کرده است
و چون این دو حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار علیهما السلام در بیان شرایع
دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم (هفتم)

چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند
تحصیل یقین به معارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی
گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا
که شرط است در تکلیف کسی که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و
تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن محال است و بعد
از آن مکلف میشود بآن خواه بلوغ شرعی رسیده باشد خواه نرسیده باشد پس
ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است که چند
سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف و مراتب ادراک مردم در قوت و
ضعف و بعضی از فقهاء گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر
عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که
مبادرت نماید به تحصیل معارف پیش از اتیان به اعمال و از شیخ طوسی نقل
کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف به معرفت می شود و
بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از

صبی تا بالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سالگی مکلف باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه نظری است آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است که این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم به کفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حقتعالی وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند در آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافری است که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل در بهشت شود بنا بر آنکه واسطه ای نیست میان این دو شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود در جواب گوئیم که ممکن است داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کرد نه حکم بکفر او حقیقت در مدت نظر و فکر بلکه به تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقی است بر آن حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد

او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی و نزد فقیر حق آنست که چنانچه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در حالی بمرتبه ای از مراتب ایمان مکلف است و خداوند میفرماید (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا) ما آتاهما حقتعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنکه قابلیت آن را باو داده است.

و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بنویسید از قول ما و اعتقاد ما آنست که خداوند حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل گردانید و در آن کتاب امر و نهی کرد امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر بخواب بروید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید بعد از صحت قضاء کنید و هم چنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتهی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چند خواهند می توانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه را بایشان تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت کنند همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه احترازی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی من نمی یابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم

برمی گردند و آب از دیده های ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر آنچه بایشان داده است و ایشان را شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آن حضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن پرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی او است یا باعث سخط و غضب او است و خدا فرموده است **(فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است **(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)** حضرت فرمود یعنی راه را به او شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک می کند و باز فرموده است ما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنکه حق بر او وارد می شود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول کند و خواه قبول نکند و کلینی روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از آن حضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که تلقین او کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بوسع و آسانی و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب

و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را نیست بر همه خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کند و ایضا از آن حضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا عملش را از بندگانش محبوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آن حضرت که رسول خدا ﷺ فرمود که برداشته اند

از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اگراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه ها در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی آنها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام ما مجملا معلوم است که تا حقتعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکنند و اتمام حجت انواعی دارد و یک قسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمانند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است (اول) آنکه بمحض حسن ظن پیدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بآن بهم رسیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد (دویم) آنکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه بگوش او خورده است و در اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی دلایل بهم رسانیده است او نیز بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعت و عبادات و در تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب

نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزايد خواهد بود تا آنکه با علی مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله به ایشان عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی علیهم السلام خواهند بود و اگر العیاذ باللّٰه از دین برگردند تقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد اهل خلاف میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا **(لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)** البته حقتعالی به الطاف خفیه وسیله ای از برای هدایت ایشان برمی انگیزاند و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد چنانکه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بحق ندهند و راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشند داخل مرجون لامر اللّٰه باشند اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر به بهشت عنبر سرشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر اللّٰه و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حقتعالی بر احدی از عباد ظلم نخواهد کرد و تا حجت بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست بلکه اجمالا کافی است و به همین قدر که مذکور شد اکتفاء توان نمود.

فصل بیستم در بیان انواع گناهست و توبه از آنها و در آن دو مقصد است

(مقصد اول) در بیان گناهان صغیره و کبیره است

بدان که مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و در آنچه شیخ طبرسی و بعضی از علماء گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند به اعتبار نسبت بما فوق و بما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر به نامحرم به شهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافات با اخبار و آیات بسیار دارد چنانچه حقتعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسواکننده که موجب حد باشد مگر اثم یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که گناهان کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمیشد آن باشد که گناه را حقیر نمیباید شمرد و معصیت خدای کبیر صغیر و حقیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم و بزرگ است بلی بعضی گناهان از بعضی بدترند و بعضی نسبت خوردتر مینماید پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا

دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمی‌رود و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و خداوند بفضل خود آنها را میبخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمی‌فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید گفته که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر را بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید بود و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد از آن عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل می‌آید و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می‌آید و بنا بر این فرق مابین صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع از گناهان صغیره و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل شده اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل می‌آید و بنا بر این فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یک نوع نباشد به حیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از اجتناب باشد و هرگاه که گناه او را میسر شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب شدن صغایر بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در ما بین آن ندامت و

پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علماء و اخبار اختلاف بسیار است در آن و بعضی گفته اند هر گناهی است که حقتعالی در قرآن مجید و عید عقاب در آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن مشعر بر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بآن در قرآن یا در سنت شده باشد.

و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دویم قتل آدمی است بنا حق سیم فحش گفتن بزنی عقیقه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده گناه دیگر بر آن افزوده اند لواطه و سحر و غیبت و ربا و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف به کعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را بر آن اضافه کرده اند خوردن میت و خون و گوشت حیوانی که بغیر نام خدا کشته باشند در غیر ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پیریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت به هفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث

معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد با ترک فرایضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکات.

دویم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمر بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکاه واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد امام و خدا را شکستن یا عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب به هشتاد میشود و والد حقیر در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کفایت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تأخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن بیلادی باشد که در آنجا عالمی

نباشد و مسائل دین خود را اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول ﷺ و ائمه و غیبت و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام پیدر و مادر آن کس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند کراهت داشتن از قضاهاى خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عدالت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغير حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قرمساقي در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر ببدیها و نهی از نیکی ها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن بایشان و آزار نمودن بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع کردن و تعصب کشیدن بغير حق و بظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجالس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت هم نشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از مسکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکنند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تحریر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آن است که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا

و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثناء کرده اند از غنای حرام و حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام حسین علیه السلام را نیز استثناء کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی باز استثناء کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسها از برای زنان و مردان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثناء این ها نیز خالی از قوت نیست چون احادیث معتبره نیز در این ها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه این ها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش آیند است هر چند تحریری در آن نباشد و همچنین گاه هست که قرآن و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیح ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن وارد شده است ممکن است که محمول بر این باشد و آنچه تصریح بترجیح و غناء در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غناء را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند.

و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال این ها اما در کبیره بودن این ها خلاف است و کسی که غناء را کبیره داند اینها را بطرق اولی کبیره میدانند و بعضی از علماء دف بی سنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقاً حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه در آن گروبندی باشد مگر در شمشیر بازی و اسب دوانیدن و اشتر و استردوانی و الاغ دوانی و فیل دوانی و

تیراندازی و در قمارهایی که نهی آنها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن آنها و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند گرویندند و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن بنرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند باین ها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را حرام است خوردن و نگاهداشتن آن کفر است و بازی آن شرکست و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت کبیره هلاک کننده است و کسی که بازی میکند و دست در میان آن گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساویند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما بگرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر بگرو بندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا اگر غرض از ورزش غلبه بر دشمن باشد و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث بکشتی گرفتن حسنین در حضور حضرت رسول

و تحریص کردن آن حضرت و جبرئیل هر یک از ایشان یکی را
استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد.

و علامه جزم کرده به حرمت انگشتر بازی و استعمال آنکه در دست من جفت
است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله به گرو انداختن و به یک پا
ایستادن و یک پا دوییدن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار
داده باشند یا نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو براه دور فرستادن و گرو
دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن
کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه ها
جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون
عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و
پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام
میدانند و این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن
دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه ها و
ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام
خواهد بود و اکثر علماء حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ با یکدیگر
انداختن خواه عوض قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقاً آنها را تحریص بر
جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه
حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که
مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریف
حسن پسران ساده و مزلف مطلقاً خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و
خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز

کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن گرهی است یا افسونی است یا سخنی است که تکلم کنند بآن یا بنویسند یا عملی بکنند که تأثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردند و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشی امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از آنها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهنات باشد و شهید گفته است که از جمله سحر است نیز نجات و طلسمات و خلاف نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا کبیره است اما یاد گرفتن را بعضی تجویز کرده اند آن را نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین گفته است که چون حضرت رسول ﷺ انگشتها را گشود و از میان انگشتهای مبارکش آب جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتها را بیکدیگر میچسبانید و میخوابانید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیاء از آن واضح تر است که احتمال سحر در آنها رود و نهایتش چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت رسول ﷺ معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر انشاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه ای تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن اما میند و اکثر این حدیث را حمل بر آن کرده اند که بقرآن و ذکر و دعاء حل کن و برطرف کن سحر را نه بسحر و کسی که حلال داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه حرام است کهنات و گفته اند آن عملی است که موجب

اطاعت بعضی از جن گردد و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که کھانت کند یا کھانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است که معرکه گیران به جلد دستی کاری چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که در این زمان ها کسی نمیداند و مخصوص انبیاء و اوصیاء خواهد بود و بر فرض محال کسی که داند در این اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانکه شیخ شهید گفته است احوط و اولی اجتناب از همه اینها است و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن است بعلامتی که از مشابھت ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق می گردانند بعضی از مردم را بیعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه سخنی مذکور شد از باب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است که جزم بآن بکنند و امر حرامی را بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم گردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند در خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر

مأکول اللحم حرام است و در عذره و بول مأکول اللحم خلاف است و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد و حیوان را بآن چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه را در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی و خریدن و فروختن آلت های لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خردند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد بآن هیئتی که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در آن صورت حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آن را نشکسته بفروشد برای آنکه مشتری آن را بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی گفته اند تا آن را از هیئت خود نیندازد نمیتواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه به راه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علماء آنست که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای

این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که برای این میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلاف است در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرّمات و ایضا خلاف است در فروختن مسوختان مانند میمون و فیل و درندگان مانند شیر و پلنگ و اشهر جواز است خصوصا حیوانات شکارکننده مانند یوز و چرخ و عقاب و مشهور میان علماء جواز بیع گربه است و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و پلنگ و این البراج گفته است ثمن گربه را تصدق باید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر مأکول اللحم را مانند مسوخ و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرّمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و یا جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتهای که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند گو سایه نداشته باشد و بعضی صورت ذی روح حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگر چه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه بعضی از علماء قائلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن بآنکه اوضاع

فلکی را تأثیر فی الجمله هست مانند تأثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علماء فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث میشود یا آنکه حق تعالی این را علامتی برای امری قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه است و اکثر علماء نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس و بعضی از علماء گفته اند اگر اعتقاد بتأثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیاء و اوصیاء است و این یک راه علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود و بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و خدا قادر است که بدعاء و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل گرداند بسعادت و بترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد آن را نحس گرداند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلا یا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعاء فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر

وفاق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستاره های عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن بوده و هست و در میان عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیله شارع معلوم است که بنای عادت و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره های عقرب بیرج قوس منتقل شده است.

و اما علم هیئت افلاک و کمیت و کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاد در این موجب تزییع عمر است و اکثر مبتنی

بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و آن را از مشکلات آن فن شمرده اند و ارساد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیاء و اوصیاء که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی از آنکه مثمر مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلاه و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهید فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد بمطابقه آنها با واقع آنها زیرا که علم غیب مخصوص خداست و اگر بر سبیل فال نیک شنود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ و سلم فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراحت داشت. مؤلف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق نمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن عراف وارد شده است و این جماعت که خبر از

آینده می‌دهند بظن و تخمین عرافند و آنکه می‌گویند که رمل از حضرت دانیال مأخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه بن محبوب از هشیم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر می‌دهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از چیزهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا ص فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه می‌گوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است - و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی که از برای فریب دادن مردم باشد و اکثر فقهاء گفته اند که حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه برابر و گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص زنان نباشد مانند عمامه و کمر بند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکال نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را به نیل و سرمه حرام دانسته اند و این نیز خالی از اشکال نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق ع منقولست که حقتعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن خواهند بود چنانکه آن‌ها دشمن منند و اکثر علماء گفته اند که جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند مزد

میتوان گرفت و اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و هم چنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضاء و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز دادن مؤذن و پیش نماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشند میتواند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علماء گفته اند که جایز نیست خریدن و فروختن قرآن مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار در نهی آن وارد شده است و از جمله آن ها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود مصحف ها را بفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمائی در خریدن آنها فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار مخرورقی را که قرآن بر آن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و زرش بر آنکه فروخته است حرام است و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که فرمود بخرم مصحف را دوست تر میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهیت می کند و بر اجرت گرفتن کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام میدانند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا اجرت را بازای غیر قرآن گیرد از آیه و خمس و عشر و جزو و امثال این ها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علماء آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده از آن را اجرت گرفتن برای تعلیم مکروه است و اگر اول

شرط کند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علماء اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال آن را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آن است که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آن را از برای زنده یا مرده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل بر آنکه شرط کرده باشند کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمی کنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکنند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی او کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند آن را و گفته اند مکروه است عشر آن را بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی هست که عشر مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که صلاحیت آن ندارد آن مرد گفت این معاش من است حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر

از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام قرآنی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز آن را مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم نمی آید که بنویسند قرآن را مگر بسیاهی چنان که اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن حضرت امیر علیه السلام نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن حرام دانسته و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علماء آن است که طلاکاری کردن مسجد حرام است بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حقتعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس می کند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول بایشان است در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان به هیچ وجه نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه

یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علماء آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن کتب منسوخه و یاد گرفتن و یاد دادن آن مانند توریه و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتب سنیان و سایر مخالفان و کتب حکماء و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علماء آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان می توان خرید و قبول هبه کرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول می توان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر این کس را حواله کنند بر محل باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه می توان برداشت و از مال فرزند بالغ می تواند نیز برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه بر ندارد و اکثر گفته اند که زنان نان و نان خورش را بدون اذن شوهر تصدق می توانند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی را به کسی داده باشند که بفقرا یا علماء یا صلحا بدهد مشهور آنست که اگر خود احتیاج داشته باشد و موصوف باین صفت باشد از برای خود می تواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران بر ندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد بر ندارد اما بعیال خود می تواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علماء آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است

و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و جهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرّمات که جمعی از اکابر علماء تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصه هائی است که همه آن ها دروغ است مانند قصه رموز حمزه و افسانه های معلوم الکذب یا بعضی از آن ها که معلوم الکذبست مانند روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیاء و نسبت فسوق و معاصی بایشان با مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افتراء بر اکابر علماء شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آن ها باشد یا از برای تقیه مضطر شود به خواندن و شنیدن آنها چنانکه آیه (سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ) بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر.

و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب بقصه های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگ های واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است حرام است شب نشینی کردن بذكر دروغ و قصه های اختراعی و قصه هائی که دروغها بر آن ها زیاده کرده اند و به قصه های دیگر مکروه است برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از آن حضرت سؤال کردند از قصه خوانان آیا حلال است گوش دادن بسخنان ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر کس گوش اندازد بسوی سخن گوئی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن

گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آن حضرت پرسیدند از قول خداوند که شعراء پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعراء قصه خوانانند و احوط آنست که قصه های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحت یا فایده دین زیرا که حق تعالی فرموده است وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ الْخَبِيثِ الَّذِي يَتَّبِعُ أَهْوَاءَ غِيَاظِهِ وَ يَبْغِي الْفِتْنَةَ وَ يَكُونُ مَكْرُومًا هَسْتِ كِه مِيخَرْد حَدِيثِ بَاطِلِي رَا اَز بَرَايِ اَنَكِه مَرْدَم رَا اَز رَاِه خِدا غَافِلِ گَرْدَانِد وَ بَآيَاتِ قُرْآنِ اسْتِهْزَاءِ كِنْد اِينِها اَز بَرَايِ ايشان عِذَابِي هَسْت خِوار كِنْدِه وَ شَيْخِ طَبْرَسِي وَ سَايِرِ مَفْسِرانِ رِوايَتِ كَرْدِه اِنْد كِه اِين آيِه دَر شَأْنِ نَضْرَبِ بِنِ الْحَارِثِ نَازِلِ شَد كِه او تِجَارَتِ مِيكَرْد وَ مِيرِفَتِ بَطْرَفِ فَارسِ وَ اِخْبَارِ پادشاهانِ عِجْمِ رَا مِيخَرِيد وَ مِي آوَرْد وَ اَز بَرَايِ قَرِيشِ نَقْلِ مِيكَرْد وَ مِيكَفَتِ مُحَمَّدٌ ﷺ شِما رَا خَبَرِ مِيَدِهْد بِه حَدِيثِ عَادِ وَ ثَمُودِ وَ مَن اَز بَرَايِ شِما نَقْلِ مِيكَنِمِ قِصِه هَايِ رِستَمِ وَ اسفنديارِ وَ اَكاسِرِه وَ پادشاهانِ عِجْمِ رَا پَسِ خِوشِ مِي آمَدِ اَنِها رَا شَنِيدِنِ اَنِها وَ تَرَكَ مِيكَرْدِنْدِ شَنِيدِنِ قُرْآنِ رَا اِينِ رَا اَز كِلِينِي رِوايَتِ كَرْدِه اِنْد وَ كِلِينِي وَ شَيْخِ طُوسِي بَسِنْدِ حَسَنِ كَالصَّحِيحِ اَز حَضْرَتِ صَادِقِ ؑ رِوايَتِ كَرْدِه اِنْد كِه حَضْرَتِ اميرِ ؑ قِصِه خِوانِ رَا دِيدِ كِه دَر مَسْجِدِ قِصِه مِيخِوانَدِ تَازِيانِه بَرِ او زَدِ وَ او رَا اَز مَسْجِدِ بِيروِنِ كَرْدِ وَ اِبْنِ بابُويِه بَسِنْدِهَايِ مَعْتَبِرِ اَز حَضْرَتِ صَادِقِ ؑ رِوايَتِ كَرْدِه اِسْتِ كِه حَضْرَتِ رَسولِ ﷺ فَرْمُودِ كِه چُونِ بِه بِيِنْدِ مَرْدِي رَا كِه دَر رِوزِ جُمعِه اِحاديثِ جاهليَتِ وَ كُفْرِ رَا نَقْلِ مِيكَنَدِ بَزِينِدِ بَرِ سَرِشِ اِگر چِه بَسَنگِ رِيزِه باشَدِ وَ خِوانَدِنِ شَعْرِي كِه مَشْتَمَلِ بَرِ دَرُوعِ وَ لَعْوِي نَباشَدِ مَجْوزِ اسْتِ وَ بَسِيارِ خِوانَدِنِ وَ شَنِيدِنِ اَنِ مَكْرُوهِ اسْتِ سِيما دَرِ مَاهِ رَمْضَانَ وَ دَرِ شَبِ جُمعِه وَ رِوزِ جُمعِه وَ دَرِ مَطْلُوقِ شَبِ وَ دَرِ حَالِ اِحْرَامِ وَ دَرِ حَرَمِ وَ هَرِ چِنْدِ شَعْرِ حَقِّ باشَدِ وَ

منقولست که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقولست که هر کس که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره آن در آن روز همانست و از حضرت رسول ﷺ منقولست که شعر از شیطان است اما از آن حضرت روایت کرده اند که از جمله حکمت است شعر و از حضرت امیر علیه السلام و از حضرت امام رضا علیه السلام و سایر ائمه شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن میفرموده اند و احادیث بسیار در فضل و ثواب در مدح حضرت رسول ﷺ و ائمه و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام وارد شده است و خلاقی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسری مطلقاً حرام است اگر چه در اخیر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر چه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون می برد لیکن اشتراط مروتی که فقهاء گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذبست اگر حمل بر تجویز مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذبست و حرام است و بعضی گفته اند کذب از آن حیثیتی حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرّمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و اگر علماء اینها را حرام دانسته اند مطلقاً اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمی شود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است

و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر این است و هم چنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار دلالت بر آن میکنند اما ظاهرا محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرّمات تجسس عیوب مؤمنان است و آیات و اخبار بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان و یا از رخنه ها و روزنه ها نظر به حرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خودش هدر است اما آنکه باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامعه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام نیست و اگر حریر محض نباشد یا پنبه و کتان و پشم و امثال اینها قصور ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که بر رو نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و مست کننده بایشان آشامیدن حرام است و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال و نگاهداشتن خلافت و احوط ترکست و نقره کمی که استعمال کنند مانند سردسته شمشیر و زنجیر و جلقه نقره و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب می باید کرد و بعضی تجویز کرده اند

زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و
 احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده
 است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا
 توان کرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و
 امثال آن میسازند خلافت و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و
 مساجد و مشاهد را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و همچنین
 خلافت در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و سرقلیان ها و میانها و
 نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصا از نعلبکی
 که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لوله های طلا و نقره دور نیست که مجوز
 باشد و در سرنی که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره باشد احوط است و آئینه ها
 و صندوقچه های ملبس به طلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست از
 همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرفهای دیگر
 برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است
 و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است از روی
 شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مزلف نیز و در این خلاقی نیست ظاهرا میان
 علماء و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا ﷺ
 منقولست که زنهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیاء و پادشاهان که فتنه
 ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانه ها و فرمود که هر که پسری را بشهوت
 ببوسد حقتعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقول است که هر که
 پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را جمیع ملائکه آسمان و زمین و خدا
 مهیا کند از برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم از برای او و اگر از روی
 لذت و شهوت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن بدن زن را

میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن به عورت مرد و واجب است مرد را و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر و خصیه ها و حلقه دبر است و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور اقویست و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرمند بر زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت او را و او نیز تمام بدن شوهر را میتواند دید حتی عورت و هم چنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر شوهر ندارد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید غیر عورت مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتوان کرد بغیر شهوت لمس نیز میتوان کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم رو را و دستها را و سینه ها را و سر و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستها نمی توان دید بی ضرورت خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند که یک نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و بر نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلافتست و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و خواجه سرایان که ذکر و خصیه های آنها را بریده باشند خلافتست بعضی گفته اند مالکه خود را

میتوان دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه خود را نیز
میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگر چه بعضی
از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا اول و از این قول چند فرد را
استثنا کرده اند (اول) کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کردن بر او
و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او نیز میتوان نظر کرد و در روایات
دارد و هم چنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد
(دویم) کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و مو و در سایر
بدن بغیر عورت خلافت و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند (سیم)
مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در
امانند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز میدانند و اول اقویست
(چهارم) مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانچه که
در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکردند
بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است (پنجم) نظر کردن بدختران کوچک و
زنان پیری است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور (ششم) در حال
ضرورت جایز است نظر کردن فساد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت
حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز
خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف
است و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان
غیر رو و دست خود را از او بیوشانند و مشهور میان علماء آن است که زنان را
نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثناء کرده اند
و خالی از قوت نیست چنانکه در اعصار رسول ﷺ و ائمه زنان به مجلس
مردان می آمدند و در نمازها حاضر میشده اند و از برای حوائج بازارها می

رفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند. و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی گفته اند مطلقاً حرام است و بعضی بالتذاز و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر ضرورت سخن نگوید و نشنود بهتر آنست که زن در پس درآید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی دبر زن خلافت بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است ذکر را بدست یا سایر بدن بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا منی بیاید جایز است و بچیز دیگری جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و تناری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه ای باشد که صاحبش راضی نیست گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه او صریحاً رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علماء حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دائم خواسته باشد بدون رخصت او بیرون ریخته و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را ده اشرفی بزن باید بدهد خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر بر رخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از

مردان حرام و از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایط متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر و عمه و خاله و دختر رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و اگر کسی زنی را به عقد یا بملک وطی کند حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا رود و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او و هر چند پائین روند و اگر عقد کند زنی را و او را وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان و دختران آن زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد او است دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود میتواند خواست دختر را و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر در یک وقت بعقد خود نمیتواند داشت خواه خواهر پدری یا خواهر مادری یا خواهر مادری و پدری و خواه بعقد دائم و خواه بمتععه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر آن زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقاً جایز دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسأله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع بشود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقاً باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک

شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند که کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علماء گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او است و وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و آنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگری او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین وعده وفات و عده شبهه و میان عقد دائم و متعه و در مدت استبراء کنیز خلاف است و اظهر آنست که در آن جاری نیست و اکثر علماء گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکام که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکنند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر دارد یا در عده رجعی باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود آن زن بر زانی و دلیلش سخنی هست و در عده باینه وعده وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند بآنکه او

را بخواند بآن حرامی که بیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلافت در نکاح زنانی که مشهورند بزنا و اشرکراحت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی العیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علماء گفته اند که باصرار آن زن بر شوهرش حرام میشود اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمی شود و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجداات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختران پسر او هر چند پائین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که بر مفعول چیزی از اینها حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و مستندی ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل باشد بحرمت نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دائم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دائم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند تا محلل در میان در

نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهر بآن لعان کند حرام مؤبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنانست و از جمله آنها آنست که هر چهار شب یک شب نزدیکی از ایشان بخواهد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصاء نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرامست و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقیق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است. و احکام صید و ذبایح و محرّمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرّمات ذبیحه خلاف بسیار است از چهار تا هفده (اول) خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده اند (دوم) سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست (سوم) ذکر است و در آن هم خلافی معلوم

نیست (چهارم) خصیها است و آن را نیز بی خلاف نقل کرده اند (پنجم) سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباث (ششم) مثانه است یعنی محل اجتماع بول (هفتم) مراره یعنی زهره (هشتم) مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد (نهم) فرج ماده است بیرون و اندرونش (دهم) نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده شده است (یازدهم) علیا است و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت دبر کشیده است (دوازدهم) غده ها و گره ها است که میان چربی گوشت میباشد (سیزدهم) ذات الاشاجع است و آن پی هائی است که در پشت پاهای حیوانات میباشد (چهاردهم) خرزه دماغ است و آن غده خاکستری رنگی است که در میان مغز کله میباشد مانند کرمی که تقریبا بقدر نخودی است (پانزدهم) حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم (شانزدهم) عروق است و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید تمام گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که یهود میکنند (هفدهم) دو گوش دلست و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و گوشهای دل که اکثر علماء مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است. و به این سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار آنکه غالبا آنها را با پوست میبزند و بچنین حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکلت با آنکه احادیث در باب کله و پاچه وارد شده است بدون استثنائی و قیدی و ممکنست که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا

واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهد داد از برای شما گوش شما و دیده های شما و جلود شما و احادیث معتبر وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره انسان بخورد بتنهائی گوشت آن حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و بعضی گفته اند که حدش آنست که گوشتش بد بو شود و باستبراء از جلال بودن بدر می آید که علف دیگر بآن بخوراند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک به آنها بخوراند و مشهور آنست که چهارپائی را که آدمی آن را وطی کند گوشت و نسلی که بعد از آن بهم رسد حرام است و واجب است که آن را ذبح کنند و به آتش او را بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آن است که حیوانی که شیر خوکی بخورد و اگر گوشتش به آن نروئیده و استخوانش به آن محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آن را استبراء کنند و اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن و نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفاء و شیره انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود و یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست و بدان که تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول از خانه آنها خوردن که حقتعالی در قرآن فرموده است (**وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ**

(یعنی حرجی بر شما نیست به آنکه بخورید از خانه های خود بعضی گفته اند مراد بخانه های خودشان خانه های اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای

آنکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت آنهاى دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است (أَوْ بِيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ) یعنی یا خانه های پدران شما یا خانه های مادران شما و خلاف است در آن که اجداد در پدران داخل است مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلاف است در آنکه جدات در مادران داخلند مثل مادر مادر و مادر پدر (أَوْ بِيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ) یعنی یا خانه های برادران شما یا خانه های خواهران شما برادر و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری (أَوْ بِيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بِيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بِيُوتِ خَالَاتِكُمْ) یعنی یا خانه های عموهای شما یا خانه های عمه های شما یا خانه های خالوهای شما یا خانه های خاله های شما اینها نیز اعم اند از آنکه خالو و عموی پدری باشند یا مادری یا مادری یا پدری مادری و ظاهرش آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی یا آن خانه ای که مالک باشید شما کلیدهای آن را بعضی گفته اند مراد خانه بنده آدمی است زیرا که مال او از آقا است یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد که نداند از اوست و از حضرت صادق عليه السلام منقولست که مراد از آن

مردی است که وکیلی داشته باشد و در مال او قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد (أَوْ صَدِيقِكُمْ) یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند مراد آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد هم چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است از حضرت صادق ع منقولست که بخدا قسم که او مردی است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و روایت دیگر وارد شده است که آن حضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مالکست بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید ایضا از آن حضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آن است که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند او و از این عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه پدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً) یعنی نیست بر شما باکی و جرمی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق و بدان که ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه این جماعت مطلقاً چیزی نمیتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشند خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است از چیزهایی که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بسیار بی وجه است و گویا از برای این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را

بر این گذاشته اند که در این صورتهای ظن برضای مالکست و گفته اند که چون ظاهر حال در این خانه ها آنست که صاحب آن راضی باشد بخوردن این را قائم مقام اذن صریح گردانیده اند هم چنانکه در صورتی که قرائن اذن واضحست رخصت طلبیدن قبیح است و سمح مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر نمایند او بگوید که اذن میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند که اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه منقولست که باکی در خوردن نیست از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف.

و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان از بابت رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوه آن باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگانش کرده است و بعضی گفته اند که این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج به اذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرطست مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در این آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد

شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه یار و برادر مؤمن خود و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده اند هرگاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرش های ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن بآب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از آستین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجاء و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساویند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحرای مباح میروید و هم چنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول ﷺ که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارند با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد (دویم) مشهور میان علماء آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار و اقسام این ها یا خوشه گندم و جو و اشباه این ها حتی اینکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث

صحیحی که بر منع آن شده است و آن‌ها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بردارد و علم و ظن بکراهیت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علماء آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهُو و لعب و سیر باشد حرامست و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول ﷺ و سلّم یا ائمه حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبت‌ها طیانچه بر روی زدن و رو را خراشیدن و مو را کندن و بریدن و ایضا مشهور میان علماء حرمت جامه چاک کردنست مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را از برای پدر و مادر و در روایت معتبره بعضی جامه دریدن زن را مطلقاً تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترکست و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرامست و طیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعه‌ها اگر ظن قتل نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال این‌ها با نهایت احتیاج و هیچ یک از این‌ها غیر حاذق را جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی باشد با ایشان و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه‌ای در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نیفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و زن و مرد محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را دو میانه کنند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نهی کرد رسول

خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه ای نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ﷺ و سلم فرمود که پسر و پسر را و دختر را و دو دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رختخواب نخوابند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در برگردد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن نشانند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشانیدن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهراً جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حقتعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانه ها غیر خانه های خودتان تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول ﷺ روایت کرده اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحیح کنید که خبردار کنید اهل آن خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه گفته اند بآنکه سه مرتبه بگویند السلام علیکم داخل شود اگر رخصت بدهند و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما که شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیاید در آن خانه احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکرده های شما داناتر است بر شما باکی نیست و گناهی نیست که داخل شوید در خانه هائی که

محل سکناى مخصوص مردم نيست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعى از برای شما هست يا متاعى برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا ميداند آنچه را اظهار ميکنيد و آنچه را پنهان ميکنيد و دور نيست که ديوان خانه هاى اکثر مردم که قرآين اذن دخول در آنها باشد اين حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقولست که رخصت طلبيدن سه مرتبه است (مرتبه اول) ميشنوند (دويم) حذر ميکنند (سليم) اگر خواهند رخصت ميدهند و اگر خواهند رخصت نميدهند پس اگر رخصت نطلبيد برمی گردد و بسند صحيح از آن حضرت منقولست که استيناس که حقتعالى فرموده بر زمين زدن نعل و سلام کردنت و على بن ابراهيم از آن حضرت روايت کرده است که بيوت غير مسکونه که رخصت طلبيدن در کار نيست حمامها است و کاروانسراها و آسياه در اينها بي رخصت ميتوان داخل شد. و کلينى بسند معتبر روايت کرده است از حضرت صادق عليه السلام که رسول خدا صلى الله عليه وآله نهي کرد از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر بر رخصت اولياء ايشان که اختيار ايشان با آنها است و ايضا بسند صحيح از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده است که مي بايد رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه پسر خود شود در کار نيست که رخصت بطلبد و بسند ديگر روايت کرده است که پرسيدند از آن حضرت که مرد مي بايد رخصت بر پدر خود بطلبد فرمود بلى من بر پدرم رخصت مي طلبيدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت مي طلبيدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و راضى برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نيكوتر است و ايضا بسند صحيح روايت کرده است از آن حضرت که مرد مي بايد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حديث ديگر فرموده که کسی که

بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمی دهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده است که ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما آن ها که بنده و ملک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامه های خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه آنست که خود را مستور میدارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان برگرد شما میگردند و در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت می طلبیدند آن ها که پیش از آنها بوده اند از بالغان آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتی است که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار اینها مستنبط می شود که اکثر علماء متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران این ها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت می کند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را نیز باید مذکور ساخت اول آنکه حقتعالی فرموده و امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این امر میکنند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آن که مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول

بر استحباب باشد یا تقیه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اقلاً فرقی میان ایشان و آزاد باشد و مؤید قول این جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان باشد با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را تمرین بر این بکنند و آنکه فرموده است که باکی بر شما و ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استجابی نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدنست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب برمی خیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامه ها و همچنین بعد از عشاء وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بغیر اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانه او در میان خانه خود تو باشد و خدا از برای

این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم (طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ)

تأکید و تعلیلی است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را بایشان احتیاج و ایشان را بر شما رجوع است و اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار میشود- و از جمله احکام ضروری سلام و جواب است حقتعالی میفرماید (وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا) هرگاه تحیت کنند شما را به نوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آن را بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است رو از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است:

(اول) خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته است تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخلست و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شاملست چنانچه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش اینست و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید آن را پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص سلام یا هر سلام و دعائی و اکرامی را شاملست چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر علیه السلام منقولست که اگر یکی از شما عطسه بکند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن علیه السلام یکتای گلی از برای آن حضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تأدیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردنست و کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که رد

جواب کتابت واجب است مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت با حسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتی است که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السّلام علیکم در جواب بگوید و علیکم السّلام و رحمه الله و برکاته زیرا که تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی علیکم و بعضی گفته اند که هر دو از برای مسلمان است و روایت کرده اند که مردی آمد بنزد حضرت رسول ص و گفت السّلام علیک فرمود علیک السّلام و رحمه الله دیگری آمد و گفت السّلام علیک و رحمه الله حضرت گفت السّلام علیک و رحمه الله و برکاته دیگری آمد گفت السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته حضرت فرمود و علیک السّلام و رحمه الله و برکاته صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دویم زیاد کردی برای سیم زیاد نکردی فرمود سیم چیزی از تحیت را برای من نگذاشت پس من او را بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل در تحیت است و جوابش واجبست و تحیتهای قول دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

(دویم) بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السّلام علیک یا علیکم السّلام صحیح است و واجب است رد آن و علامه گفته است اگر علیکم السّلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول ﷺ آمد و گفت علیک السّلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السّلام تحیت مردگانست چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنکه جواب تو گوید

میگوید و علیک السّلام و همچنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السّلام و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر ابن ادریس آنست که در هیچ یک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است.

(سیم) خلاف است در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السّلام به تقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره این است و اگر سلام کننده یک کس باشد و علیک السّلام و اگر واو آن را بیندازد و بگوید علیک السّلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کند بر هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام عامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب کافی است

و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافری سلام کند بگوئید علیک.

(چهارم) ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست.

(پنجم) دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط میشود اما شرطست که آنکه جواب میگوید داخل آنها

باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر عرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بلکه باید مقصودش سلام بر همه باشد و خلافت در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه احوط آنست که اکتفاء نکند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافت و ظاهر آیه وجوب است.

(ششم) مشهور آنست که وجوب رد فوری است و کسی که تأخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند.

(هفتم) اکثر علماء گفته اند واجبست جواب را به سلام کننده بشنوند در غیر حال نماز تحقیقا اگر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بر کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده ای و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجب است جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و

بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام می کنند آن دعا است نه تحیت و جواب آن واجب نیست سنت است. مؤلف گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کند گناهِش بر آنها خواهد بود و در جامع الانوار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متأخرین اعتناء باینها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب رد میتوان کرد.

(هشتم) بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورتست و اکثر متأخرین توقف کرده اند بنا بر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر علیه السلام سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میگفت میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود بر من گناه زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام

میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این صور.

(نهم) خلاف است که آیا ابتداء سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علماء گفته اند جایز نیست و خلافتی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده که اگر محتاج شوم به طبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو نفعی باو نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر سلام بر ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده جواب او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند خدا تو را یا «انعم الله صباحک» یعنی خدا نیکو کند صباح ترا یا اطل الله بقائك یعنی دراز گرداند حقتعالی بقای تو را و اگر رد سلام کند بگوید و علیک کلام علامه تمام شد و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید علیک السلام و اگر اهل ذمه سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم

و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقاً ابتداءً بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حالت حاجت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم بواو و بدون واو و هر دو جایز است و بعضی از عامه باو او را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام را بایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترکست آیا جواب ایشان یکی از این جوابها که مذکور شد واجب است خلاف است و احوط آنست که ترک نکند و آن عبارات غیر سلام را علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که به حضرت صادق علیه السلام گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی باو بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد تو را در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا دیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود که دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه کند دست را بشوید و وضو بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کنید و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علماء شستن را حمل کرده اند بر آنکه بر طوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه به بیوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند.

(دهم) در سلام و ابتداءً بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که ابتدا بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر علیه السلام منقولست که در سلام

هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتداکننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده است و از حضرت رسول ﷺ و سلم منقولست که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشاء سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که افشای سلام آنست که بخل نوزد بسلام به احدی از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از جمله تواضع آنست که سلام کنید بر هر که ملاقات کنید و از حضرت رسول ﷺ منقولست که چون ملاقات کنید با یکدیگر ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان اینست که سلام بر او کند هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان میگفت که افشاء کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر کراحت داشت از رد سلام در خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که سلام بر ایشان نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنید بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و کسی که صورتها میسازد و کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم پنجم را نفی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام از

پدرانش که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر خون شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر خود بزنان عقیقه فحش گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میدهند و ایضا از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است که شش کس اند که سزاوار نیست سلام کردن بر آنها یهودی و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بر بط و طنبور می نوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند بیازی و شعر و ایضا از حضرت صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده است که سلام نکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه شطرنج باز و نه نرد باز و بر مخنث و بر شاعری که فحش بر زن محصنه میگوید و نه بر نمازگذارنده زیرا که نمازگذارنده نمیتواند رد سلام کند و سلام او مستحبست و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر کسی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمی توان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه ملا احمد اردبیلی هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتی است که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه در

حمام سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کیوتر پیراند و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود به سبب اشتغال به مندوبی بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نمازگذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول گرداند از قیام بواجب که رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند این قول و علت هر دو ضعیفند.

(یازدهم) در آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان به صیغه جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آن ها هستند و می باید قصد همه بکند یا آنکه می باید که سایر مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد به آنکه بر زن باید سلام نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحابست و به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام

علیکم و رحمہ اللہ بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمہ
 اللہ و برکاته سی حسنه است و باید زیاده نرود سلام کننده و از برای جواب
 گوینده زیادتی بگذارد و در جواب زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند
 صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر علیه السلام گذشت بر
 جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمہ اللہ و برکاته و
 مغفرتہ و رضوانہ حضرت فرمود تجاوز نکنید از برای ما از آنچه ملائکہ گفته
 اند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمہ اللہ و برکاته علیکم اهل البیت و
 مستحب است سلام کند سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر
 و خورد بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار هر دو بر الاغ سوار و هر که
 داخل بر مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از این ها
 عکس کنند جایز است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت
 رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سلام میکرد بر اطفال (دوازدهم) حقتعالی فرموده است (فَإِذَا
 دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً) یعنی هرگاه
 داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که
 از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب
 طیب نفس شنونده بدان که خلاف است در تفسیر این آیه کریمه (اول) آنکه مراد
 سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از بابت لا تَقْتُلُوا
 أَنْفُسَكُمْ یعنی یکدیگر را مکشید «تحیه من عند الله» اشاره بفضیلت سلام خواهد
 بود یعنی بروش جاهلیت «صبح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا» و امثال
 اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است و
 مستوجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است
 که اصحاب حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و سلم چون بنزد آن حضرت می آمدند

میگفتند انعم صباحک و انعم مسائک و این تحیت اهل جاهلیت بود پس
حق تعالی فرستاد (وَ إِذَا جَاؤُکَ حَیَّوْکَ بِمَا لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللّٰهُ) یعنی هرگاه آیند بنزد
تو تحیت میگویند تو را به آنچه تحیت نکرده است تو را به آن خدا پس
حضرت فرمود به ایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که
بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگوئید السّلام علیکم.

(دویم) آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی
الاکخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل
خانه خود در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام
بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است (سیم) آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی نباشد در خانه
به آنکه بگوید «السّلام علینا و علی عباد اللّٰه الصّالحین» و علی بن ابراهیم در
تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود
شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید
السّلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته اند اگر
کسی را نبیند بگوید السّلام علیکم و رحمه اللّٰه و قصد کند دو ملک را که با او
می باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است که
هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السّلام
علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السّلام علینا من ربنا و هرگاه برادر مؤمن
تو بگوید حیاک اللّٰه بالسّلام بگو حیاک اللّٰه بالسّلام و احلک دار المقام و از
حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سَلَّمَ و سلّم منقول است که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات

کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تاخیر خانه تو زیاد و

بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و تکلفی در اَنْفُسِكُمْ نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از این آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بآنکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر ع است (سیزدهم) خلافتی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجب است بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد مبطل میشود و الا فلا و بعضی تفصیل دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم بیطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر چیزی جواب نگوید مطلقا و ظاهرا فوریتی که در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد (چهاردهم) مشهور میان علماء آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب به علیکم السّلام و این ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوب است و متابعت مشهور اولی و احوطست و اگر بجای علیکم، علیک بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کننده و علیکم السّلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر

آنکه در جواب قصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجب است یا مستحب خلافت و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیح دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز دارد و قول به تخییر خالی از قوتی نیست (پانزدهم) اگر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر حال صلاه بگویند مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال آنها خلافت که جواب واجب است یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا عبارت نیکوتر یا بسلام دیگر نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارت را کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا با لحن بگوید مثل ساما لیک و سرام نعلیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از آن و علامه گفته اگر سلام گوینده سلام علیکم بگوید رد کند مثل آن را و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآنست و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد در نماز و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه فرموده است که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی برده است جایز است رد بهمان لفظ و به سلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیتی نبرد جایز است در جواب

او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته اند و مسأله در غایت اشکال است و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیت عربی و سلام صحیح بگوید به قصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار گردد اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید (شانزدهم) اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را میباید بلند بگوید که باو بشنوند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوایدن در نماز واجب نیست و ظاهرا مانند غیر نماز باید باو بشنوایدن یا اشاره کند که باو بفهماند که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوایدن میکنند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید علیه الرحمه در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان علماء عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از نظر مخالفان نیز خلاص شده باشد (هفدهم) اگر دیگری جواب سلام بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه بمطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بسطی دادیم برای اینکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علماء متعرض آن نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است - بدان که مشهور میان علماء آنست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی

عوض است و واجب است عوض آن را بدهد و أبو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست تر به بلندتر مقتضی عوض است و میباید اقلا مثل آن را عوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کننده هبه آنچه شرط شده است داد و واهب قبول کرد همه لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند فسخ کند و قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده باشند اگر به رضای یکدیگر مبلغی انفاق کنند لازم میشود و اگر انفاق نکنند ظاهرش آنست که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده است یا قیمت آن را اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا خلاف است که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسأله بسیار است - و مشهور میان علماء آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حیض را مس کتابت قرآن و اکثر مس اسماء خدا و انبیاء را نیز حرام دانسته اند و ایضا حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارد و ابعض آنها و حرام است داخل شدن آنها در مسجد الحرام مسجد رسول مطلقا و مکث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط

آن است که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا ﷺ و ائمه
عالیین نشوند و مس کتابت قرآن برای محدث خلافت و احوط آنست که مس
کتابت قرآن و اسماء شریفه نکند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و
خیانتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تأدیب ایشان زیاده از قدر ضرورت
جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تأدیب غلام و کودک و کنیز زیاده از ده
تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تأدیب
ایشان پنج تازیانه است یا شش تازیانه و در روایت دیگر تأدیب اطفال سه
مرتبّه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی
را بقدر حد یعنی آنکه موجب حد از او صادر شده باشد زننده را کفاره نیست
بغیر آزاد کردن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی آنست که این را واجب میدانند
و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تأدیب میتواند کرد تا
ده تازیانه.

و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در
هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرّمات صید حرّمست که بر محل و
محرّم هر دو حرّمست و صید صحرا مطلقاً بر محرّم حرّمست و هر نجسی حرّم
است خواه بالا صاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجون
و مرکبی که حرّم در آن داخل کرده باشند حرّم است و فریادرسی مظلومان و
رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی
گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرّمست و جایز نیست خواب دروغ نقل
کردن و جایز نیست گوش دادن بسخن جمعی که راضی نباشند بشنیدن آن و در
بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده
باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو

الصلاح حلبی در کافی از جمله محرّمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و بر عکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابه‌ای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دانه های محرّمه و سموم قاتله و نگاهداشتن درندگان و سایر موزیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر اینها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متقلبان بر بلاد بغیر حق خواه بگفتار و خواه بکردار یا برائی و تدبیری و جمع کردن نوشتن کفر و شبهه ها که قدح در ادله اهل ایمان میکند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرّمات و فتوی دادن به باطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بآن نداشته باشد و یاد دادن و یاد گرفتن اعمال سحر و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت شده و قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن آن و جا کردن و یاری بر آن بقول یا بفعل یا برای عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری کردن احکام و تعلیم قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مرده ها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن

کردن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن بر اینها حرام است و حرام است لواطه پسران و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی جمیع بهائم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن ایشان و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حایض و نساء تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء آن بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد و تا بیک حیض او را استبراء کند و کنیز حامله تا وضع حمل او شود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را که فحش داده باشد و آن زن گنگ یا کر باشد و بعد از آن محرمات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد نمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است و عمل بقول او غالباً با احتیاط اقرب است کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و حبه ایست از بیدر کبیر و تکالیف حقتعالی در هر باب و هر حال بسیار است و استقصای آنها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلاً در صلاه با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلات باشد کبیره است و قریب به سه هزار مسأله از مندوبات و احکام صلاه تقریباً ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک

آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کنند یا بعنوان وجوب بعمل آورند بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکاه و اعتکاف و حج و جهاد و چندین هزار حکم باینها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف بر روی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه نمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعث و باعث عقوبت ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرّمات و تعلیم احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعثت بایشان اذیت نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یک بار جماع کردن و سایر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا نمودن و تکالیف شاقه بایشان نمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرص نان و خمیرمایه و نمک و امثال اینها از ضروریات ایشان از ایشان دریغ نداشتن و فروش و ظروف در وقت ضرورت بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعونست و حق تعالی میفرماید وای و ویل از برای نماز گذارندگانست که از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق

عاشق منقولست که ماعون قرضی است که می‌دهی و معروف و نیکی است که می‌کنی و متاع خانه خود را که بعاریه می‌دهی و از جمله ماعونست زکاه راوی گفت ما همسایه‌ها داریم که هرگاه عاریه می‌دهیم بایشان متاعی را می‌شکنند و فاسد می‌کنند آن را آیا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیواناتی است که در خانه‌ها نگاه می‌دارند واجب است کاه و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند و بعثت نزنند و روایتی وارد شده است که حقتعالی زنی را عذاب کرد در باب گریه‌ای که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است و اکثر واجب است به بعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه در مجالس و در راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب عشرات مذکور است از حقوق رحم و صاحبان و اصدقاء و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شر و محله و قبیله بغیر حق و بجبر و خیلاء در پوشش و رفتار و گفتار و دل‌تنگ شدن و سفاهت و بی‌خردی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی‌سبب شرعی کسیرا زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بیاطل و گمراه کردن مردم و فتوا دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعال ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از

برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضاء و کور کردن و امثال اینها گرداند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمی شود خلاف است و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود در قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد بعنف غصب کند او سوگند یاد کند که مال نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار کرد و حقتعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و در بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانچه مادر و پدر عمار کردند و میان آنکه تقیه بکند و ناسزا بگوید چنانکه عمار کرد و استغاثه باید کرد بحق تعالی که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمی باشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تأویلات کرده اند و اگر دوا منحصر باشد در حرام اکثر علماء تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصاً در شراب و مسأله در غایت اشکالست و دروغی که در آن مصلحت سهلی باشد

مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند و او را بازمی دارند میگویند بگوئید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکال نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی در جنگ سخنی بگویند که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری گفته است بگویند و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا نکند و هم چنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علماء آنست که مکروه است مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعلیم ایشان نمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حال از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست در کردار و گفتار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکاه و محرمات منحصر است در زنا و اغلام و شراب و امثال اینها پس آدمی همیشه باید متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا نداند که موافق رضای جناب اقدس الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت خطائی از او صادر

شود متوجه تدارک و تلافی آن شود و انابه و توبه و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحو که هست باید بدانند و بآن عمل کنند لهذا حضرت امیر علیه السلام میفرمود ای گروه تجار اول مسأله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا بیع و شری انواع دارند بعضی حلالند و بعضی حرام بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق به هر یک از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرّمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول ذمه بحق مردم است و همچنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلاء که متعلق بفروجد و تکالیف عظیم الهی متعلق است به آنها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام ممالیک و عشق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حرام و حلال خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام مواریت که اموال میت را بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجب است عمل بآن احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در دین خدا کرده است چنانچه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع و آثار را تا روز قیامت در میان مردم

گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله ها احصاء نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت خدا آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب اقدس الهی میسر نمی شود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حقتعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض گردد متذکر و خبردار میگردند پس ایشان بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیاء و اوصیاء اکتد وارد شده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفتم نماید بحدود و تعزیرات تأدیب کنند و بعد از غیبت ایشان جاری گردانند و هر که بعلماء و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبر وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم حقتعالی را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست.

مقصد دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه

باید کرد

اشاره

وجوب قبول توبه در آن چند مطلب است

مطلب اول در بیان وجوب توبه است و گناهایی که از آنها توبه باید کرد بدان که خلافی نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهایی که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا اکثر را اعتقاد آن است که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولائی سالها تضرع و استغاثه و انابه میفرمودند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت آخرتست بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر کبایر می گردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیویه گردد چنانچه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده های شما است و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بترسید از گناهایی که حقیر می شمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدامست فرمود آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا بحال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستی که کسی که مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میگرداند که حق تعالی در آن قرار نگیرد و روی او از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی

گردد و ایضا فرمود که هیچ رگی نمیجهد و پائی بسنگ نمی آید و سری بدرد نیآید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که از او صادر شود و از حضرت باقر ع منقولست که هر بنده مؤمنی در دل او نقطه سفیدی و نوری از ایمان هست چون گناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام سفیدی را میگیرد و آن را می پوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی بر نمی گردد و ایضا خلافت در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه قائل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه به توبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و آنکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیر اینکه عقابی بر آن مترتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمی گردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قائل باشند

مطلب دویم خلافت میان متکلمین [در توبه مبعوض]

که آیا توبه مبعوض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علماء اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه مبعوض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یک سال گناهی را نکند حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرط است که در او به عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلاف است که آیا توبه از معاصی مجملا صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند اقوی آنست که مجملا کافی است خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد

مطلب سیم در معنی توبه است

و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهان است از این جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آن را در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیت ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز (اول) دانستن ضرر گناهان (دویم) آنکه آنها حجابند میان بنده و محبوب او (سیم) آنکه زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او

را عارض می‌گردد که متألم می‌گردد از آنکه محبوب او از او فوت شده است از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی می‌گویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را (اول) متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بود (دویم) متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند (سیم) تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضاء کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل می‌شوند و گاه است بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه است که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق می‌کنند و چون توبه نیز عبادتی است شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علماء طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص می‌دانند در اینجا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میدانند که اعلا‌ی درجات نیت نسبت باکثر خلق این است که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد نسبت بعامه خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی دو روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند خدا از شراب سر بمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد

مطلب چهارم بیان انواع گناهانی است که از آن ها توبه میکنند

اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد اگر اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند که بعد عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدایا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است توبه که اتیان بآن کند و بسا باشد که مخیر باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان اکتفاء بتوبه از گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجب است با قدرت بر آن که اتیان بکند و بسا باشد که مخیر باشد میان اینکه اتیان بآن امر بکند و میان اکتفای بتوبه از آن گناه و حقوق غیر مالیه خدایا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام علیه السلام یا نایب امام که حد خدا را بر او اقامه کند و میان آنکه اکتفاء کند بتوبه و اظهار آن نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حقتعالی از آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریم تر است از این. و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که گناه سه قسم است (اول) گناهی که آمرزیده است (دویم) گناهی که آمرزیده نیست (سوم) گناهی که امید از برای صاحبش داریم و خوف باو داریم گناه آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهِش عقاب کرده باشد خدا

از آن حلیم تر و کریم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلومه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد و گناه سیم گناهی است که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است و از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم.

مؤلف گوید گویا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضاهای نمازهایی که قضا باید کرد و مثل دادن زکاه و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی نیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجب است که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد ورثه او در هر طبقه قائم مقام اویند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب و یا بوارث او و یا بوارث وارث او بری ء الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نگرداند و بر ذمه او ماند تا روز قیامت خلاف است که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر علماء گفته اند که صاحب اول طلب خواهد کرد چنانچه روایت صحیحی از حضرت صادق علیه السلام در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارثها طلب آن خواهند کرد اگر چه به امام منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود و اگر او یا وارث او را نیابد باید عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنها را که بیدعت او گمراه شده اند برنگرداند توبه او مقبول نیست و اکثر

حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است که تسلیم نفس خود را باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر تو را کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است که او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقی است از شخصی و ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر علماء قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او است و موجب عداوت و کینه او میشود و اگر مجملأ ابراء ذمه از او تواند طلبید بطلبید و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ باللّٰه با زوجه کسی آن نیز چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده ای هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است که واجبست عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید عذر از او بطلبید زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند به آن

که هرگز عود بآن نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از برای او و شیخ زین الدین گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه از هر کس نزد کسی مظلومه ای بوده باشد در عوض او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیافزاید و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه نرسیده است یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدان که خلاف است در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه توبه متحقق میشود و آنها واجبات دیگرند مشهور میان علماء قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است.

مطلب پنجم در بیان وقت توبه است

خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتأخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه در سموم باید مداوا کند پیش از آنکه او را هلاک کند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید

بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تأخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید

توبه کند و اگر تأخیر کند دو گناه دیگر برای تأخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه میرسد در قدر یک ساعت اگر بشصت دقیقه نیز قسمت کنیم آن قدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد اگر بر ثانیه و ثلثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حقتعالی کسی حساب او را نمیتواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصاء نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصاء نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تأخیر توبه میکند و از وقتی بوقتی دیگر می اندازد متردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم بماند (اول) آنکه اجل گریبان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد و برسد وقت آنکه حق تعالی

فرموده است (وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) یعنی حایل شود میان ایشان و میان آنچه میخواستند و طلب مهلت یک روز و یک ساعت کند باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حقتعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تأخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی

که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تأخیر کن مرا
 یک روز تا عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه ای بردارم از عمل
 صالحی ملک موت گوید روزهای آخر عمر تو تمام شده است و روز نمانده
 است گوید یک ساعت تأخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه
 را بر روی او بیندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعه های یأس و حسرت
 و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این احوال و
 اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک (دویم)
 آنست که ظلمت های معاصی بر دل او مترکم و مجتمع گردد بمرتبہ طبع و رین
 برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل او
 بهم میرسد همچنانکه از نفس تیرگی در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان
 بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را بر آینه مکر بدمند چرک
 میگیرد و چون مدتی بر این حالت بماند و آن را جلا ندهند در جرمش فرو
 میرود و او را فاسد میگرداند که دیگر قابل جلاء نیست همچنین دل آدمی چون
 اثر گناه بسیار در آن بهم رسیده و بتوبه و اعمال صالحه جلاء نیافت بمرتبہ طبع
 میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللَّهُ
 عَلَى قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث
 در این باب مذکور شد تا آنکه بحدی میرسد که او امر شریعت در نظر او سهل
 میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش را زایل میگرداند
 بدان که آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور
 آخرت بکند بآنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو
 نمایند یا رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام را که وقت موت حاضر میشوند
 مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست

چنانکه حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ بیکی از ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده و از حضرت صادق ع منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا ﷺ و سلّم روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغر نکند یعنی روح بگلویش برسد و غراغر در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت ببندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانگشت پاها و بتدریج و تانی بیالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مدت و مهلت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا کند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد. و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه زنا کرد کسی و بعد از آن ذکر او را بریدند پس توبه کرد و عزم کرد دیگر بزنا عود نکند اگر قدرت به زنا بهم رساند آیا توبه او مقبولست یا نه اکثر گفته اند مقبولست و قول نادری هست که مقبول نیست و بی وجه است و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلاف است در قبول توبه و مشهور آنست که توبه او مقبولست و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی

که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه بیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندگان در زمین فرموده است که چرا نبوده اند از اهل قریه ای که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب زایل ساختیم از ایشان عذاب خوارکننده را در زندگانی دنیا و برخوردار نمودیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای اینکه ایمان آوردن او در وقتی بود که عذاب را دید ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در باب گذشتگان و آیندگان حق تعالی فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا يَعْنِي چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا بتنهائی و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع ببخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و هم چنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری فائده ندارد و بیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی می کردی و افساد می کردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیگردد حجت از زمین مگر چهل

روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میگردد و نفع نمیبخشد ایمان کسی که بیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول خدا ﷺ و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میگردد حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمی شود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند این است که آفتاب از مغرب طلوع کند. مطلب ششم در بیان انواع توبه است

و اقل مراتب آن آنست که دانستی که پشیمان گردد از گذشته و عزم کند در عدم فعل در آینده و بالا می رود تا بحدی که درجه پیغمبران و صدیقان است چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت در عزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود (اول) پشیمانی از گذشته است (دویم) عزم بآنکه هرگز عود بآن نکنی (سیم) آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد (چهارم) آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه ای که بر تو واجب بوده و ضایع کرده ای حق آن را ادا کنی (پنجم) آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان های تو بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید (ششم) آنکه بچشانی به جسم خود الم طاعت را آن قدر که باو چشانیده ای حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است که

استهزاء کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال خدا قبول کند توبه او را پس فرمود که یک سال بسیار است یک ماه فرمود هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود یک ماه بسیار است هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمود یک هفته بسیار است هر که یک روز پیش از مرگش توبه کند خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود یک روز بسیار است هر کس توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت را ببیند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علماء این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بآنکه نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه بآنکه توبه کامل آنست که اقلاً یک سال پیش از مرگ توبه کند و تدارک ما فات را و اصلاح احوال خود را یک سال بکند و اگر آن میسر نشود و هم چنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجرای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که توبه ریسمانی است کشیده که خداوند برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه ای از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیاء و برگزیدگان یعنی اوصیاء از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیاء و دوستان خدا از خطورهای مختلفه است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمی است در اصل توبه ایشان و منتهای امر آن شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام آنست که باطن خود را در آب حسرت بشوید و

پیوسته معترف بخیانت خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خائف باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته متأسف و گریان باشد بر آنچه فوت شده است از او از اطاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای بتوبه و نگاه بدارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از او فوت شده است قضاء کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و شبها را به عبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد در شدت و رخاء و ثابت بماند نزد محنت و بلاء تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات او است خدا میفرماید که خدا میداند آنها را که راست گفتند و میدانند دروغ گویان را و از حضرت رسول ﷺ منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تائب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازهای قضا را بکند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوات بازدارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوان های خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بتفکر در اجل این است اثر توبه و حضرت رسول ﷺ فرمود که میدانید کیست تائب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست کسی که توبه کند

و عبادت را زیاد نکند تائب نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد
تائب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که
توبه کند و بالش خود را و مجلس خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه
کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و
دل خود را نگشاید و کف خود را فراخ نگرداند و آرزوهای خود را کوتاه
نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست کسی که توبه کند و زیاده
از قوه خود را بآخرت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم بماند او
توبه کار است و توبه او مقبولست و حقتعالی فرموده است ای گروهی که ایمان
آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه
نصوح و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که توبه نصوح آنست که باطن آدمی
مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم
داشته باشد که هرگز مرتکب آن نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه
ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدامیک از ما عود نمی کنیم
حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را فتنه ها
عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده میشود
پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت
اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد در گناه و باز توبه کرد چونست فرمود که
گمان داری که مؤمنی پشیمان شود بر گناهان خود و استغفار کند از گناهان و
توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر کند گناه را و توبه و
استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار
و توبه خدا عود میکند بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه

را و عفو میکند از سیئات زنه‌ار که ناامید نکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن را بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند که توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقاب است که پشیمانی برطرف شود بلکه آدمی را تیره میگرداند و روح این کس را مکدر می سازد و ملائکه رحمت را از این کس می‌رماند و آدمی را از ترجمات خاصه سبحانی محروم میگرداند اگر دزدی بخانه در آید و مدت ها آن خانه را بی معارض متصرف شود یا مستی در سرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کنند بحلیه آبادانی بدر نمی آید تا مدت‌ها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد بحالت اولی بر نمی گردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و بیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بی خبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه ای بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانه ای مزین بدود معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و به تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه بدرگاه ملک غفار دزد غارت گر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد کی

این خانه ویران آبادان می‌گردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگی های معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنه های شیطان را از خزانه ایمان مسدود گرداند آن وقت شاید بحالت اولی تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیاء و مرسلین که پیشوایان دینند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید تا توبه اش قبول شد حضرت داود این قدر گریست که گیاه از آب دیده اش می روئید و آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل این است و در این مقام سخن بسیار است و این رساله جای ذکر آنها نیست

مطلب هفتم در بیان وجوب قبول توبه است

بدان که خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حقتعالی بکرم خود عطا کرده است و رحمتی است که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حقتعالی واجب است که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قائل شده اند و اشاعره بثنائی قائلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه نصیر در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم

سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را بآن گناه کرده اند نمیریدند توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشماریم آن را مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضل های او مگر این توبه را هرآینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلک های چشم های من و آن قدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های چشم من بترکد و خاک زمین را بخورم در طول عمر جود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و تو را یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بی شمار است

مطلب هشتم در بیان اموری است که حقتعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده و آن چند چیز است

(اول) وسوسه و حدیث نفس است که به اختیار آدمی نباشد چنانکه کلینی از محمد بن عمران روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج به آن حضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حرمان روایت کرده است از امام محمد باقر ع که مردی آمد بنزد رسول خدا ص و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا قسم که منافق نشده ای اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان کنم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی تو را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمده از راه اعمال و گناه بر شما غالب نشده است از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزند هر که را این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول ص فرمود که این و الله محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی ع نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر او خطور میکند حضرت در

جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا ﷺ از اموری چند که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بلندی به زیر اندازد یا ایشان را پاره پاره کند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم به آن کنند حضرت فرمود که آیا این را در نفس خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوه الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا مؤلف گوید در آنکه این محض و صریح ایمان است چند وجه گفته اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دویم آنکه این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس سبب این حالت محض ایمانست و معنی اول که از امام منقول است بهترین معانی است و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند وجه اول آنکه مبادا مرگ او را در این حالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه باین کلمه طیبیه از دنیا برود (دویم) آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او فتاده است از آنکه اله را اله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی جز او نیست (سیم) آنکه

این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او از گوینده او میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را (چهارم) آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد (پنجم) آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود. دویم معصیتی که آدمی آن را اراده کند و بعمل نیاورد حقتعالی آن را بفضل خود عفو فرماید چنانکه کلینی بسند کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام یا صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توأم یافتم حقتعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد کند که حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل

آورد ده حسنه از برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاد کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را می آمرزم گفت پروردگارا زیاد کن فرمود توبه را از برای ایشان بهن کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا. و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام

منقول است که چهار خصلت است که حقتعالی مقرر فرموده کسی که با وجود اینها مستحق عقاب الهی گردد پس شقی و محروم است و آن خصلت ها اینها است کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد اگر به عمل نیاورد بنیت

او یک حسنه از برای او می نویسند و اگر بعمل آورد آن حسنه را ده حسنه از برای او می نویسند و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که

نویسنده حسنات است و در جانب راست او است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ او است که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه ای بکند که این را محو کند زیرا که حقتعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف میکند سیئات را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفار نکند صاحب حسنات سیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم.

مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است که از پدر خود امام موسی علیه السلام سؤال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ آدمند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل خوب که بنده اراده فعل آن مینماید حضرت فرمود که بوی کثیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگرند گفتم نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست قصد حسنه کرد پس اگر آن را بجا آورد زبان او قلم او است و آب دهانش مداد او است پس از برای او می نویسد چون قصد گناهی کرد نفسش بد بو بیرون می آید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر آن را بجا آورد زبانش قلم او است و آب دهانش مداد او است پس بر او نویسد و بدان که حقتعالی فرموده است (إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید آن را حساب میکند شما را خدا بآن پس می آموزد از برای هر که

میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و
عموم این آیه بحسب

ظاهر مخالفت با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که
دلالت می کند بر آنکه هر چه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه
میفرماید اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل وسوسه
ها و اراده گناه است و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از آنها
مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و
غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگر باز موافق قواعد عقلیه خالی از اشکالی نیست
زیرا که به عموم شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی
گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی (**لَا**
يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این
سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز
نیست و قبیح است عقلاً پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از
آن نسخ کند پس باید که مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند
شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل
در تکلیف نیست از وسوسه ها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه
نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول ﷺ که عفو کرده اند از این امت از
آنچه فراموش کنند و از آنچه در خواطرها بگذرانند پس گفته است آنچه در
خواطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند بر
آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود بر آن میکند با آنکه میتواند خود
را از آن نگاهدارد پس آن از جمله افعال قلبی است و خدا جزا میدهد او را بر

آن چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حقتعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد همچنانکه در اخبار آمده که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمات خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی و از جمله آیاتی که دلالت دارد بر مؤاخذه بر افعال قلوب قول حقتعالی است (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز فرموده است کتمان نکنید گواهی را و هر که کتمان کند آن را گناهکار است دل او باز فرموده است مؤاخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند شما را بر آنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیگر فرموده است و لیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلها را پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دل ها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است (وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) و تقوی را نسبت به دل داده است و از حضرت رسول ﷺ روایت کرده اند که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجا است و حقتعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند امور قبیحه فاش گردد در مؤمنان و محبت کار دل است و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است پس چون میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته است و تحقیقش آنست که افعال قلوب بر چند قسم است (اول) آنست که محض خطور بال باشد و آدمی را در

آن اختیاری نباشد و آن قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست در آنکه عقابی بر آن مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست (دویم) شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات آن نیز نسبت بعامه اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا و لواطه میکند و بی اختیار خواهش در نفس او بهم میرسد اما اراده آن فعل ندارد یا نظر میکند به پسر مقبولی بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظر بر او بیفتد و نظر ثانی بر تو است بآنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر مبدء عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد همچنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از عشق فرمود که دلی چندند که از یاد خدا خالی شده اند حقتعالی محبت غیر خود را بآن ها چشانیده است (سیم) آنست که بعد از قصد معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار لوث از شهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بعد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمی گردد و حصول عزم گاهست بعد از ترددات و تفکرات بسیار میباشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید بآنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا مانعی بهم رسد که آن فعل بر او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر با اختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل

حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز ظاهر اخبار بسیار است که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از عامه بتفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه بر او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول ﷺ منقول است که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگار را این بنده تو میخواهد گناهی بکند حقتعالی میفرماید اگر سیئه را بعمل آورد بر او بنویسید بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسند زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضا از آن حضرت روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا با زنی بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول ﷺ فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتشند گفتند یا نبی الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طریق عامه وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد برای آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه حسنه نوشته میشود و نه سیئه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث ممکن است که مراد اراده به آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن

و آنها که قایل شده اند که معاقب میشوند میگویند که بعزم بر سیئه معاقب می شود - نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود (چهارم) افعال قلوب است از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که بآنها معاقب است (پنجم) اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و کینه مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انساب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مؤاخذة بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جواب های دیگر نیز میتوان گفت بدان که ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حقتعالی بفعل خود آنها را بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبائر حقتعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواهی نصیر در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است و منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی در تأویل قول حقتعالی (**إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا**) گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است.

و شیخ شهید در قواعد گفته است تأثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه ندامتی را مادام که مرتکب آن نشوا و آن از جمله چیزهایی است که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیتی بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصداق معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده است و بس و بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بیاشامد بنحو آشامیدن شراب مسکر و شبیه به آن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه بانضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر که محل نظر است اول آن که زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند و بعد از آن معلوم گردد که زوجه یا امه او بوده است دویم آن که زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آن که طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که ملک اوست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آن که گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آن که شخصی را بکشد و گمان کند که محقون الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند این را که نماز کند در جامه ای بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز ظاهر شود که ممزوج است و غصب نیست یا مباح است و تردد

کرده است در آن که نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که ترددی نیست در آن که نمازش باطل است بلی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادات را مستلزم فساد نداند سیم در بیان سائر اموری است که حقتعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طریق عامه و خاصه از رسول خدا ﷺ منقولست که حقتعالی برداشته است از امت من نه چیز را (اول) خطا یعنی امری که بی اختیار و به غفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب آهوئی بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسأله یا حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا طیب در معالجه بیماری خطائی بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسیرا بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و در طیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن است دیت را در مال خود و بعضی گفته اند که اگر آن کسی که معالجه او میکند ابراء ذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود (دویم) فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک رکن بکند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز را بکند و در ترک بعضی از افعال بعضی سجده سهو لازم میشود (سیم) آنچه نداند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسأله باشد یا جهل موارد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه به این قائل شده اند مثل نماز کسی که جاهل بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که

اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصیبت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنان که سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذة عقاب باشد اگر در تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد (چهارم) چیزی چند که طاقت آن نداشته باشند چنانچه حقتعالی فرموده است رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است که از حقتعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل میشد و حقتعالی ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه ایست که در امم سابقه بود و در این امت حقتعالی آسان گردانیده است و در این حدیث ظاهرا این معنی مراد باشد (پنجم) چیزی که مضطر شده باشد بآن خواه از نزد خدا باشد مثل خوردن میتة در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علماء و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا در شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم کشد حقتعالی میلی از آتش جهنم بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حقتعالی در هیچ حرامی در او شفا قرار نداده است و بعضی از علماء تداوی مسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه

سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحی بر خود وارد سازد یا کسی او را مجروح گرداند در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حقتعالی فرموده است (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ) یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسی است که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر این ها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه آن قدر که سیر شود (ششم) چیزی است که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهایی که به اکراه حلال میشود (هفتم) طیره است و آن عبارتست از تأثر نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری میرفته اند به مرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میگرفته اند و اگر از جانب چپ بدم تیر ایشان بیاید بفال بد میگرفته اند و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسفری یا مقصدی روند جنازه یا کشته ای بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از او متأثر نشود خدا برای آن مؤاخذه

نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانچه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دویم آنست که مراد دفع تأثیر آن باشد از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا ﷺ و سلم و ائمه علیهم السلام از عدم اعتنای بآن و توکل بر خدا و ادعیه

و اذکاری که روایت کرده اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد برفع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهاییه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار بعید و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تأثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متأثر شود ممکن است تأثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشأن آن نکند اثر نمیکند. (هشتم) وسوسه و تفکر در خلق است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از آنها پیغمبری و هر که پست تر از او است تفکر و وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد (اول) آنکه مراد وسوسه های شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال و افعال ایشان و حقتعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید زیرا که رفع آن غالباً از نفس ممکن نیست لیکن واجب است بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند بآنکه قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستی که ظن

بد بردن دروغ ترین سخنها است (دویم) آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق اشیاء و آنکه خدا را کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانچه در وسوسه گذشت (سیم) آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موزیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حقتعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفه یعنی مادامی که تکلم نکند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر مینماید (نهم) حسد است مادام که ظاهر نکند بدست یا بزبان و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما به وسعت رحمت الهی انساب است زیرا که کم کسی خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است و ممکن است مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانچه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حقتعالی قبیح است و صدورش از او محال است شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم و الله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر و تا امری را از برای مردم بیان نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا

اخبار بسیار وارد شده است که خدا برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب است تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند که منویسید گناهی بر بنده مؤمن من در وقت دلتنگی و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم مردی از آن حضرت سؤال کرد از شخصی که از او امری صادر میشود در حد غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند بآن - حضرت فرمود خدا از آن کریم تر است که او را از جا بدر آورد و از او مؤاخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانکه فرموده است (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق ع فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر شب و روز پنج نماز و در سالی سی روز روزه و در هر دو بیست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از همه اینها دارند.

خاتمه در بیان احوال عالم بعد از انقضای امر قیامت

ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر ع که گفت بتحقیق که خدا خلق

کرده است در زمین از روزی که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او نه و الله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که بهشت را خلق کرده و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حقتعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد به یگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر می آفریند که او را به یگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بيفکند آیا نشنیده ای که خدا فرموده است روزی که بدل شود زمین بغير زمین و بدل شوند آسمانها و فرموده است آیا مانده شدیم و بتنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقتی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دوم فرمود که چون حقتعالی فانی میگردد این خلق را و این عالم را و ساکن میگردد اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغير از این عالم و خلق تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی پرستند و از برای ایشان خلق میکند زمین را بغير این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی بغير این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغير شما

نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخرین عالمها و آدمهائی بدان که این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و منافات با ادله عقلیه و اصول قطعیه ندارد و اما بحدی نرسیده است که مورث قطع و جزم باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت برد و انکار منمائید و تکذیب قائل آنها مکنید و تأویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنیم و جزم بوقوعش نمیکنیم و در مرتبه تجویر و احتمال میگذاریم.

تمام شد کتاب حق الیقین در آخر شهر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت مقدسه حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سلم چون به استعجال در تراکم اشتغال نوشته شده ملتمس از ناظران آن که بزودی در صد اعتراض برنیایند و چون ترمیم و تجدید اصول مندرسه امامیه که سالها است آثار آنها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول معتزله را قدوه خویش ساخته دست از آیات کریمه و اخبار متواتره برداشته اند در این رساله حسب المقدور ایراد نموده ام شکر آن را بکفران مبدل ننمایند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین

فهرست مطالب

2	[تمه باب پنجم در امامت].....
2	مقصد نهم در اثبات رجعتست
52	باب [ششم] در اثبات معاد است.....
52	فصل اول در اثبات معاد جسمانی است
63	فصل دوم در دفع شبهه های معاد جسمانی.....
74	فصل سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است.....
83	فصل چهارم در احوال عالم برزخ است
	فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است:.....
123	123
126	فصل ششم در بیان نفخ صور است و فناء اشیاء:.....
	فصل هفتم در بیان سایر احوالیست که حقتعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد
134	134
136	فصل هشتم در بیان حشر وحوش است
141	فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست.....
148	فصل دهم در بیان میزانست و حساب و سؤال و رد مظالم.....
	فصل یازدهم در بیان سؤال از رسل و شهادت شهداء و دادن نامه ها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و احوال روز قیامت است
162	162
	فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او است در قیامت
175	175
200	فصل سیزدهم در بیان صراط است
207	فصل چهاردهم در حقیقت و حقیقت بهشت و دوزخ است -

فصل پانزدهم در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد به آنها لازم است.....	216
فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست	246
فصل هفدهم در بیان اعراف است	276
فصل هیجدهم در بیان جماعتی است که داخل جهنم می شوند و جمعی که در آن مخلد می باشند و جمعی که در آن مخلد نمی باشند.....	282
فصل نوزدهم در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها..	311
فصل بیستم در بیان انواع گناهست و توبه از آنها و در آن دو مقصد است.....	355
فهرست مطالب.....	459